بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله وصحابه
اجمعین اما بعد این کتاب مشتمل است بر سه مقاله مقاله
اول در حساب اهل هند و آن مشتمل است بر مقدمه و دو
باب مقدمه در بیان صور اعداد و مراتب آن بدانکه
حکماء هند خواسته اند که در کتاب اعداد اختصار
کنند ازین جهة نه رقم وضع کرده اند از برای اعداد
مادون عشره که از یک تا نه بدین صورت ۱۲۳۴۵۶۷

۸۹ و مرتبه اول را در حساب از طرف یمین از برای احاد
تعیین کرده اند و دویم از برای عشرات و سیوم از برای
مآت و باز سه مرتبه تعیین کرده اند که بعد ازین می آید
اولین را برای احاد الوف و دویمین را برای عشرات
الوف و سیویمین را برای مآت الوف و همچنین متزاید
میشود لفظ الوف بتزاید مراتب سه گانه که بعد ازین می
آید هر چند که باشد پس هریکی از ارقام صور نه گانه وقتی
که در اول مرتبه واقع شود عبارتست از عددی که این
رقم از برای او موضوع است و اگر در دویم مرتبه واقع
شود هر یکرا ده گیرند مثلاً اگر صورت یکی در دویم
مرتبه واقع شود ده گیرند و اگر صورت دو باشد بیست
و اگر سه باشد سی و برین قیاس و اگر در سیوم مرتبه

واقع شود هر یکرا صد گیرند مثلا اگر صورت یکی در سیوم
مرتبه واقع شود صد گیرند و اگر دو باشد دویست و اگر سه
بود سی صد بر این قیاس و اگر در چهارم مرتبه واقع شود ا
یکیرا هزار گیرند و در پنجم مرتبه هر یکی را ده هزار و در ششم مرتبه
صد هزار و همچنین الی غیر النهایه و هر مرتبه را که در وی عددی
نباشد آن جاء صفر نویسند بصورت دایره خورد بجهت
حفظ مرتبه پس صورت ده چنین باشد ۱۰ و صورت یازده ۱۱ چنین
۱۱ و صورت دوازده انچنین ۱۲ و صورت صد این
۱۰۰ و صورت پنجهزار و بیست و پنج این ۵۰۲۵

باب اول در حساب صحاح و در این هشت فصل است

فصل اول در تضعیف یعنی دو چند ساختن عددی
و طریق عملش اینست که آن عدد را که تضعیف او خواهیم

کرد
بر جائی بنویسیم و ابتدا از جانب یمین کرده هر رقم را به
صورتش بی اعتبار مرتبه تضعیف کنیم و حاصل را اگر کمتر
از ده باشد از او در تحت او بنهیم و اگر زیاده از ده باشد
زیادتی او را بر ده در تحت او بنهیم و اگر زیادتی نباشد
و حاصل همین ده باشد صفری در تحت او بنهیم و از برای
ده یکی را در ذهن نگاه داشته بر حاصل تضعیف انچه در
یسار اوست افزائیم و اگر در یسار آن عددی نباشد و
یا صفر باشد بعینه در تحت آن صفر همان یکیرا در یسار او
بنهیم و این افزودن را رفع خوانند مثالش خواستیم که این
عدد را ۸۵۴۷۷۶ تضعیف کنیم ابتدا از شش کرده
او را تضعیف کردیم دوازده شده دو را در تحت شش
نگاه داشتیم و از برای ده یکیرا در ذهن بجهت رفع نگاه داشتیم

بعد از آن هفت را تضعیف کردیم چهارده شد زیاده کردیم
بروی آن یکی را که در ذهن داشتیم پانزده شد پنج را در تحت
هفت گذاشتیم و از برای ده یکی در تحت صفر که در یسار
هفت است گذاشتیم بعد از آن چهار را تضعیف کردیم
هشت شد او را در تحت چهار گذاشتیم بعد از آن تضعیف
پنج کردیم ده شد صفری در تحت پنج گذاشتیم و از برای
ده یکی را در ذهن نگاه داشته بر حاصل تضعیف شش
که شانزده است افزودیم هفده شد هفت را در تحت
شش گذاشتیم و یکی را که در ذهن است از هفده در یسار آن
گذاشتیم برین صورت مرقوم ٨٥٤٥٧٦ / ١٧٠٩١٥٢

فصل ٢

دوم در تنصیف عدد یعنی به نیم ساختن عددی و طریق
عملش آنست که عددی را که بخواهیم تنصیف کردن

جائی بنویسیم و ابتداء از جانب یسار کرده هر رقم را
بصورتش بی اعتبار مرتبه تنصیف کنیم اگر زوج باشد
نیمه‌اش را در تحتش نویسیم اگر فرد باشد نیمه او مشتمل بر کسری
خواهد بود این نیمه را بی کسر در تحتش نویسیم و از برای
کسر پنج‌عدد در ذهن گرفته بر تنصیف عددی که در یمین
او است افزائیم و در تحت عدد یمین نویسیم و اگر در
جانب یمین صفر باشد همان پنج‌عدد محفوظ که در ذهن است
در تحتش نویسیم و اگر در مرتبه از مراتب صفر باشد همان
صفر را در تحتش نویسیم و اگر در جانب یمین عددی نباشد
علامت نصف در تحتش نویسیم برین صورت ½
مثالش خواستیم که تنصیف کنیم این عدد را ٨٦٥٢٧٤٥
ابتدا کردیم هشت و نصف آن که چهار است در تحتش نوشتیم

بعد از آن نصف شش را که سه است هم در تحتش نوشتیم و
چون صفر را نصف نبود صفر را در تحتش بعینه نوشتیم بعد از
آن نصف دو را که یکیست در تحتش نوشتیم بعد از آن
هفت را تنصیف کردیم سه و نیم شد سه را در تحتش نوشتیم
و از برای نیم پنجه بر نصف چهار که دو است افزودیم
هفت شد هفت را در تحت چهار نوشتیم بعد از آن
پنج را نصف کردیم دو و نیم شد دو را در تحتش نوشتیم
و علامت نصف را در تحتش نوشتیم بدین صورت

۸۶۰۲۷۴۵
۴۳۰۱۳۷۲½

فصل سیوم در جمع یعنی زیاده

کردن عددی بر عددی و طریق عملش اینست که هر دو
عدد را برجائی نویسیم یکی را در تحت آن دیگری بحیثیتی که
احاد در برابر احاد باشد و عشرات در برابر عشرات و

مات را در برابر مات و علی هذا القیاس بعد از آن خط
عرضی در تحت هر دو عدد بکشیم و ابتدا از جانب یمین کرده
هر رقمی را بصورتش در آن رقم که برابر اوست افزائیم و
حاصل جمع را در موازات هر دو در تحت خط عرضی بنویسیم
اگر کمتر از ده باشد و اگر زیاده باشد زیادتی آن را
بر ده در تحت هر دو نویسیم و اگر زیاد نباشد حاصل
همین ده باشد صفر نویسیم و از برای ده یکی بر حاصل
جمع که در یسار است افزائیم همچنان که در تضعیف
گفتیم و اگر یکی ازین دو عدد و را مراتب باشد که در
مقابله اینها از عدد دیگری چیزی نباشد این مراتب را
بعینه در سطر جمع نقل کنیم مثالش خواستیم که این عدد را
۴۹۰۵۲ با این عدد ۶۳۵۲۸۴۵ جمع کنیم.

هردو را برجائی نویسیم دربرابر یکدیگر بهمان حیثیتی که گفتیم
وابتدا کردیم ازهمین دو دو را زیاد کردیم بر پنج هفت شد
این هفت را در تحت هردو گذاشتیم بعد از آن زیاده
کردیم پنج را بر چهار که نه باشد در تحت هردو گذاشتیم
بعد از آن صفر را با هشت که همان هشت میشود در تحت
هردو نوشتیم بعد از آن نه را با دو که یازده می شود یکرا
در تحت گذاشتیم و از برای ده یکی در ذهن گرفته
بر مجموع چهار و پنج که نه باشد افزودیم ده شد صفرا
در تحت نوشتیم و از برای این یکی در ذهن گرفتیم و بر سه
افزودیم چهار شد در تحتش نوشتیم و نقش را بعینه در سطر
حاصل جمع نقل کردیم باین صورت ۴۹۰۵۲ اگر خواهیم
۶۳۵۲۸۲۵
۶۴۵۱۸
که جمع کنیم سه عدد را یا زیاده از سه عدد همه را بر یکجا

نویسیم بعضی را در تحت بعضی را بحیثیتی که گفتیم آحاد در برابر
آحاد و عشرات را در برابر عشرات و ابتداء از مرتبهٔ آحاد کرده
جمع کنیم آنچه در آن مرتبه باشد بصورتش و از آنچه حاصل شود
هرچه مادون عشره باشد در تحت نویسیم و از برای عشرات
اگر ده باشد یکی و اگر سی باشد سه و برین قیاس در ذهن
گرفته بر حاصل جمع آنچه در یسار باشد افزائیم و همچنان
تا عمل تمام شود مثالش فصل چهارم در تفریق یعنی در نقصان
کردن عددی کمتر از عددی بیش تر طریقش اینست که هر
دو را بریکجای نویسیم چنانکه گفتیم در جمع و ابتداء از جانب
یمین کرده نقصان کنیم آنچه در مراتب منقوص است از
آنچه در مراتب منقوص منه است آحاد را از آحاد و عشرات را
از عشرات هر یکی را بصورتش و اگر چیزی از منقوص منه باقی

و اگر چهل باشد دو

مثالش
۷۲ ۵۶
۲۳ ۶۹
۸۷ ۳۹
۱۸۲ ۱۲۴

ماند در تحت نویسیم و اگر باقی نماند آنجا صفر نویسیم و اگر رقم
مرتبه را ممکن نباشد از محاذی او نقصان کردن بجهت
آنکه آنچه در برابر اوست کمتر از او باشد یکی از عشرات از
یسارش بگیریم و این یکی نسبت با آن مرتبه ده باشد پس
نقصان کنیم این رقم را از ده و باقی این ده را با آنچه در
محاذی رقم مذکورست در تحت نویسیم و اگر در عشرات
او چیزی نباشد از مآتش بگیریم و این نسبت بآن مرتبه
عشراتش ده باشد ازین ده نه را در عشرات منقوص منه
نویسیم یکی باقی ماند این یکی را ده اعتبار کرده بطریق مذکور
عمل را تمام سازیم مثالش خواستیم که نقصان کنیم این
عدد را ۵۲۳۸ ازین عدد ۸۶۹۷۴ هر دو را در
محاذات یکدیگر نوشتیم و ابتداء از هشت کردیم و چون

یا برابر شش صفری باشد

هشت

هشت از آنچه در برابر اوست زیاده است یکی از هفت که
در محاذی اوست ده گرفتیم پس با چهار محاذی چهارده شد
هشت را ازو نقصان کردیم و شش باقی را در تحت نوشتیم
بعد از آن سه را از شش که بعد از گرفتن یکی از هفت باقی
مانده بود نقصان کردیم سه باقی مانده آن را در تحت
نوشتیم و بعد از آن دو را از نه و پنج را از شش نقصان
کردیم آنچه باقی مانده در تحت نوشتیم و هشت را از منقوص
منه بعینه در صف باقی نقل کردیم برین صورت

۸۶۹۷۴
۵۲۳۸
۸۱۷۳۶

فصل پنجم در بیان ضرب عددی در
عددی دیگر عبارتست از تحصیل عدد ثالث مثلاً یازده
که حاصل است از ضرب سه در پنج نسبت آن سه چون نسبت
پنج است با یکی یعنی مخرج خمس واقع گشته و باز نسبتش با

پنج چون نسبت سه باشد بایکی یعنی مخرج ثلث است که
نسبت او بایکی از آن دو عدد چون نسبت عدد دیگر باشد
با واحد و عدد ثالث را حاصل ضرب خوانند و از آن دو
عدد یکی را مضروب و دیگرا مضروب فیه خوانند و باید دانست
که ضرب بر دو قسم است ضرب مفردات و ضرب
مرکبات ضرب مفردات ضرب آحاد در آحاد است و
یا غیر آن اما بجهت ضرب آحاد در آحاد گوئیم اگر مضروب
واحد باشد مضروب فیه بعینه حاصل ضرب باشد و
اگر مضروب دو باشد حاصل ضرب ضعف مضروب
فیه باشد و اگر سه باشد مضروب فیه را بر ضعفش افزائیم
و اگر چهار باشد ضعف مضروب فیه را تضعیف کنیم و
اگر پنج باشد بعدد هر یک از مضروب فیه ده بگیریم و مجموع

تضعیف کنیم و اگر بیشتر از پنج باشد مضروب و مضروب فیه را
با هم جمع کنیم و آنچه بر ده زیاده باشد از برای هر یکی ده
بگیریم و نگاه داریم و تمامی هر یکی از آن دو عدد را تا ده
در یکدیگر ضرب کنیم و با آنچه نگاه داشته ایم جمع کنیم
مثالش خواستیم که ضرب کنیم هفت را در هشت هر
دو را جمع کردیم پانزده شد پس هر یکی را از پنج ده گرفتیم
پنجاه شد این را نگاه داشتیم بعد از آن سه را در دو که
تمامی این دو عدد اند تا ده در یکدیگر ضرب کردیم و حاصل
که شش است با پنجاه که نگاه داشته ایم جمع کردیم پنجاه و
شش حاصل ضرب شد و اگر ضرب ما دون عشرات را
بعضی در بعضی یاد گیرند بهتر است و اگر یاد نتوانند گرفت
با جدول رسم کردیم و حاصلهای ضرب ما دون عشرو را

در جدول نهادیم و مضروب را در طول جدول و مضروب
فیه را در عرض جدول نوشتیم و حاصل ضرب هر دو مفرد را که
از مضروب و مضروب فیه در مربع ملتقی دو سطر طولی و عرضی
که در محاذات آن دو مفردات است بسیاهی نوشتیم از آنجا
برگیرند و جدول اینست

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲	۲	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۶	۱۸
۳	۳	۶	۹	۱۲	۱۵	۱۸	۲۱	۲۴	۲۷
۴	۴	۸	۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸	۳۲	۳۶
۵	۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵
۶	۶	۱۲	۱۸	۲۴	۳۰	۳۶	۴۲	۴۸	۵۴
۷	۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۴۹	۵۶	۶۳
۸	۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵۶	۶۴	۷۲
۹	۹	۱۸	۲۷	۳۶	۴۵	۵۴	۶۳	۷۲	۸۱

و آما بجهت ضرب مفردات غیر آحاد در غیر آحاد یا در آحاد و
صورت عدد مضروب را در صورت عدد مضروب فیه ضرب
کنند۲ و آنچه حاصل شود نگاه دارند باز عدد مرتبه مضروب را

۲ یعنی رقم صورت مضروب و مضروب فیه را بی اعتبار مرتبه در یکدیگر ضرب کنند

با عدد مرتبه مضروب فیه جمع کنند و از مجموع یکی طرح کنند
آنچه ماند عدد مرتبه آحاد حاصل باشد مثلاً اگر دو باقی ماند هر یکی را
از حاصل ضرب ده بگیرند و اگر سه ماند صد بگیرند و اگر
چهار ماند هزار و همچنین اگر پنج ماند هر یکی را ده هزار و علی هذا
القیاس مثالش خواستیم که بیست را در چهار صد ضرب
کنیم صورت بیست را که دو است در صورت چهار صد که
چهار است ضرب کردیم هشت شد این را نگاه داشتیم
و عدد مرتبه مضروب که دو است با عدد مرتبه مضروب
فیه که سه است جمع کردیم پنج شد یکی را از و طرح کردیم
چهار ماند پس هر یکی را از آنچه نگاه داشته ایم هزار گرفتیم هشت
هزار شد. اما بجهت ضرب مرکبات در مرکبات شکل ذوار بعة
الاضلاع رسم کنیم و قسمت کنیم طولش را بعدد مراتب

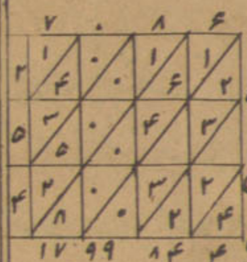
یکی را از طرف مفرد بین وعرضش را بعدد مراتب مضروب
دیگر و از مواضع انقسام هر ضلعی خطوط متوازنه تا ضلع مقابل
او اخراج کنیم چنانچه آن شکل بمربعات صغار منقسم می شود
بعد از آن مربعی را بدو مثلث منقسم سازیم بخط مورب
بحیثیتی که ابتدای خط از زاویه دست راست باشد از دو
زاویه فوقانی مربع وانتهایش پیوندد بزاویه دست چپ از دو زاویه
تحتانی مربع واین شکل را شبکه خوانند بعد از آن هر یکی از دو
مضروب را بر بالای الجدول نویسیم چنانچه هر مرتبه در
محاذات مربعی واقع شود بترتیب ومضروب دیگر را در یسار
جدول چنانچه عشرات بر بالای آحاد ومآت بر بالای
عشرات واقع شود وهذا القیاس بعد از ان ضرب کنیم هر
یک از مفردات مضروب در هر یک از مفردات مضروب

فیه

فیه وحاصل را در مربعی که ملتقی دو سطر محاذی ایشان است
نویسیم آحاد را در مثلث تحتانی وعشرات را در مثلث فوقانی
و در هر مرتبه که صفر باشد مربعات محاذی او را خالی گذاریم
بعد از آن در مثلث تحتانی که بر برج دست راست شبکه
واقع است از دو برج تحتانی هر چه باشد در تحت مثلث
در خارج شکل بعینه نویسیم واگر چیزی نباشد صفر نویسیم
واین اول حاصل ضرب باشد بعد از آن جمع کنیم ارقامی را
که مابین دو خط مورب است که بر بالای مثلث مذکور است
وحاصل را بر یسار آنچه اول نوشته بودیم نویسیم اگر کمتر از
ده باشد والا آحادش را نویسیم واز برای هر عشره یکی را
بر حاصل جمع ارقام سطرهای مورب که بالای او است
افزائیم وهمچنین جمع کنیم آنچه در سطرهای مورب باقی است

در سطر حاصل بنویسیم تا عمل تمام شود و اگر در یکی از سطور
مورّبه عددی نباشد و از سطر دیگر تر با این سطر چیزی
رفع نکرده باشیم یا جمع ارقام این سطر بسطر دیگر مرفوع
شده باشد انجا صفری نویسیم مثالش خواستیم که
ضرب کنیم این عدد را ۶۸۵۷ بدین عدد مرقوم ۴
۲۵ شکل کشیدیم بوجهی که گفته ایم و مضروب و
مضروب فیه را در فوق و یسارش نوشتیم بعد از آن
ضرب کردیم صورت هفت را که در مرتبه الوف واقع است
در صورت دو که در مرتبه مآت واقع است چهارده
حاصل شد چهار را در مثلث تحتانی از مربعی که ملتقی
هر دو واقع است نوشتیم و ده را که صورتش یکی است
در مثلث فوقانی نوشتیم باز هفت را در پنج ضرب

کردیم سی و پنج حاصل شد پنج را در مثلث تحتانی که
ملتقی هر دو است نوشتیم و سی را لصورت سه در مثلث
فوقانی نوشتیم و همچنین هفت را در چهار ضرب کردیم
بیست و هشت حاصل شد این را نیز بهمان صفت در
مربع ملتقی ایشان نوشتیم و همچنین عمل کردیم با هشت
که در مرتبه عشرات واقع است و با شش که در مرتبه
احاد است و خالی گذاشتیم انچه در محاذات صفر است
بدین صورت



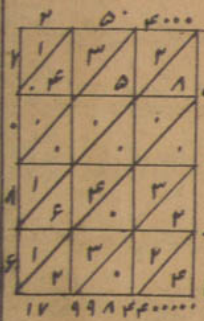
بعد از آن انچه را که در مثلث
تحتانی است از مربع ملتقی
در مرتبه آحاد در سطر حاصل
ضرب در تحت شکل نقل کردیم بعد از آن جمع کردیم

این چیزی را که مابین دو سطر موربست که بعد از مثلث
مذکور است یعنی دو رقم دو دو را که چهار باشد و این
چهار را نیز در سیار چهار سابق نوشتیم بعد از آن جمع
کردیم دو را و سه را و سه دیگر که مجموع هشت باشد او را
نیز در سیار چهار دویم نوشتیم بعد از آن یکی را و شش را
و چهار را و هشت را جمع کردیم نوزده شد نه را در سیار
هشت نوشتیم و از برای ده یکی را در ذهن نگاه داشتیم
با مجموع یکی و پنج و دو جمع کردیم نه شد این را نیز در
سیار نه سابق نوشتیم بعد از آن چهار و سه را که بعد است
در سیار نه دویم نوشتیم انگاه یکی را که واقع است در
مثلث فوقانی که بر برج ایسر از آن دو برج فوقانی
شکلست در سیار هفت نوشتیم و عمل را تمام کردیم

پس

پس حاصل ضرب در تحت شکل هزار بار دو هزار و هفتصد و نود و دو
هزار و هشت صد و چهل و چهار شد و اگر در مرتبه آحاد
احد المضروبین یا هر دو بمرتبه آحاد یا بمرتبه آحاد و عشرات
معن یا در مرتبه آحاد و عشرات و مآت و همچنان در مراتب
متوالی در یک مضروب یا در هر دو صفر باشد رسم
شبکه بعدد جمیع مراتب مضروبین حاجت نباشد بلکه
بقدر باقی ارقام بعد از طرح اصفار کفایت باشد
و چون حاصل ضرب باقی ارقام حاصل گردد و اصفاری
که طرح کرده بودیم از طرفین یا از یک طرف یکجا بجنب
زیاده باشد بر یمین حاصل ضرب بنویسیم مثالش
خواستیم که ضرب کنیم این عدد را ۷۵۸۶۰۰ درین
عدد ۲۵۴۰۰۰ طرح کردیم اصفاری را که بر یمین

مضروبین است باقی ماند مضروب و مضروب فیه مساوی
انچه گذشت پس نقل کردیم اصغار محذوفه را که پنج است
بر این سطر حاصل ضرب مبلغ صد و هفتاد و نه هزار بار هزار
هزار و نهصد و هشتاد و چهار هزار بار و چهارصد هزار
شد برین صورت



فصل ششم در قسمت قسمت
تحصیل عددیست که نسبت او
بواحد چون نسبت مقسوم باشد
بمقسوم علیه یا قسمت عددی
بر عددی دیگر عبارتست از طلب عدد ثالث که هرگاه
این عدد ثالث را در ثانی ضرب کنند حاصل شود عدد
اول و عدد اول را مقسوم خوانند و ثانی را مقسوم علیه

و ثالث را خارج قسمت و طریق عملش آنست که عدد
مقسوم را بر جائی نویسیم و بر فوق او خط عرضی بکشیم انگاه
میان هر دو مرتبه از مراتب مقسوم خط طولی بکشیم که مبدا آن
از خط عرضی باشد و انتهایش تا بحدی که عمل اقتضا
کند بعد از آن مقسوم علیه را در تحت مقسوم نویسیم
سافتی مناسب بحیثیتی که آخر مقسوم علیه در برابر آخر
مقسوم واقع شود اگر آخر مقسوم علیه زیاده نباشد از
انچه از مقسوم در برابر او واقع شده باشد بی اعتبار مراتب
و اگر زیاده باشد واجب بود که آخر مقسوم علیه در
برابر ما قبل آخر مقسوم واقع شود بعد از آن طلب کنیم
اکثر عددی از آحاد که ممکن باشد او را در یک یک
از مراتب مقسوم علیه بصورتش ضرب کردن و حاصلش را

نقصان کردن ازانچه در برابر او بود از مقسوم و از یسارش
اگر در یسارش چیزی باشد و چون همچنین عدد یافته شود
او را بر فوق خط عرضی در محاذات اول از مقسوم علیه نویسیم
و ضرب کنیم او را در هر یک از مراتب مقسوم علیه بصورتش
و حاصل ضرب را در تحت مقسوم نویسیم بحیثیتی که آحاد حاصل
ضرب محاذی مضروب فیه باشد از مقسوم علیه و نقصان
کنیم این حاصل را ازانچه در برابر اوست از مقسوم و از
یسارش اگر در یسارش چیزی باشد و باقی را در تحتش
نویسیم اگر باقی مانده باشد و خط عرضی کشیم میان
حاصل و باقی تا معلوم شود که انچه بر بالای این خط است
محو است و انچه در زیر خط است ثابت است و همین ازانکه
از مقسوم باقی مانده است در برابر مقسوم علیه واجب است

که بصورتش کمتر باشد از مقسوم علیه بعد از آن خط عرضی
بکشیم در تحت باقی مقسوم چنانچه بجمیع خطوط طولی بگذرد
و باقی مقسوم را در تحت این خط یک مرتبه بجانب یسار
نقل کنیم باز طلب کنیم اکثر عددی بصفت مذکور و او را نویسیم
بر یمین انچه اول او نوشته بودیم و عمل کنیم باین هر چه
باول کرده بودیم و اگر همچنین عدد یافت نشود انجا
صفری نویسیم و در تحت باقی مقسوم خط عرضی کشیده
در تحت این خط باقی مقسوم را یک مرتبه بجانب یسار
نقل کنیم و همچنین عمل کنیم تا انگاه که مرتبه اول از مقسوم
علیه محاذی مرتبه اول از باقی مقسوم شود پس عمل تمام
شود و انچه بر فوق مقسوم نوشته بودیم بر بالای خط
عرضی خارج قسمت آن باشد و آحادش محاذی

آحاد مقسوم بود پس اگر باقی چیزی مانده باشد از خوارج
آن کسر خارج قسمت باشد که مخرجش مقسوم علیه بود مثالش
خواستیم قسمت کنیم این عدد را ۶۵۸۴۳۲ بر این عدد
۵۷۹ عدد اول را که مقسوم است بر جای نوشتیم و
چنانچه گفتیم خطوط طولی و عرضی رسم کردیم و مقسوم علیه را
در تحت نوشتیم بمسافت مناسب چنانچه آخر مراتب او محاذی
ما قبل آخر مقسوم واقع شود چه اگر محاذی آخر مقسوم بودی
مقسوم علیه زیاده بودی از آنچه در محاذی اوست از
مقسوم و این جایز نیست بعد از آن اکثر عددی طلب کردیم
از آحاد در صفحه مذکوره چهار را یافتیم این را بر بالای خط
عرضی محاذی اول مراتب مقسوم علیه نوشتیم و این چهار را
ضرب کردیم اولا در پنج بیست شد برین صورت ۲۵

این را در تحت مقسوم نوشتیم چنانچه صفر محاذی پنج باشد
که آخر مقسوم علیه است پس این را از آنچه در برابر اوست
از مقسوم نقصان کردیم سه باقی ماند سه را در تحت صفر
نوشتیم بعد از آن خط عرضی کشیدیم میان سه و حاصل
ضرب باز ضرب کردیم چهار مذکور را در هفت بیست و
هشت حاصل شد این را در تحت مقسوم که سی و چهار است
نوشتیم چنانکه آحادش برابر هفت واقع شد پس حاصل را
از آنچه در برابر اوست از مقسوم نقصان کردیم شش باقی
ماند این را بعد از خط عرضی در تحت هشت نوشتیم باز
چهار را در نه ضرب کردیم و حاصل آن که سی و شش است در
تحت شصت و هشت نوشتیم و این سی و شش را از شصت و هشت
نقصان کردیم پس باقی ماند سی و دو و این را در تحت سی و

شش نوشتیم بعد از خط باقی ماند از مقسوم این عدد ۳۲۵۶
این را بعد از خط عرضی که بهمه خطوط طولی کذزد یکمرتبه بجانب
یسار نقل کردیم برین صورت

۴۴

۲	۳	۴	۸	۵	۶
۲	۵				
	۳	۸			
	۲				
		۶			
		۳	۶		
		۳	۲		
	۳	۲	۵	۶	
	۵	۷	۹		

باز اگر عددی بصفت مذکوره
طلب کردیم هیچ نیافتیم پس صفری
برابر این عدد اول که چهار است
نوشتیم و در تحت باقی مقسوم
خط عرضی دیگر کشیدیم و در
تحت این خط باقی مقسوم را
یک مرتبه دیگر بجانب یسار نقل کردیم برین صورت
باز اگر عددی بصفت مذکوره طلب کردیم پنج را
یافتیم این عدد را برابر همین صفر نوشتیم و اورا اولا در

عرضی چنانچه دو برابر
هشت دشته را برچهار
واقع باشد نوشتیم
پس

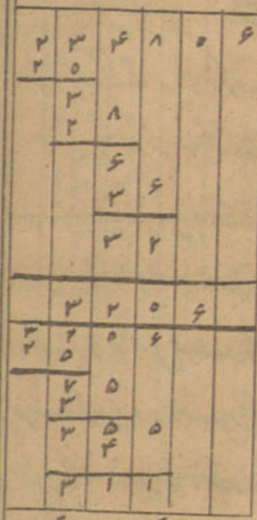
۴ ۵

۲	۳	۴	۸	۵	۶
۲	۵				
	۳				
	۲	۸			
		۶			
		۳	۶		
		۳	۲		
	۳	۲	۵	۶	
۳	۲	۵	۶		
	۵	۲	۹	۸	

پنج مقسوم علیه ضرب کردیم
و حاصل را که بیست و پنج است
در تحت باقی مقسوم بصفت
مذکوره نوشتیم بعد از آن اورا
از محاذی او که سی و دو است
نقصان کردیم هفت باقی
ماند این را بعد از خط عرضی
در تحت پنج حاصل ضرب نوشتیم باز پنج را در هفت
ضرب کردیم و حاصل را که سی و پنج است در تحت
مقسوم نوشته از هشتاد نقصان کردیم و باقی که سی و
پنج دیگر است در تحت او نوشتیم بعد از خط عرضی
باز پنج را در نه ضرب کردیم چهل و پنج حاصل شد این را

براین صفت مذکور نوشتیم از ما یحاذی اوکه پنجاه و شش است
نقصان کردیم و باقی را در تحت خط عرضی ثبت کردیم

بدین صورت



و عمل تمام شد از برای
انکه باقی کمتر از مقسوم
علیه ماند و خارج قسمت
چهارصد و پنج شد از
صحاح و سیصد و یازده
جزو با جزای که پانصد و
هفتاد و نه از آن اجزاء
یک صحیح باشد

فصل هفتم

در استخراج جذر هر عددی که اورا در نفس خویش

ضرب کنند آن عدد را جذر خوانند در محاسبات ضلع
در مساحت دشتی در جبر و در مقابله و حاصل ضربش
مجذور و مربع و مال گویند طریق عمل جذر آنست
که هر عددی را که جذر او مطلوب باشد بر جائی نویسیم
و بر بالای او خط عرضی بکشیم چنانکه در عمل قسمت
گفتیم و بنقطها نشان کنیم بر خط عرضی برابر مراتب فرد
فرد مثل مرتبه آحاد که اول است و مآت که سیوم است
و عشرات الوف که پنجم است و علی هذا انچه باشد و
اگر عددی طلب کنیم از آحاد که مضروب او در او
نفس خویش از ما یحاذی علامت اخیره بصورتش
و از یسارش اگر در یسارش چیزی باشد نقصان
توان کرد و چون چنین عددی یافته شود اورا

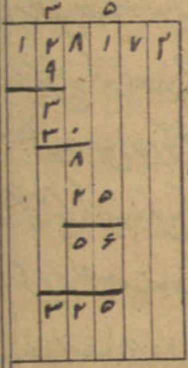
بر بالای علامت اخیره نویسیم و در تحت علامت
نیز نویسیم و همین عدد را بمناسب در محاذات
آن و ضرب کردیم عدد فوقانی را در عدد تحتانی
یعنی در نفس خودش حاصلش را در تحت عددی که
جذر او مطلوب است نوشتیم چنانچه آحادش محاذی مضروب
فیه واقع شود و او را از ما یحاذی مضروب فیه و از یسارش
نقصان کنیم و باقی را در تحت خط عرضی نویسیم بعد
از آن عدد فوقانی را بر تحتانی افزائیم و مجموع را بجانب
یمین یکمرتبه نقل کنیم چنانچه آحادش محاذی یمین علامت
اخیره واقع شود بعد از آن که خط عرضی بر فوق رقم تحتانی
بجهت محو کشیده باشیم باز طلب کنیم اگر عددی از آحاد که
چون او را در نفس خودش ضرب کنیم و در مجموع منقول

نیز ممکن باشد طرح او از صورت عددی که در محاذی
علامت متقدم بر علامت اخیره است و از آنچه در یسار
او است چون چنین عددی شود بر بالای علامت
متقدم بر علامت اخیره نویسیم و همچنین در تحت
او نیز نویسیم و عمل مذکور را بجای آریم بعد از آن عدد
فوقانی را بر تحتانی افزائیم و این مجموع را با مجموع اول
یکمرتبه بجانب یمین نقل کنیم باز طلب کنیم اگر عددی
از آحاد که چون در نفس خودش و در مجموع منقول ضرب
کنیم ممکن باشد طرح آن از صورت عددی که
محاذات علامات مقدم بر آن دو علامت مذکوره باشد
و از آنچه در یسار او نیز باشد چون اینعدد یافتیم باز عمل
سابق بجا آریم و اگر اینچنین عدد نیافتیم بر فوق علامت

وتحتش صفری نویسیم ومجموعات مذکوره را یکمرتبه بجانب
یمین نقل کنیم وهمچنین عمل کنیم تا منتهی شود بعلامت اوّل
باو نیز بهمین عمل بجا آریم پس انچه حاصل شود بر فوق جدول
جذر آن عددی باشد که جذر آن مطلوبست واگر
چیزی باقی نماند در صف این عدد این عدد منطق
الجذر باشد وارقامی که بر بالای خط عرضی است
جذر او باشد بتحقیق واگر چیزی باقی ماند معلوم شود که
آن اصم الجذر است یعنی عدد واحد را پس یکمرتبه انچه
بر بالای علامت ایمن واقع است برانچه در تحت
او واقع است افزائیم وجمیع عدد تحتانی را مخرج فرض
کنیم وباقی از عددی که جذر او مطلوبست باین مخرج
نسبت کنیم وانچه حاصل شود بر بالای علامت

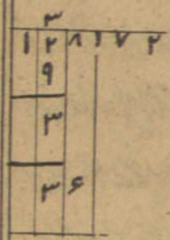
باین کسر جذر عدد مذکور بود بتقریب در اصطلاح
شمالش خواستیم که این عدد را ۲۸۱۷۲ اجذر
استخراج کنیم بهمان طریق قسمت اورا نوشتیم در
یکخط عرضی و دیگر خطوط طولی نیز کشیدیم وعلامت
چنانچه گفتیم تعین کردیم بعد از آن اکثر عددی طلب
کردیم بصفت مذکوره عدد سه را یافتیم از ازای فوق
علامت اخیره و در تحتش بمسافتی مناسب نوشته
فوقانی را در تحتانی ضرب کرده حاصل ضرب را
که نه است در تحت دو که در برابر سه است نوشته
از او واز یسار او نقصان کردیم وباقی را که سه است
بعد از خط عرضی در برابر دو نوشتیم پس فوقانی را
در تحتانی افزودیم ومجموع را که شش است یکمرتبه بجانب

بهین نقل کردیم بعد از انکه خط عرضی بر فوق سه



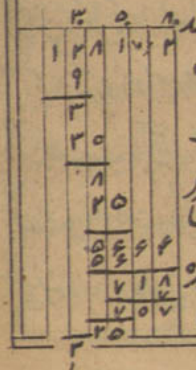
تحتانی کشیدیم بدین صورت
باز طلب کردیم اگر عددی دیگر
بصفت مذکوره پنج را یافتیم
و نوشتیم او را بر بالای علامتی
که مقدم است بر علامت اخیره
و در تحت هم این علامت بر ایاین
آحاد منقول یعنی شش نوشتیم و ضرب کردیم اولا پنج را در
شش حاصل شد سی بدینصورت ۳۰
این را در تحت عدد مجذور نوشتیم چنانچه صفر در برابر
شش افتاد پس او را از مایحاذی او از عدد مجذور نقصان
کردیم هشت باقی ماند این را در تحت صفر نوشتیم بعد

از خط عرضی بعد از آن پنج فوقانی را در پنج تحتانی ضرب
کردیم حاصل را که بیست و پنج است بصفت مذکوره
نوشته از مایحاذی او نقصان کردیم که هشتاد و یک
پنجاه و شش باقی ماند این را در تحت او بعد از خط عرضی
نوشتیم پس پنج فوقانی را با پنج تحتانی جمع کردیم ده
شد صفری بجای تحتانی اعتبار کرده یکی را بر شش که
در یسار او است افزودیم و مجموع را یک مرتبه بجانب



یمین نقل کردیم بعد از تخطیط
انچه بیشتر بود در سطر تحتانی
بدینصورت باز طلب کردیم اگر
عددی بصفت مذکوره هشت را
یافتیم و او را بر بالای علامت ولی در تحت او بر ایاین

صفر تحتانی نوشتیم وضرب کردیم اولا این هشت را در هفت
وحاصل ضرب را که پنجاه وشش است از ما بحاذی او
واز یسارش نقصان کردیم هیچ باقی نماند بعد از آن
آن هشت را در هشت ضرب کردیم وحاصل را که شصت
وچهار است نقصان کردیم از انچه که در محاذات مضروب
فیه است واز یسار او پس باقی ماند از عدد مجذور
هشت بعد از آن هشت فوقانی را با هشت تحتانی جمع کردیم



یکی برا او افزودیم عدد تحتانی هفتصد و
هفده شد وعمل تمام شد بدین صورت
واین هفتصد وهفده مخرج است که هشت
باقی کسر اوست پس بتقریب جذر حاصل از عدد
سیصد وپنجاه وهشت هزار وهفتصد وهفده
٣٠ ٥ ٨ ٧ ١٧

که واحد فرض کنیم باشد فصل هشتم در میزان گرفتن
اعمال مذکور اهل حساب را میزانیست که هرگاه این
میزان درست باشد غالبا نیز عمل درست باشد واگر
میزان درست نباشد تحقیق عمل غلط باشد وطریق
میزان گرفتن چنان است که جمع کنیم مفردات عدد را
بی اعتبار مراتب ونه نه طرح کنیم تا کمتر از نه نماند آنچه
باقی ماند میزان آن عدد باشد مثالش خواستیم
که میزان کنیم این عدد را ٣٥٨٧٩ نه وهفت و
هشت وپنج وسه را جمع کردیم واز مجموع نه نه طرح
کردیم باقی ماند پنج واین میزان این عدد باشد و
طریق میزان گرفتن عمل ضرب آنست که میزان
مضروب را در میزان مضروب فیه ضرب کنیم واز

حاصل نُه نُه طرح کنیم انچه باقی ماند اگر موافق میزان
حاصل ضرب بود ضرب درست باشد واگر مخالف
میزان حاصل ضرب باشد خطا بود واگر از احد
المضروبین بعد از طرح نُه نُه هیچ باقی نماند باید که از
حاصل ضرب نیز هیچ باقی نماند تا عمل درست باشد
والّا خطا بود و امّا میزان قسمت چنان بود که ضرب
کنیم میزان خارج قسمت را در میزان مقسوم علیه و زیاده کنیم
میزان باقی را بروی اگر چیزی باقی مانده باشد و
نُه نُه از و طرح کنیم میباید که باقی از نُه مساوی میزان
مقسوم بود واگر از مقسوم علیه یا از خارج قسمت بعد
از طرح نُه نُه هیچ باقی نماند باید که میزان مقسوم موافق
میزان قسمت باشد واگر از قسمت چیزی باقی نماند

باید که از مقسوم نیز بعد از طرح نُه نُه هیچ باقی نماند
تا عمل صحیح باشد والّا عمل خطا بود امّا طریق میزان جذر
آنست که ضرب کنیم میزان جذر را در نفس خودش و زیاده سازیم
بر او میزان باقی را اگر چیزی باقی مانده باشد و نُه نُه
از و طرح کنیم اگر این باقی مساوی میزان عدد مجذور
بود عمل صحیح باشد والّا خطا بود باب دویم در حساب
کسور و آن مشتمل است بر مقدمه و دوازده فصل مقدمه
در تعریف کسر و کیفیت وضع آن چه هرگاه که یک عدد
صحیح باشد او را باجزاء مساوی تجزیه کنند و عدد آن
اجزا را مخرج گویند و بعضی از آن اجزا را کسر مخرج خوانند
و اقل مخارج دو باشد و این مخرج را جز یک کسر نباشد
که نصف است بعد از آن سه باشد و یکی ثلث

او باشد و دو ثلثان او بعد از آن چهار و برین قیاس
واما کیفیت وضع کسور آنست که کسر را در تحت صحاح
باید نوشت و مخرج را در تحت کسر و اگر با وی صحاح
نباشد بجای صحاح صفر باید نوشت پس صورت
نصف چنین باشد $\frac{1}{2}$ و صورت ثلث این $\frac{1}{3}$
و صورت ثلث اخماس این $\frac{1}{15}$ و بباید دانست
نسبتی که میان کسر و مخرج آمده است در اعداد نیز ثابت
یافته می شود لیکن معتبر اقل عددیست بر این نسبت
باشد فصل اول در معرفت اشتراک و تباین و
تداخل و توافق میان اعداد هر دو عددی که باشد
غیر واحد خالی ازین نیست که اقل عدد اکثر میکند یا نه
و مراد بعد آنست که هر گاه اقل را از اکثر نقصان کنیم

مرة بعد الاخری از اکثر چیزی باقی نماند قسم اول
متداخلان خوانند همچو دو و ده و آنکه اقل عدد اکثر نکند
از دو حال بیرون نیست یا آنست که عدد ثالث غیر
واحد یافته میشود که عد هر دو کند یا نه پس اگر یافته شود
این دو عدد را مشارکان خوانند و متوافقان نیز گویند
اما عدد ثالث را عاد ایشان خوانند و کسری را که
این عدد ثالث مخرج آن کسر باشد وفق خوانند
مثل چهار و شش اگرچه چهار عد شش نمیکند اما دو عد هر
دو میکند اگر عدد ثالث غیر واحد یافته نشود که عد
هر دو کند این دو عدد را متباینان خوانند مثل
چهار و هفت اگر خواهیم که تداخل و تشارک و تباین
میان دو عدد بدانیم اکثر را بر اقل قسمت کنیم اگر

چیزی باقی نماند شد اخلان گویند واگر عددی باقی
مانده باشد غیر واحد مقسوم علیه را براین باقی قسمت کنیم
وهمچنین تا آنگاه که چیزی باقی نماند یا یکی باقی ماند بر
تقدیری که چیزی نماند آن دو عدد مشارکان باشند
در مقسوم علیه اخیر چه این مقسوم علیه اخیر عد هر دو میکند
واگر یکی باقی ماند آن دو عدد را متباینان گویند مثالش اگر
خواستیم که بدانیم که چهار با هشت تداخل دارد یا اشتراک
یا تباین هشت را با چهار قسمت کردیم هیچ باقی نماند
معلوم شد که میان ایشان تداخل است و شش را
با هشت خواستیم که بدانیم که چه حالت دارد هشت را
بر شش قسمت کردیم دو باقی ماند باز مقسوم علیه را
که شش است بر دو قسمت کردیم چیزی باقی نماند معلوم

شد که میان ایشان توافق است و دو عد هر دو میکند
و وفق ایشان نصف است و شش را با بیست و سه
خواستیم که بدانیم که چه حالتست بیست و سه را بر شش
قسمت کردیم پنج باقی ماند باز شش را بر پنج قسمت کردیم
یکی باقی ماند پس معلوم شد که میان ایشان تباین است
فصل دویم در پیدا ساختن مخرج مشترک کسور
مختلفه را یعنی یافتن اقل عددی که هر یک از مخارج
کسور مختلفه مفروضه عد او کند طریقش آنست که مخارج
کسور مفروضه مختلفه را بگیریم و تداخل و توافق و تباین
میان ایشان معلوم کنیم پس مخارج متباینه را بعینه
نگاه داریم و از مخارج متداخله بر اکثر اقتصار نمائیم
و اقل را بگذاریم و از مخارج متوافقه یکی را بعینه نگاه

داریم و از باقی را وفق نگاه داریم بعد از آن از این
باقی مخارج آنچه متداخل باشند اقل را گذاریم و بنگریم
که مخارج بر چه قرار یافته بعد از تنقیح پس آنچه نگاه
داشته ایم یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل را در ثالث
ضرب کنیم و باز این حاصل را در رابع ضرب کنیم همچنین
تا آنگاه که منتهی شود پس حاصل ضرب اخیر مجموع
مخرج مطلوب باشد مثالش خواستیم که اقل عددی
پیدا کنیم که نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و
ثمن داشته باشد مخارج این کسور را که دو و سه و چهار
و پنج و شش و هشت است گرفتیم و پنج چون متباین همه
بود بعینه نگاه داشتیم و دو و چهار و هشت چون
متداخل بودند دو و چهار را گذاشتیم و هشت را نگاه

داشتیم و شش را گذاشتیم پس نگاه کردیم که چند عدد داریم
سه و پنج و هشت را یافتیم سه را در پنج ضرب کردیم پانزده
شد پانزده را در هشت ضرب کردیم صد و بیست شد
و این مخرج کسور مطلوب است فصل سیوم در تجنیس
و آن را البسط نیز گویند و الحجان بود که عدد صحیح را کسور
سازند بآن طریق که صحاح را در مخرج کسر ضرب کنند
و اگر با صحاح کسر باشد این کسر را بصورتش بر حاصل
ضرب افزایند مثالش خواستیم که شش را و ثلثه ارباع را
ارباع سازیم ضرب کردیم شش را در چهار و بر حاصل
ضرب سه افزودیم بیست و هفت ربع شد ۶ ۳/۴
فصل چهارم در رفع کسور و الحجان باشد که کسری
چند باشد از یک جنس که مجموع از مخرج خود زیاده باشد

و خواهیم که صحاح سازیم بدان طریق که عدد آن کسور را
بر مخرج قسمت کنیم خارج قسمت صحاح باشد و باقی کسر
این مخرج بود مثالش خواستیم که بیست و یک خمس را
رفع کنیم بیست و یک را بر مخرج خمس که پنج است قسمت کردیم
چهار صحیح و یک خمس حاصل شد فصل پنجم در تضعیف کسور
طریقش آنست که اگر مخرج کسر فرد باشد صورت کسر را تضعیف
کنند اگر کمتر از مخرج باشد بمخرج نسبت کنند حاصل نسبت
کسر مضاعف باشد مثالش خواستیم که چهار تسع را
تضعیف کنیم صورتش که چهار است تضعیف کردیم هشت
شد چون کمتر از مخرج بود بمخرج نسبت کردیم هشت تسع
شد و اگر زیاده از مخرج شود مثل مخرج را واحد گیرند و باقی
بمخرج نسبت کنند مثالش خواستیم که هشت تسع را تضعیف

کنیم صورتش را که چهار است تضعیف کردیم هشت شد
چون کمتر از مخرج بود بمخرج نسبت کردیم هشت تسع شد و
اگر زیاده از مخرج شود مثل مخرج را واحد گیرند و باقی را
بمخرج نسبت کنند مثالش خواستیم که هشت تسع را
تضعیف کنیم صورتش را که هشت است تضعیف کردیم
شانزده شد مثل مخرج کسر را که نه است یکی گرفتیم و باقی را
که هفت است بمخرج نسبت دادیم یکی صحیح و هفت تسع
حاصل شد و اگر مخرج کسر زوج باشد مخرج را تنصیف
کنیم اگر مساوی صورت کسر شود حاصل تضعیف یک
صحیح باشد مثالش خواستیم که نصف را تضعیف کنیم
مخرج او را که دو باشد تنصیف کردیم یکی ماند که مثل
صورت کسر است پس حاصل تضعیف نصف یکی صحیح

واگر زیاده از صورت کسر شود صورت کسر را باو نسبت
کنیم مثالش خواستیم که یک ربع را تضعیف کنیم چهار را
تنصیف کردیم دو شد صورت کسر را که یکی است باو
نسبت کردیم نصف شد و اگر کمتر از صورت کسر شود
یعنی نصف مخرج و مثل او را از صورت کسر واحد گیریم
و باقی را بدو نسبت کنیم مجموع واحد و حاصل نسبت تضعیف
کسر باشد مثالش خواستیم که پنج سدس را تضعیف کنیم
شش را تنصیف کردیم سه شد و از صورت کسر که پنج است
مخرج کمتر بود سه از کسور را یکی گرفتیم و دو که باقی ماند به
سه نسبت دادیم ثلثان شد پس حاصل تضعیف
یکی و ثلثان شد فصل ششم در تنصیف کسور و آن
چنان بود که اگر صورت کسر زوج باشد تنصیف کنند

بعد از

بعد از تنصیف بمخرج نسبت کنند مثلاً چون دو ثلث که
صورتش زوج بود تنصیف کردیم یکی شد بمخرج نسبت
دادیم یکی ثلث حاصل شد و اگر صورت کسر فرد باشد
مخرج را تضعیف کنیم و صورت کسر را باو نسبت دهیم
مثالش خواستیم که سه ربع را تنصیف کنیم مخرج را که چهار است
تضعیف کردیم هشت شد صورت کسر را باو نسبت
کردیم سه ثمن شد $\frac{1}{8}$ $\frac{2}{8}$ $\frac{3}{8}$ فصل هفتم در جمع کسور
طریقش آنست که اگر کسور از یک جنس باشد صورت
این کسور را جمع کنیم اگر کمتر از مخرج کسر بود بمخرج نسبت دهیم
اگر زیاده از مخرج باشد بر مخرج قسمت کنیم خارج قسمت
صحیح باشد و باقی از قسمت بمخرج نسبت دهیم خارج
قسمت با حاصل نسبت مطلوب باشد و عمل کنیم بر

طریقی که در رفع کسور گذشت و اگر اجناس مختلفه باشد
مخرج مشترک بطریقی که در فصل دویم مذکور شد پیدا
کنیم بعد از آن صورت آن کسور را از مخرج مشترک جمع کنیم پس این
مجموع اگر کمتر از مخرج باشد بمخرج نسبت کنیم و اگر مساوی
مخرج باشد حاصل جمع یک صحیح باشد و اگر زیاده از
مخرج بود بر مخرج قسمت کنیم خارج قسمت صحاح بود و باقی
قسمت را بمخرج نسبت دهیم و حاصل نسبت را با خارج
قسمت جمع کنیم حاصل جمع آن قدر صحاح بود و این
کسر باشد مثالش خواستیم که سدس را با ثلث و
نصف ثلثان جمع کنیم صورت این کسور را از مخرج
مشترک که شش است جمع کردیم ده شد چون از مخرج
بیشتر بود بر مخرج قسمت کردیم یکی شد و چهار باقی ماند

بمخرج

بمخرج نسبت کردیم ثلثان شد پس حاصل جمع یک صحیح و
ثلثان باشد فصل هشتم در تفریق کسور صورت
یعنی نقصان کردن
هر یک از کسر منقوص و منقوص منه را از مخرج مشترک بگیریم
پس صورت منقوص را از صورت کسر منقوص منه نقصان
کنیم باقی را بمخرج مشترک نسبت کنیم حاصل نسبت مطلوب
باشد مثالش خواستیم که ثلثان را از ثلث ارباع
نقصان کنیم مخرج مشترک را گرفتیم دوازده شد صورت
ثلثان که هشت است از صورت ثلثه ارباع که نه است
نقصان کردیم یکی باقی ماند این را با دوازده نسبت
دادیم نصف سدس حاصل آمد و اگر صورت کسر
بیشتر باشد
منقوص از صورت کسر منقوص منه نقصان کردن ممکن
نگردد مگر آنکه با منقوص منه صحیح باشد پس یکی از آن

ربع دوازده که سه است
سه ربع که نه است هو المطلوب

صحیح بگیریم و در مخرج مشترک ضرب کنیم و از حاصل ضرب
کسر منقوص را نقصان کنیم و باقی را با کسر منقوص منه جمع کرده
مجموع را با مخرج مشترک نسبت دهیم مثالش خواستیم
که نصف را از یک و ثلث نقصان کنیم یک را گرفتیم
و در مخرج مشترک ضرب کردیم شش شد نصف را که سه است
از و نقصان کردیم و سه باقی را بر ثلث که دو است افزودیم
پنج شد پس با شش نسبت کردیم خمسه اسداس شد فصل
نهم در تحویل کسور از مخرج به مخرج دیگر اگر کسری از مخرج معلوم
باشد و خواهیم که همین کسر را از مخرج دیگر معلوم کنیم که
چند است طریقش آنست که صورت کسر را در مخرج محول
الیه ضرب کنیم و حاصل ضرب را که مساوی و یا زیاده از
مخرج آن کسر باشد بر مخرج آن کسر قسمت کنیم و خارج قسمت را

بمخرج محول الیه نسبت دهیم مطلوب حاصل آید و اگر حاصل
ضرب کمتر از مخرج آن کسر باشد به مخرج آن کسر نسبت
دهیم حاصل نسبت کسری بود از کسر محول الیه مثالش
خواستیم که بدانیم که پنج سبع دینار چند دانق است
صورت کسر را که پنج است در شش که مخرج دوانیق
دینار است ضرب کردیم سی شد و حاصل را بر هفت
که مخرج کسر است قسمت کردیم خارج قسمت چهار شد
و دو باقی ماند پس پنج سبع دینار چهار دانق باشد و دو
سبع دانق باز اگر خواهیم که بدانیم که این دو سبع دانق از
طسوجات چند است صورت کسر را که دو است
در چهار که مخرج طسوجات دانق است ضرب کنیم
و حاصل ضرب را که هشت است بر هفت که مخرج کسر است

قسمت کنیم خارج قسمت یکی شود و یکی باقی ماند پس دو
سبع دانق طسوجی بود و سبع طسوج و باز اگر خواهیم
که بدانیم که این سبع طسوج از شعیرات چند است یکرا
که صورت کسر است در چهار که مخرج شعیرات طسوج است
ضرب کنیم همان چهار شود و چون کمتر از مخرج کسر است
که هفت است بمخرج کسر نسبت دهیم چهار سبع شعیر شود
پس پنج سبع دیناری چهار دانق و یک سبع طسوجست
و چهار سبع شعیر باشد فصل دهم در ضرب کسور و آن
دو قسم است یکی ضرب کسور در صحاح دوم ضرب
کسور در کسور طریق عمل در قسم اول آنست که صورت
کسور را در صحاح ضرب کنند و حاصل ضرب را اگر کمتر
از مخرج بود بمخرج نسبت کنند و الا بر مخرج قسمت کنند

حاصل نسبت با خارج قسمت مطلوب باشد مثالش
خواستیم که ربع را در چهار ضرب کنیم صورت کسر را که
یک است در چهار ضرب کردیم همان چهار شد
بمخرج کسور که هم چهار است قسمت کردیم خارج قسمت
یکی شد و آن مطلوب است اما قسم دوم طریق عملش آنست
که صورت کسر مضروب را در صورت کسر مضروب فیه
ضرب کنیم و حاصل ضرب را نگاه داریم پس مخرج هر دو
کسر را در یکدیگر ضرب کنیم پس بنگریم آنچه نگاه داشته ایم
اگر کمتر از حاصل ضرب باشد با این حاصل ضرب نسبت
دهیم و الا بر این حاصل ضرب قسمت کنیم حاصل نسبت
با خارج قسمت مطلوب باشد مثالش خواستیم که دو
ثلث را در سه خمس ضرب کنیم صورت هر دو کسر را

در یکدیگر ضرب کردیم شش شد بمضروب مخرجین که پانزده است
نسبت کردیم دو خمس شد وهو المطلوب واگر با احد
المضروبین یا با هر دو مضروب صحیح باشد آن صحیح را
با کسر خویش تجنیس باید کرد بعد از آن تجنیس کسر را بجای
صورت کسر باید نگاه داشت مثالش خواستیم که
یک و ربع را در چهار خمس ضرب کنیم صورت تجنیس یک
و ربع که پنج است در صورت چهار خمس که چهار است
ضرب کردیم بیست شد و این مجموع را در مضروب
مخرجین که هم بیست است قسمت کردیم خارج قسمت
شد پس حاصل ضرب چهار خمس در یک و ربع یک صحیح
باشد مثالش خواستیم که پنج و ثلث در سه و ربع ضرب
کنیم تجنیس مضروب را که شانزده است در تجنیس مضروب

فیه که سیزده است ضرب کردیم دویست و هشت شد
بر مضروب مخرجین که دوازده است قسمت کردیم خارج
قسمت که هفده و ثلث است مطلوب باشد فصل
یازدهم در قسمت کسور و این دو قسم بود یکی آنکه کسر در
هر جانب مقسوم و مقسوم علیه بود دوم آنکه کسر در یکجانب
بیش نباشد و طریق عمل در قسم دوم آنست که هر یک از
مقسوم و مقسوم علیه را در مخرج کسر ضرب کنند و حاصل
ضرب مقسوم را بحاصل ضرب مقسوم علیه نسبت کنند
اگر حاصل ضرب مقسوم کمتر باشد از حاصل ضرب مقسوم
علیه و الا بر حاصل ضرب مقسوم علیه قسمت کنند خارج
قسمت یا حاصل نسبت مطلوب باشد مثالش
خواستیم که ثلثه ارباع را بر دو قسمت کنیم مقسوم را که

سه ربع است در مخرجش که چهار است ضرب کردیم
سه صحیح شد یعنی ربع و مقسوم علیه را که دو است هم در
چهار که مخرج کسور است ضرب کردیم هشت شد پس
حاصل ضرب مقسوم را که سه است بحاصل ضرب مقسوم
علیه که هشت است نسبت کردیم سه ثمن حاصل آمد وهو
المطلوب و اگر خواهیم که دو ثلث بر ثلثه ارباع قسمت کنیم بر این
تقدیر هشت حاصل ضرب مقسوم باشد و سه حاصل
ضرب مقسوم علیه هشت را بر سه قسمت کنیم خارج قسمت
دو صحیح باشد و دو ثلث هو المراد مثال دیگر خواستیم
که شش و دو خمس را قسمت کنیم بر هفت مقسوم را در مخرج
ضرب کردیم سی و دو شد پس مقسوم علیه را در مخرج
ضرب کردیم سی و پنج شد پس حاصل ضرب مقسوم را

که سی و دو است به حاصل ضرب مقسوم علیه نسبت کردیم
حاصل نسبت شش سبع و دو خمس سبع شد وهو المطلوب
و اگر هفت را خواهیم که بر شش و دو خمس قسمت کنیم بر این
تقدیر حاصل ضرب مقسوم سی و پنج شود و حاصل ضرب
مقسوم علیه سی و دو پس سی و پنج را بر سی و دو قسمت
باید کرد و خارج قسمت واحدی و ثلثه ارباع ثمن
شود وهو المطلوب اما در قسم اول هر دو کسر مضروب
و مضروب فیه را مخرج مشترک بگیریم پس هر یک از مقسوم
و مقسوم علیه را در مخرج مشترک ضرب کنیم و بطریق مذکور
در قسم دوم عمل به پایان رسانیم مثالش خواستیم که ربع را
قسمت کنیم بر ثمن مخرج مشترک ربع و ثمن گرفتیم که هشت
است و در مقسوم ضرب کردیم دو شد و در مقسوم

علیه ضرب کردیم یک شد و حاصل ضرب اول را بر
حاصل ضرب دویم قسمت کردیم خارج قسمت دو شد
وهو المراد مثالی دیگر خواستیم که دو و پنج سدس را
قسمت کردیم بر سه ربع مخرج مشترک گرفتیم دوازده
شد مقسوم را در وضرب کردیم سی و چهار شد و مقسوم علیه را
نیز ضرب کردیم نه شد حاصل ضرب اول بر حاصل
ضرب دویم قسمت کردیم خارج قسمت سه صحیح و هفت
تسع شد و اگر خواهیم که سه ربع را قسمت کنیم بر دو
و پنج سدس برین تقدیر حاصل ضرب مقسوم نه شود
و حاصل ضرب مقسوم علیه سی و چهار و نه را بر سی و چهار
نسبت کنیم مطلوب حاصل آید فصل دوازدهم
در استخراج جذر کسور طریقش آنست که صورت کسر را در

مخرجش ضرب کنیم پس جذر حاصل ضرب بگیریم و بر
مخرجش قسمت کنیم یا با و نسبت دهیم خارج قسمت یا
حاصل نسبت جذر مطلوب بود مثالش خواستیم که
جذر نه جزو را از شانزده جزو بدانیم صورت کسر را
که نه است در مخرج که شانزده است ضرب کردیم
صد و چهل و چهار شد جذرش گرفتیم دوازده شد
این را بمخرج نسبت دادیم سه ربع حاصل شد و این جذر
مطلوب باشد و اگر با کسر صحیح باشد تجنیس کنیم و
حاصل تجنیس را بجای صورت کسر نگاه داریم و عمل
به پایان رسانیم مثالش خواستیم که جذر شش و
ربع را بدانیم تجنیس کردیم بیست و پنج شد در مخرج
که چهار است ضرب کردیم صد شد جذر صد گرفتیم

ده شد بر مخرج که چهار است قسمت کردیم دو و نیم حاصل
آمد و این جذر مطلوب است مقاله دویم در حساب
اهل تنجیم و آن مشتمل است بر مقدمه و شش باب مقدمه
در بیان اصطلاحات منجمان بیست و هشت حروف
تهجی بترتیب ابجد هوز حطی کلمن
سعفص قرشت ثخذ ضظغ برای
مفردات اعداد تعین کرده اند نه حروف اول را
که از الف تا طا باشد بجهة آحاد و نه دیگر را که از یا
است تا صاد برای عشرات و نه دیگر که از قاف است
تا ظا از برای مآت و غین را برای هزار تعین کرده اند
و از برای اعداد مرکبه ارقام مفردات همان عدد را
ترکیب کنند و مفرد اکثر را بر اقل تقدیم کنند مگر اعداد

الوف اقل را بر الوف اکثر تقدیم نکنند پس رقم پانزده یه
باشد و رقم پنجاه و دو نب و رقم صد و هفتاد و چهار
قعد و رقم سه هزار جغ و رقم ده هزار یغ و رقم
دوازده هزار بیغ و برین قیاس میان جیم و حا
بآن کنند که جیم را بدامن نویسند بدین صورت
ج و حا را بادامن نویسند چنین ح و فرق میان
را و زا بآن کنند که دا را بی نقطه نویسند و بر
فوق را علامت نویسند برین صورت ر و باقی
حروف را بنقطه و عدم نقطه چنانکه در خط متداول
و بباید دانست که محیط هر دایره را بر سیصد و شصت
قسم تجنیس متساوی کنند و هر قسمی را از آن درجه خوانند
و عدد درجات چون بشصت رسد یا از شصت گذرد

هر شصت را یکی اعتبار کنند و از او مرفوع مرّة خوانند و
رقم مرفوع مرّة را بر یمین رقم درجه نویسند و چون عدد
مرفوع مرّة نیز بشصت رسد یا از شصت گذرد هر شصت را
یکی اعتبار کرده بر یمین مرفوع مرّة نویسند و از او مرفوع
مرّتین خوانند و ثانی نیز خوانند و همچنین چون عدد
مرفوع مرّتین بشصت رسد یا گذرد و هر شصت را
یکی اعتبار کرده از او مرفوع ثلث مرات خوانند و ثالث نیز
خوانند و علی هذا القیاس و هر درجه را بشصت قسم
متساوی کنند و از او دقیقه گویند و رقم دقایق بر یسار
رقم درجه نویسند و هر دقیقه را بشصت قسم متساوی
کنند و از او ثوانی خوانند و رقم او را بر یسار رقم دقیقه نویسند
و همچنین ثانیه را بثالثه و ثالثه را برابعه قسمت کنند

بالفا ما بلغ و ارقام از این ترتیب مذکور نیز نویسند و هر مرتبه را
ازین مراتب یعنی مراتب مرفوعات و درجه و اجزای
آن که خالی از عدد باشد در آن مرتبه صفر نویسند بدین
صورت ه و از برای شناختن آنکه ارقام مکتوبه را
بشناسند که از کدام مرتبه است تا باقی ارقام بقیاس
او معلوم شود هر که حساب اهل هند دانسته باشد بقواعدی
که ذکر کرده شد حساب اهل نجوم برو آسان شود چه آن
طریقه شبیه است باین طریق و تفاوت نیست الّا
بچند چیز که بیان خواهیم کرد از انجمله آنکه اهل هند در
مرتبه که عدد بده میرسد یا میگذرد هر ده را یکی اعتبار
کرده بر یسار آن مرتبه مینویسند و منجمان در مرتبه
که عدد بشصت میرسد یا میگذرد هر شصت را یکی

رقم اوّل را با آخر را باید نوشت

اعتبار نموده بر یمین آن مرتبه می نویسند چنانکه سابق
ذکر یافت پس اهل هند در عمل تفریق اگر رقمی را از
رقمی که در برابر اوست ممکن نباشد نقصان کردن
یکی از رقم یسار میگیرند و از او ده اعتبار کرده از او
نقصان میکنند و منجمان یکی را از یمین میگیرند و از او
شصت اعتبار کرده از و نقصان میکنند باب
اوّل در ضرب شبکه و در وضع ارقام شبکه بیان
این و اهل هند دو طریق تفاوت می باشد
چه عمل هند اعظم مراتب را از مضروب و مضروب
فیه در برابر فوق و یسار مربع صغیر که بر یسار سطور
فوقانی مربعات صغار واقع است مینویسند و
منجمان بر فوق و یمین مربع صغیر که بر یمین سطر فوقانی

واقع است مینویسند و اهل هند مربعات صغار را
بدو مثلث قسمت میکنند بخط مورب از یمین به
یسار اما متصاعدا و چون در عمل ضرب رقم هر مرتبه را
از مضروب در ارقام مراتب مضروب فیه ضرب
باید کردن و حاصل را در دو مثلث مذکور نهادن
و ارقام این مراتب از آ تا نط میرسد پس احتیاج
میشود بجدولی که مشتمل باشد بر حاصلات ضرب
ارقام در یکدیگر از یکی تا پنجاه و نه طریقش آنست که
مربعی بکشند و هر یکی از دو ضلع طولی و عرضی او را بر ۵۹
پنجاه و نه قسم متساوی قسمت کنند و خطوط مستقیمه
بمفاصل وصل کنند چنانچه مربع مذکور بسه هزار و چهار
صد و هشتاد و یک مربع صغیر مستقیم منقسم گردد

وبرفوق ویمین جدول اعدادی نویسند از یکی تا
پنجاه و نه بترتیب وحاصل ضرب عددی از اعداد
سطر فوقانی در هر عددی از اعداد سطر دیگر در مربع
ملتقی از دو عدد نویسند برین وجه که اگر حاصل
ضرب کمتر از شصت باشد رقم از اثبت کنند و
صفر بر یمین او در همین مربع نویسند و اگر زیاده از
شصت باشد هر شصت را یکی رفع کرده نویسند
وانچه کم از شصت باشد بر یسار او و در برابر همین مربع
نویسند و این جدول را جدول ستین خوانند پس
حاصل ضرب را ازین جدول برگرفته مرفوع را در
مثلث فوقانی و مبسوط را در مثلث تحتانی ثبت کنند
تا تمام حاصلات ضرب در شبکه ثبت شود بعد از آن از

مثلث تحتانی که در برج یسار سطر تحتانی شبکه واقع است
ابتدا کرده اعداد را جمع کنند بطریق مذکور در حساب
هند غیر از انکه انجا اعدادی که درمیان هر دو خط
مورب واقع بود انچه زیاده از ده میشود هر یکی را رفع
کرده با عدادی که در مابین دو خط مورب فوق
آن بود جمع کرده اند وانچه کمتر از ده بود بر یسار انچه
در مثلث تحتانی بود وضع میکردند اینجا اعداد
میان دو خط مورب را که زیاده از شصت بود
هر شصت را یکی گرفته با عداد دو خط موربی که بر فوق
است جمع میکنند وانچه کمتر از شصت است بر یمین انچه
در مثلث تحتانی واقع است ثبت میکنند مثلش
خواستیم که عدد نحل ما را در عدد ده نا ما مط

ضرب کنیم جدول رسم کردیم وارقام هر یک را در
یکدیگر ضرب کردیم بصورتش و حواصل را در مثلث او
وضع کردیم بصفت مذکوره پس بعد از آن جمع کردیم
انچه مابین دو خط مورب است و در مثلث تحتانی
رقم کط یافتیم این را در تحت شبکه ثبت کردیم و اعداد
مابین دو خط مورب که بر فوق اوست جمع کردیم
شصت و سه شد بجهة ح بریمین ما کط نوشتیم و بجهة
شصت یکی را و بحاصل مابین دو خط مورب دیگر جمع
کردیم نود و دو شد لب بریمین ح نوشتیم و از برای
شصت یکی برحاصل جمع مابین خطین موربین دیگر
جمع کردیم هفتاد و هشت شد یح بریمین لب نوشتیم
و از برای شصت یکی را برحاصل جمع مابین دو خطین

موربین دیگر افزودیم هشتاد و چهار شد الکد بریمین
یح نوشتیم و از برای شصت یکی را برحاصل جمع مابین
خطین موربین دیگر افزودیم چهل و نه شد مط بریمین
ماکد نوشتیم پس در مثلث فوقانی که بریمین برج
شبکه است ح یافتیم از او بریمین مط نوشتیم و عمل
ضرب را تمام کردیم بدینصورت



اما طریق دانستن انکه حاصل
ضرب از کدام مرتبه است
از مراتب مرفوعات و درج
واجزاء آن در بابی علاحده ذکر خواهیم کرد والله
اعلم بالصواب باب دویم در قسمت اهل تنجیم
شل قسمت اهل هند است الا انکه وضع ارقام اصل

هند چنان است که اعظم مراتب مقسوم را در سطر
ایسر جدول نویسند و اعظم مراتب مقسوم علیه را در تحت
مفصل که مذکور شده است اهل تنجیم برعکس آن یعنی
اعظم مراتب مقسوم را در سطر طولانی یمین جدول
نویسند و اعظم مراتب مقسوم علیه را در برابر اعظم مراتب
مقسوم بعد از و همان تفصیل که در قسمت اهل هند ذکر
کرده شد بعد از آن در جدول ستین اکثر عددی
طلب کنند که حاصل ضرب او را در هر یک از مراتب
مقسوم علیه از انچه در برابر اوست از مقسوم یا از او
و از یمین او طرح توان کردن و چون این عدد یافت
شود بر فوق خط عرضی که بر بالای مقسوم کشیده لند
در برابر اعظم مراتب مقسوم علیه ضرب کرده از انچه

در برابر اوست از مقسوم یا از و از انچه در یمین اوست
طرح کنند و بعد از آن خط عرضی کشیده باقی قسمت را
یکمرتبه بجانب یمین نقل کنند در تحت خط عرضی و باز
در جدول ستین اکثر عددی بصفت مذکور طلب کنند
و عمل به پایان رسانند و اگر اکثر عددی بصفت مذکور
یافته شود صفری بر بسیار عددی که بر فوق جدول خط
عرضی نوشته بودیم بنهند و یکمرتبه دیگر همان باقی قسمت را
بجانب یمین در تحت خط عرضی دیگر نقل کنند و
باز اکثر عددی بصفت مذکوره طلب‌کرده عمل سابق بجای
آرند مثالش خواستیم که قسمت کنیم این عدد را
ح یو لا مد را بر الط لح لب جدول رسم کرده
ارقام مقسوم و مقسوم علیه را در و وضع کردیم بصفة

مذکوره و اکثر عددی بصفة مذکور طلب کردیم یو را
یافتیم این را بر بالای جدول ثبت کردیم و در محاذی
مقسوم علیه حاصل ضرب یو را در الط از جدول ستین
برگرفتیم ز مد بود این را در تحت مقسوم نوشتیم بر نهجی
که مد که مبسوط است در برابر الط که مضروب فیه است
واقع شده ز که مرفوع است بجای یمین او بعد از آن
ز مد را از ح یو نقصان کردیم لب باقی ماند در
تحتش خط عرضی کشیدیم لب را در تحت خط عرضی
در برابر الط نوشتیم باز حاصل ضرب یو را که بر
بالای جدول است در لح که مقسوم علیه است از جدول
ستین برگرفتیم ح یح بود پس این را بالصفة مذکور
در تحت لب لا نوشته از و نقصان کردیم الط ح

باقی ماند این را بعد از خط عرضی در تحت نوشتیم باز حاصل
ضرب یو را در لب که ح کب است در تحت ح مد
نوشتیم بر وجه مذکور و نقصان این حاصل ضرب را
از ح مد ممکن نیست پس یکی از انچه در یمین ح است یعنی
الط گرفتیم و باقی را که لح است بعد از خط عرضی نوشتیم
و آن یکی را شصت گرفته با ح مد جمع کردیم در ذهن لح
شد پس از مجموع لح مد حاصل ضرب را که ح کب
است نقصان کردیم
نه یو یب باقی ماند
این را بعد از خط عرضی
در تحت نوشتیم بدین صورت
و از مقسوم باقی ماند این ارقام یح

ح	لو / یو	لا	جر
	ه / لب	یع	
	الط	ح / ح	لب
	یح	نه	ب
	الط	لح	ل

لح نه یب پس خط عرضی بجمیع خطوط طولی کشیدیم
واین ارقام را در تحت این خط یکمرتبه بجانب یمین نقل
کردیم وباز اکثر عددی بصفت مذکور طلب کردیم
نط را یافتیم این را بر بالای جدول بر یسار لو
نوشتیم و در الط مقوم علیه ضرب کردیم حاصل ضرب را
لح لا ات در تحت لح نه که در باقی مقوم علیه است
نوشته از و نقصان کردیم الد باقی ماند خط عرضی
در تحت لح لا کشیده الب را در تحت این خط
نوشتیم وباز نط را در لح ضرب کردیم یب ح
حاصل شد این را در تحت الدیب نوشته از و
نقصان کردیم ے اله باقی ماند بعد از خط عرضی در تحت
نوشتیم وباز نط را در لب ضرب کردیم لا ح حاصل شد

و نقصان این را از آنچه در برابر وی یمین لب است یا
ات یکی گرفتیم و باقی را که ے است در تحت یا
بعد از خط عرضی نوشتیم و این یکی را شصت گرفتیم باقی
اله جمع کردیم و از مجموع لا ح نقصان کردیم نح لب
باقی ماند این را نیز در تحت خط عرضی نوشتیم بدین صورت
و ارقام مقوم باقی ماند ے نح لب
این را نیز یکمرتبه نقل کردیم بعد از
خط عرضی دیگر که بجمیع خطوط طولی
گذرد و باز اکثر عددی بصفت مذکور
طلب کردیم الب را یافتیم این را
نیز بر بالای جدول بر یسار نط
نوشتم و در الط ضرب کردیم لح ے

	لط	لو	
مد	لاح	لو مد	ح
		لح	
لب	ح	الط	
س	نه		
	مب م	نه ك	ح لح
		الد ت	
ع	اله لا	ا	
الب	نخ	الط	

حاصل شد این را در تحت ے نح وضع کرده از و نقصان
کردیم باقی ماند یه خط عرضی کشیدیم او را در تحت
این خط نوشتیم باز الب را در نح ضرب کردیم ر حو
حاصل شد این را در تحت یه لب وضع کرده از د
نقصان کردیم ے مو باقی ماند و در تحت خط عرضی
نوشتیم الب در لب ضرب کردیم یا مد حاصل شد

درتحت مو نوشتیم و از د
نقصان کردیم لدیو
باقی ماند این لدیو را در
تحت خط عرضی نوشتیم
بدین صورت و از
مقوم این ے لدیو باقی

	لط	لو	
مد	لا ح	لو مح	ح
		لب ه	
لب	ح	الط	
س	نه	ع	
	نب م	ه لا الث ے	ح ح
ح			
لب	نخ		
مه	لب مو	نع نحر ه نخ	ے
لو لب	ايو نحو	ے الط	

باقی ماند واگر خواهیم یکبار دیگر باقی اجزا را بجانب یمین نقل
کنیم و عمل بپایان رسانیم و همچنین هرچند که خواهیم

باب سیوم در جذر پس اهل تنجیم بطریق عمل جذر همند
در نصب علامت ابتدا بمرتبه آحاد کنند و بخط
یکمرتبه علامت دیگر که بعد از و نصب کنند و بنجان
مرتبه درجه را مقیس علیه ساخته تخطیط یکمرتبه از هر
دو جانب درجه یعنی مرفوعات و جانب اجزای درج
علامت نصب کنند و اهل هند ابتدا عمل الیسر کنند
و اهل نجوم افتتاح عمل از علامت ایمن کنند پس اگر
عددی طلب کنند که مضروب او را در نفس خودش
از آنچه در تحت علامت ایمن است از عددی مجذور
نقصان توان کرد بر تقدیری در مرتبه ایمن اجزای

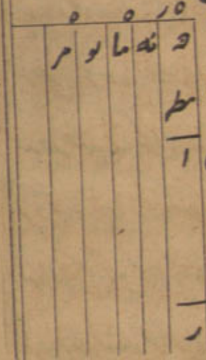
باشد و چون اینچنین عددی باشد رقم او را بر فوق
علامت ایمن و در تحت او نیز ثبت کنند و مضروب اورا
در نفس خودش از آنچه در تحت علامت ایمن است
نقصان کنند و باقی اگر باشد بعد از خط عرضی
بجهة محو کشیده باشد در تحت منقوص منه نویسند
و بعد از آن رقم فوقانی بر رقم تحتانی افزوده یکمرتبه
بجانب یسار نقل کنند بعد از آنکه خط عرضی بر بالای
رقم تحتانی کشیده باشند با شعر باشد بمحو آن باز
اگر عددی بصفت مذکوره طلب کنند که چون
اورا در نفس خودش و در منقول ضرب کنند ممکن
باشد طرح آن و از آنچه در تحت علامت دویم
و از آنچه در یمین اوست و چون اینچنین عددی باشد

رقم او را بر فوق علامت دویم و در تحت او نیز ثبت
کنند و فوقانی را در تحتانی و از آنچه در یمین تحتانی
است ضرب کرده حاصل از آنچه در تحت علامت
دویم و از آنچه در یمین اوست نقصان کنند و باقی
اگر باشد در تحت منقوص منه بعد از خط عرضی نویسند
و باز این رقم که بر فوق علامت دویم ثبت کرده
بودند بر رقم تحتانی او افزوده یعنی مضاعف کرده
با آنچه در یمین اوست یکمرتبه بجانب یسار نقل
کنند بعد از آنکه خط عرضی بجهة محو بر ارقام تحتانی
کشیده باشند و بعلامت دیگر گذر کنند بطریق
مذکور عمل کنند و اگر چنین عدد که گفتیم نیابند
بر فوق علامت دویم و در تحت او نیز صفر نویسند

و بر ارقام تحتانی خط عرضی کشیده بجهة محو همچنین
ارقام را یکمرتبه دیگر بجانب یسار نقل کنند و بعلامت
دیگر گذر نند و بطریق مذکور عمل کنند تا آنگاه که خواهند
و اگر سطور طولی که بعدد ارقام عدد مطلوب الجذر
کشیده بودند تمام شود سطور طولی دیگر بر یسار
آن سطور اضافه کنند و بهمان طریق بتخطی یکیک
مرتبه علامت نصب کنند و بآن علامت مذکور
بجای آرند مگر آنکه عمل عدد مذکور مطلوب الجذر
مطلق باشد که عمل منتهی خواهد شد و اگر خواهند
که عمل را قطع کنند رقم آخر سطر تحتانی را مضاعف
ساخته یکی بر او افزایند و مجموع عدد سطر تحتانی را
مخرج اعتبار کنند و باقی عدد مطلوب الجذر را

با و نسبت کنند کسری که حاصل شود و یا ارقامی که
در فوق علامت نوشته اند جذر مطلوب باشد
مثالش خواستیم که ۵ نه ما توم ثانیه را جذر
بگیریم جدولی بطریق مذکور در عمل جذر اهل
هند رسم کردیم و این ارقام را در تحت خط
عرضی نویسیم و چون تا درجه بود بر بالای او علامت
درجه نصب کردیم و همچنین از جانب مرفوعات
برقه و از جانب کسور تم و اکثر عددی که مضروب
او را در نفس خودش از آنچه در تحت علامت
ایمن باشد نقصان توان کرد طلب کردیم
تا را یافتیم او را بر بالای علامت ایمن در تحت
آن ثبت کردیم و در نفس خودش ضرب کردیم

مط شد از قه نقصان کردیم یکی باقی ماند خط
عرضی کشیدیم در تحت مط و آرا در تحت خط
عرضی ثبت کردیم ز را تضعیف کرده بیکمرتبه بجانب
یسار نقل کردیم و خط عرضی بر بالای او کشیدیم
تا علامت محو او باشد بر این صورت



باز طلب کردیم اکثر عددی
که مضروب او را در نفس
خودش و در انچه نقل کردیم
نقصان توان کرد و از انچه
در تحت علامت دویم از و
وانچه در یمین اوست ه را یافتیم بر فوق علامت
دویم و در تحت او نیز ثبت کردیم پس حاصل ضرب

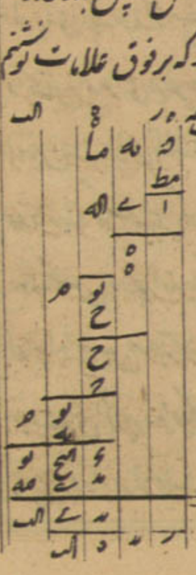
پس الت را از قه
نقصان کردیم
ه باقی ماند
باز ه را در
نفس خودش
ضرب کردیم

او را در ید که اے است در تحت آنه ثبت کردیم
بروجهی که مبسوط حاصل ضرب است در محاذات ید
که مضروب فیه واقع شد خط عرضی در تحت اے
کشیدیم و ه را در محاذات نه ثبت کردیم اله
شد در تحت منا بمحاذات ه مضروب فیه وضع
کردیم و از منا نقصان کردیم یو باقی ماند بعد از
خط عرضی یو بمحاذات منا که منقوص منه است ثبت
کردیم و ه را تضعیف کرده بایک مرتبه بجانب
یسار نقل کردیم و خط عرضی که علامت محو است
بر یده کشیدیم برین صورت باز اکثر
عددی طلب کردیم که مضروب او را در ارقام
تحتانی منقول و در نفس خودش از انچه در تحت



علامت سیویم و از انچه در یمین
اوست نقصان توان کرد
الب را باین صفت یافتیم بر
فوق علامت سیویم و در تحت
او نوشتیم پس او را در یک
ضرب کردیم ه ح شد و در تحت ه یو ثبت کردیم
و از و نقصان کردیم حر باقی ماند بعد از خط عرضی در
تحت یو نوشتیم باز الب را در ے ضرب کردیم
حم شد و در تحت ح یو نوشته از و نقصان کردیم
حر یو باقی ماند بعد از خط عرضی ثبت کردیم باز
الب را در نفس خودش ضرب کردیم ح حر شد
در تحت یوم ثبت کرده از و نقصان کردیم

ح یو باقی ماند در تحت خط عرضی نوشتیم پس الب
را مضاعف ساخته یکی بر و افزودیم مه شد و جمیع
ارقام سطر تحتانی یا ے مه و باقی ارقام عدد مطلوب
الجذر باشد ء الح یو شد از ارقام سطر تحتانی نسبت
دادیم کسر حاصل شد ه ص حاصل شد پس جذر عدد مطلوب
الجذر مجموع ارقامی باشد که بر فوق علامات نوشتیم
باین کسر برینصورت ره الب ص ور



باب چهارم در معرفت
جنس هر یکی از حاصل ضرب
و با خارج قسمت و یا جذر
یعنی دانستن انکه حاصل ضرب
با خارج قسمت با جذر از کدام

مرتبه ایست از مراتب مرفوعات و درجه و اجزاء درجه
مثل دقایق و ثوانی وغیر آن امّا معرفت جنس حاصل
ضرب طریقش که از برای درجه صفر کیریم و از برای
دقیقه واحد و از برای ثانیه اثنین و از برای ثالثه ثلثه
و از برای انچه بعد اوست بهر یکمرتبه یکعدد زیاده کنیم
و همچنین از برای مرفوع مرة واحد کیریم و از برای ثانیه
اثنین و از برای ثالثه ثلثه و از برای انچه بهر یکمرتبه یک
عدد زیاده کنیم پس کوئیم مضروب و مضروب فیه
دو از جنس درجه اند یا یکی از آن از جنس درجه هیچ
کدام از جنس درجه نباشد و این قسم از دو حال بیرون
نیست یکی انکه هر دو در یک جانب باشند از درجه
یعنی هر دو از مرفوعات باشند یا هر دو از اجزاء درجه

باشند دوم انکه هر یکی از یک جانبین باشند از
درجه پس اقسام از چهار بیرون نباشند و حاصل ضرب
در قسم اوّل درجه باشد و در قسم دویم از جنس درجه
در دقیقه همان دقیقه باشد و در ثانیه همان ثانیه
باشد و همچنین در مرفوع مرة باشد و علی هذا
در قسم سیوم عدد هر دو مضروب را جمع کنیم حاصل ضرب
در مرتبه سمی عدد مجموع باشد در همان جانب
مضروبین مثلاً دقایق در ثوانی ثوالث باشد
و ثوانی در ثوالث مضروب دیکر پس حاصل ضرب
خوامس و مثانی در مثالث مخامس و در قسم چهارم
اگر هر دو عدد مضروب و مضروب فیه برابر باشند
حاصل ضرب از جنس درجه باشد والّا حاصل

ضرب در مرتبه سیومی سمیه فضل در جانب فاضل باشد
پس ثوانی در مثالث مرفوع مرة باشد و مثانی در
روابع ثوانی و این مرتبه که بیان کردیم مرتبه مبسوط
حاصل ضرب است در جمیع اقسام امّا معرفت جنس
خارج قسمت طریقش آنست که مقسوم علیه بهمان طریق
که در مضروب و مضروب فیه کفتیم بچهار قسم منقسم
شود و خارج قسمت در قسم اول درجه باشد و در
قسم دویم اگر درجه در مقسوم علیه واقع شود خارج قسمت
سمیه عدد مقسوم علیه باشد از جنس مقسوم باشد
و اگر درجه مقسوم واقع شود خارج قسمت سمیه عدد
مقسوم علیه باشد در جانب خلاف او مثلاً اگر
درجه بر ثانیه قسمت کنیم خارج قسمت مثانی باشد

و اگر درجه را بر مثالث قسمت کنیم خارج قسمت ثوالث
باشد و در قسم سیوم اگر عدد مرتبه مقسوم علیه بعدد مقسوم برابر باشد خا
رج قسمت از جنس درجه باشد و اگر برابر نباشد ببینیم
اگر مرتبه مقسوم فوق مرتبه مقسوم علیه باشد خارج
قسمت سمیه عدد فضل باشد در جانب صعود
یعنی از جنس مرفوعات باشد و اگر مرتبه مقسوم
تحت مرتبه مقسوم علیه باشد و خارج قسمت سمیه عدد
فصل باشد و در جانب نزول یعنی از جنس اجزای
درجه باشد مثلاً اگر ثوانی را بر روابع قسمت کنند
خارج قسمت مثانی باشد و اگر روابع را بر دقایق
قسمت کنند خارج قسمت ثوالث باشد و در قسم
چهارم عدد مرتبه مقسوم و مقسوم علیه را جمع کنیم خارج

قسمت سمیه مجموع باشد در جانب صعود و اگر مرتبهٔ
مقسوم فوق مرتبه مقسوم علیه باشد پس خارج قسمت
مرفوع مره بر دقایق ثانی باشد و خارج قسمت دقایق
بر مرفوع مره ثوانی باشد و مراد از مرتبه مقسوم ترب
باشد که در محاذات مقسوم علیه افتد هرگاه که مقسوم
و مقسوم علیه را در جدول قسمت نویسند مثلا اگر دو
دقیقه را بر دوازده دقیقه خواهیم که قسمت کنیم
مقسوم علیه چون بعدد بیشتر است در جدول و در
محاذات ده دقیقه ثبت نخواهیم کرد بلکه یکمرتبه فرود
تر از و ثبت خواهیم کرد چنانکه مرتبه ثانیه در محاذات
مقسوم علیه واقع شود پس درینصورت مقسوم
ثانیه باشد نه دقیقه اگرچه ظاهر مقسوم دقیقه است

اما معرفت مرتبه جذر طریقش آنست که به بینیم علامت
ایمن بر مرتبهٔ درجه است یا نه اگر بر مرتبه درجه باشد
رقم جذر که برین علامت است از جنس درجه باشد
و اگر علامت ایمن بر مرتبه درجه نباشد مرتبهٔ آن رقم
سمیه نصف عدد مرتبه است که در تحت العلامت
واقع است در جانب همان مرتبه از درجه پس
جذر ثانی مرفوع مره باشد و جذر مرابع ثانی
و جذر ثوانی دقایق واحد و جذر روابع ثوانی و چون
رقم علامت ایمن معلوم شد ارقام دیگر علامات
از جنس مراتبی باشد که بعد از او است بترتیب
پس اگر رقم جذر که بر علامت ایمن است از جنس
ثوانی باشد رقم علامت دویم از جنس ثوالث

باشد و رقم علامت سیوم از جنس روابع باشد
و برین ترتیب و اگر رقم علامت ایمن از جنس
ثانی باشد رقم علامت دویم از جنس مرفوع
مره باشد و رقم علامت سیوم از جنس درجه و
رقم علامت چهارم از جنس دقیقه و علی هذا
باب پنجم در میزان این اعمال مثل میزان
اهل هند است غیر از انکه اهل هند نه نه طرح میکنند
و منجمان نیجاه و نه نیجاه و نه مثلا میزان ضرب در
عمل ضرب مذکور از عددی که بر بالای جدول است
نط طرح کردیم یو باقی ماند و از عددی که بر بالای
جدول است بعد از طرح نط لب باقی ماند لب
را در یو ضرب کردیم ح لب که م باقی ماند

معلوم شد که عمل درست است و برای میزان قسمت
در عمل قسمت مذکور از خارج قسمت لط طرح
کردیم لج باقی ماند و از مقسوم علیه نط طرح کردیم
یه باقی ماند آنرا در لج ضرب کردیم طل شد که نط
باشد پس لط را با باقی قسمت که ے لد یو جمع
کردیم از و نط طرح کردیم انچه ماند م باقی ماند معلوم
شد که عمل درست است و برای میزان جذر مذکور
چون ارقام جذر نط طرح کردن ممکن نیست
مجموع ارقام این جذر که لد است کمتر است از نط
لد را در نفس خودش ضرب کردیم نط یو حاصل
شد که له باشد از ا باقی جذر که ءلح یو است
جمع کرده نط از و نقصان کردیم یلا باقی ماند

وچون از عددی که او را جذر گرفته ایم لط لط طرح
کردیم همین ید باقی ماند صحت عمل معلوم شد
باب ششم در اعمال حسابی که در بروج باشد
بدانچه منجمان دور فلک را بدوازده قسم متساوی کنند
وهر قسمی را برجی گویند پس در هر برجی سی درجه از
فلک باشد در عمل جمع درجات چون بسی رسد
یا بگذرد وبجهت هر سی درجه یکی بر عدد بروج افزایند
وچون عدد بروج بدوازده رسد یا بگذرد دوازده را
که دور فلک است ازو طرح کنند و باقی را ثبت کنند
واگر هیچ نماند در مرتبه بروج صفر نویسند مثلا چون خواهند
که ده برج و دوازده درجه بیست و پنج دقیقه و هشت
ثانیه صورتش اینست ی یب که ح را نه برج و بیست

وپنج درجه وچهل دقیقه وچهارده ثانیه که صورتش
اینست ط که م ید جمع کنند هر یکی را ازین دو برابر
یکدیگر وضع کنند بروجی که بروج محاذات بروج
واقع شود همچنین درجه و دقیقه و ثانیه هر یکی در
محاذات جنس خودش واقع شود برینصورت
ی یب که ح ط که م ید پس خط عرضی در تحت جمیع
ارقام بکشند تا فاصل باشد میان این دو عدد
وحاصل جمع زیر او را ابتدا کرده ید را بر ح افزایند
وحاصل را که الف بست در تحت خط عرضی در
محاذات ید و ح نویسند و بعد از آن م را بر که
افزایند چون شصت میشود برای آن یکی در ذهن
گیرند و صفری در محاذات م نویسند و از برای

شصت یکی را در ذهن نگاه داشته بر حاصل جمع
یب که افزایند لج شود ح را بر همین صفر نویسند
و از برای سی یکی در ذهن نگاهداشته پس ط را
با آن یکی در ذهن نگاهداشته بر ی افزایند ک شود
دوازده را که یب است ازو طرح کنند باقی ماند
ح بر همین آن ح ثبت کنند برینصورت
ی یب که ح پس حاصل جمع هشت برج
ط که م ید
ح ح ه الف وهشت درجه و صفر دقیقه و
بیست و دو ثانیه باشد یا آنکه در عمل تفریق
اگر عدد بروج منقوص منه از عدد بروج منقوص
کمتر باشد یا آنکه در منقوص منه برج نباشد دوازده را
بر منقوص منه افزایند بعد از آن بروج منقوص را

ازو نقصان کنند واگر عدد درجات منقوص زیاده
از عدد درجات منقوص منه باشد یکی از عدد بروج
منقوص منه کم میکنند وبجهت آنکه یک برج سی درجه
بر درجات منقوص منه افزایند بعد از آن درجات را
ازو نقصان کنند و در همین صورت اگر در منقوص
منه برج نباشد دور را بر او افزایند بعد از آن یک
برج را ازو کم کنند و عمل به پایان رسانند مثلا
خواستیم که تفریق کنیم پنج برج و بیست درجه و
یازده دقیقه وچهل ثانیه را از ده برج و ده درجه و
ل دقیقه و پنجاه ثانیه منقوص را در تحت منقوص منه
نهادیم بهمان صفت که در جمع گفتیم برینصورت
ی ی ل ه وابتدا از جانب یمین کردیم چون
ه ک یا م

نقصان پنج برج از دو برج ممکن نبود دو را که دوا
زده است بر و افزودیم چهارده شد پنج از و نقصان
کردیم باقی ماند ط از ابعد از خط عرضی فاصل در تحت
نوشتیم و بیست درجه را نیز از ده درجه نقصان نمی
توان کرد پس یکی از نه برج گرفتیم و هشت در تحت نه
بعد از محو آن نوشتیم و آن یک برج که گرفته بودیم
که سی درجه اعتبار کرده با ده درجه جمع کردیم چهل
درجه شد بیست درجه از و نقصان کردیم بیست
دیگر باقی ماند در تحت نوشتیم بعد از آن یازده دقیقه
از سی دقیقه نقصان کردیم نوزده باقی را در تحت
خط عرضی نوشتیم و بعد از آن چهل ثانیه را از پنجاه
ثانیه نقصان کردیم ده ثانیه در تحت نوشتیم برین

صورت ک ی ل ه / ه ل ما م پس عدد باقی از نقصان هشت
برج و بیست ط ل لط ی / ح درجه و نوزده دقیقه و ده
ثانیه باشد و در عمل ضرب در هر کدام از مضروبین
که برج باشد عدد برج را در سی ضرب کنیم تا درجات
شود اگر کمتر از شصت بود جمع کنند و اگر زیاده از
شصت بود هر شصت را یکی اعتبار کرده مرفوع
ده گیرند و باقی مراتب را بحال خود گذاشته عمل ضرب
بطریق مذکور بجا آرند تا حاصل ضرب بدست آید
بطریق مذکور پس اگر حاصل ضرب از جنس مرفوعات
باشد غیر مرفوع مره همه را طی کنند و عدد مرفوع
مره آنچه باشد تضعیف کنند تا اعداد بروج حاصل
شود از درجات اگر کسی رسیده باشد سی طرح

این حاصل ضرب
با درجات

کنند و یکی بر عدد بروج افزایند پس اگر عدد بروج
بدوازده رسد یا بگذرد دوازده را طرح کنند مره
بعد اخری چندانکه میسر شود و آنچه ماند در مرتبهٔ بروج
نویسند و اگر هیچ نماند صفری نویسند در مرتبهٔ بروج
و باقی مراتب را بحال خود گذارند تا حاصل ضرب
بروج مطلوب بدست آید در عمل قسمت در هر کدام
از مقسوم و مقسوم علیه که برج باشد با او همان عمل
کنند که در مضروبین گفتیم و قسمت بطریق مذکور
بجا آرند تا حاصل ضرب بدست آید بعد از آن
خارج قسمت همان عمل کنند که در حاصل ضرب
گفتیم تا خارج قسمت مطلوب بدست آید مثلاً
خواستیم که ضرب کنیم ده برج و پانزده درجه و بیست

دقیقه را که صورتش اینست ی یه ک در پنجاه
و هفت مرفوع مره و بیست و نه درجه و صفر دقیقه
و بیست ثانیه که صورتش اینست نز الط ما ک
پس بروج را که احد المضروبین است مرفوع مره
ساختیم بآن وجه که گفتیم پنج مرفوع مره شد
پنج را بجای بروج نوشته بروج را محو ساختیم
و باقی ارقام را بحال خود گذاشتیم و در الفدد
که در بروج نیست ضرب کردیم حاصل ضرب
بطریق مذکور بدست آمد بدین صورت ه ب لح ه ح ک



ثالثه پس از مراتب مرفوع تر
غیر مره است همه را طی کردیم
و پا را تضعیف کردیم

ه ب ما لح ه ح ک

دوازده را که بب است از و طرح کردیم ے باقی
ماند واین عدد بردج باشد و عدد درجه تحت
چون از هی کمتر است بحال خود کذاشتیم باقی از کها
بحال نبود کذاشتیم تا حاصل ضرب مطلوب بدست
آید برین صورت ـ ے ح ھ ح ک مقاله سیوم
در مساحت وآن مشتمل است بر مقدمه و سه باب
مقدمه در بیان اصطلاحات هرچه قابل اشارت
حسی بود اگر قسمت پذیر نشود وار انقطه گویند
واگر در یکجهت قسمت پذیر بود ازا خط خوانند واگر
در دو جهت قسمت پذیر بود یعنی طول و عرض اما
بجهت عمق قسمت پذیر نباشد ازا سطح گویند
واگر در هر سه جهت قسمت پذیر بود ازا جسم

گویند و خط مستقیم بود یا منحنی مستقیم آن بود که
طرف او ستر وسط کند اگر در امتداد شعاع بصر
واقع شود و منحنی آن بود که نه اینچنین باشد و
سطح مستوی باشد یا غیر مستوی مستوی آن بود
میان هر دو نقطه که بر آن سطح باشد اگر بخط مستقیم
وصل کنند آن خط از آن سطح بدر نیفتد و غیر
مستوی انکه نه اینچنین باشد زاویه کنج را گویند
وآن دو قسم بود مسطحه و مجسمه مسطحه آن بود که از
احاطهٔ دو خط بسطح پیدا شود همچو سه کنج مثلث
و چهار کنج ذوات اربعه اضلاع و پنج کنج ذو خمسه اضلاع
پس اگر این دو خط بر وجهی باشد که بعد از اخراج
این هر دو چهار زاویه متساوی حادث شوند

آن هر یک از آن زاویه را قایمه گویند و هر یکی را
از آن دو خط عمود بر آن دیگر چنانچه درین شکلت

واگر زاویه مختلف حادث شود بزرگ تر را
منفرجه و خورد را حاده گویند برین شکل

و مجسمه آن بود که از احاطه یک سطح
یا زیاده بجسم پیدا شود همچو کنجهای خانه واگر خطی
بر سطحی قایم شود چنانکه هر خطی که در آن سطح
از موضع قیام بر استقامت اخراج کنند با آن
خط بزاویه قائمه محیط شود الخط بر آن سطح عمود
بود و چون سطح مستوی بر سطح مستوی دیگر
قایم شود چنانکه از فصل مشترک هر خطی که بر یکی از
آن دو سطح عمود سازند آن عمود از آن سطح دیگر

زاویه قائمه
حاده / منفرجه

بیرون نیفتد هر یکی از دو سطح عمود باشد بر آن
دیگر و چون دو خط بایکدیگر بر وجهی باشد که
هر نقطه که بر هر یکی از آن دو خط فرض کنند
بعد همه از آن خط دیگر برابر باشند این دو
خط را متوازیان خوانند و دو سطح را که بر این
صفت باشد هم متوازی گویند هر چیزی که
یکحد یا دو حد یا حدود بتمامی او محیط شود ازا
شکل خوانند پس اگر حد محیط خط باشد آن
شکل را سطح گویند واگر خطی منحنی بسطحی مستوی
محیط شود چنانکه درو نقطه فرض توان کرد
که خطهای مستقیم که از آن نقطه بآن خط کشند
همه برابر باشد آن سطح را دایره گویند والخط را

محیط مستدیر و محیط دایره نیز گویند و آن نقطه را
مرکز گویند و هر یکی از آن خطهای مستقیم را نصف
قطر و هر خط مستقیم که دایره را بدو پاره کند از ا
وتر خوانند هر یک از دو قسم را قطعه دایره خوانند
و هر یک از دو قسم محیط قوس خوانند و اگر آن
خط مستقیم بمرکز گذرد از ا قطر خوانند و خطی که
از منتصف وتر بمنتصف قوس آید از ا سهم
آن قوس گویند و سهم نصف آن قوس نیز گویند
و ازین شکل تصور آنچه گفتیم آسان شود و شکل حادث
از دو نصف قطر و قوسی از محیط دایره را قطاع
خوانند برین صورت



و چون دو قوس متساوین

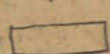
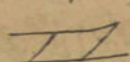
ازیک دایره که هر یک کمتر از نصف آن دایره باشد
سطح مستوی محیط شود آن سطح را اهلیلجی گویند و خطی
که وتر هر دو قوس است از ا قطر اطول گویند و خطی
دیگر که منتصف او عمود شود و از دو طرف با آن
دو قوس منتهی شود از ا قطر اقصر گویند برین صورت



و چون دو قوس بیک سطح مستوی محیط
شود چنانکه محدب هر دو قوس بیک
جانب باشند از ا شکل هلالی خوانند باین صورت



و اگر بسطح سه خط محیط باشد از ا مثلث
خوانند برین صورت  و چون از یک زاویه
او در اس اعتبار کنند ضلعی که موتر آن زاویه
باشد آن ضلع را قاعده گویند و دو ضلع باقی را

دو ساق او گویند و اگر چهار خط محیط شود از ا ذو
اربعه اضلاع گویند پس اگر زوایاء او همه قایمه باشد
و اضلاع آن هم برابر باشند از ا مربع گویند
برین شکل  و اگر زوایای او همه قایمه باشند
و اضلاع برابر باشند از ا مستطیل خوانند
باین شکل  و اگر اضلاع برابر باشد و
زوایای او قایمه نباشند از ا معین خوانند با
ینصورت  و اگر اضلاع برابر نباشند
و زوایای قایمه نی اما هر دو ضلع متقابل برابر باشند
از ا شبیه بمعین خوانند باین شکل 
و باقی اشکال ذوار بعه اضلاع منحرف خوانند
و خط واصل میان دو زاویه متقابل از دو زوایا

و شکل ذوار بعه اضلاع را قطر آن شکل گویند و اگر
پنج خط بسطح محیط باشد از ا ذو خمسه اضلاع خوانند
پس اگر هر پنج برابر باشد زوایای از ا مخمس
خوانند و اگر شش خط باو محیط شود مسدس خوانند
و برین قیاس تا معشر و اگر از ده ضلع زیاده باشد
بعدد اضلاع نسبت کنند مثلاً اگر یازده ضلع باو
محیط شود ذی احد عشر ضلعا گویند و اگر دوازده
ضلع باو محیط شود اثنی عشر ضلعا گویند و برین
قیاس و اگر حد محیط الشکل سطح باشد از ا شکل را
مجسم خوانند پس اگر یک سطح باشد و بس لامحاله
مستدیر باشد یعنی در جهت تقعیر آن نقطه توان
یافت که خطوط مستقیمه از آن نقطه با آن سطح

اخراج کنند همه برابر باشد ان شکل را کره مستدیر
خوانند و آن نقطه را مرکز و ان خطوط را انصاف اقطار
خوانند و از توهم قطع سطح مستوی مر کره را مرکز را
دایره حادث شود ان را قاعده هر یک از قطعه کره
خوانند پس اگر بر مرکز گذرد آن دایره را عظیمه گویند
ولا محاله کره را بدو قسم مختلف قطع کند و نقطه بر
بسیط قطعه کره که خطوط داخله میان او و محیط
قاعده قطعه کره همه برابر باشد ان را قطب قطعه کره
خوانند و قطب نصف کره را قطب کره نیز گویند
چون خطی وصل کنند از یکجهت میان دو محیط
دو دایره اداره کنند تا دوره تمام کنند و بموضع
اول باز آید شکلی که حادث شود ان را اسطوانه

مستدیره نیز گویند و خط واصل میان مرکز آن
دو دایره را قاعده اسطوانه گویند پس اگر سهم عمود
باشد قاعده اسطوانه را قایمه گویند والا مایله
گویند و اگر میان محیط دایره و نقطه که نه بر سطح
آن دایره باشد بخط مستقیم وصل کنند و آن خط را
اداره کنند تا بموضع اول باز آید شکلی که حادث
شود ان را مخروط مستدیر گویند و خط واصل میان
آن نقطه و مرکز دایره را سهم مخروط خوانند
پس اگر آن خط عمود باشد بران دایره آن را
سهم قایم مخروط گویند والا مایل گویند و اگر
مخروط را قطع کنند بسطح مستوی که موازی قاعده
آن باشد ان قسم مخروطی که یکی قاعده ست آن را

مخروط ناقص خوانند و چون شکل مسطح کثیر الاضلاع
رسم کنند و از نقطه که نه بر آن سطح باشد خطوط
بزوایای آن سطح وصل کنند و میان هر دو خط
متجاور بسطح مستوی رسم کنند ولا محاله بعدد اضلاع
آن سطح مثلثها رسم شود جسمی محیط باشد باین مثلثات
و این شکل کثیر الاضلاع باشد و این جسم را مخروط
مضلع گویند و چون دو شکل کثیر الاضلاع متساوی
در دو سطح رسم کنند چنانچه عدد اضلاع هر دو
برابر باشد و هر ضلع مساوی و موازی نظیرش باشد
و میان هر دو ضلع متساوی و متوازی بسطح مستوی
وصل کنند شکلی که محیط شود باو و این دو شکل کثیر
الاضلاع و جمیع آن سطوح واصله آن شکل را

اسطوانه مضلعه خوانند و چون دو مثلث و سه سطح
متوازی الاضلاع بجسم محیط شوند ان را منشور گویند
و اگر شش مربع بجسم محیط شود ان را مکعب خوانند
و بعد از تمهید این مقدمات گوئیم مساحت عبارت
از استعلام امثال واحد مفروض خطی یا ابعاض او
در ممسوح اگر ممسوح خط باشد و یا امثال یا ابعاض
مربع واحد مفروض اگر ممسوح سطح باشد و یا امثال
و یا ابعاض مکعب واحد مفروض اگر ممسوح جسم باشد

باب اول در مساحات خطوط و سطح مستویه

محیط هر دایره ثلثه امثال و مثل سبع قطر خودش
باشد پس اگر قطر را در بیست و دو ضرب کنند و حاصل
ضرب را بر هفت قسمت کنند خارج قسمت مقدار

محیط باشد و بر بیت دو قسمت کنند خارج قسمت
مقدار قطر باشد و چون نصف قطر را در نصف
محیط ضرب کنند مساحت دایره معلوم شود و مساحت
مثلث حاصل ضرب نصف قاعده بود در عمودی
که از راس مثلث بر قاعده آید پس اگر مثلث قایم
الزاویه باشد حاصل ضرب یک ضلع قایمه در نصف
ضلع دیگر مساحت او باشد اگر متساوی الساقین
باشد خطی که از راس مثلث بمنتصف قاعده
اخراج کنند عمود بود در نصف قاعده ضرب کنند
مساحت او باشد و در باقی مثلثات بمعرفت عمود
احتیاج افتد پس اگر ضلع اطول را قاعده سازند
و مجموع دو ضلع اقصر را در فضل یکی بر دیگری ضرب

کنند و حاصل ضرب را بر قاعده قسمت کنند و خارج
قسمت را از قاعده نقصان کنند نصف آنچه
باقی ماند مقداری بود از قاعده میان موقع عمود
و طرف اقصر اضلاع مربع از آن از مربع اقصر اضلاع
نقصان کنند جذر باقی مقدار عمود باشد در
نصف قاعده ضرب کنند مساحت مثلث
معلوم شود و مساحت ذی اربع اضلاع قایمة الزوایا
حاصل ضرب یکضلع باشد در ضلع دیگر مجاور او
و مساحت معین حاصل ضرب یکی از دو قطر او
در نصف قطر دیگرش و شبیه بمعین و همچنین منحرف را
باخراج قطری دو مثلث میسازند و بعد از آن
مساحت میکنند و همچنین جمیع مسطحات کثیر الاضلاع

مثلثات میسازند و مسدس را بچهار مثلث و علی
هذا و مساحت قطاع دایره حاصل ضرب نصف
قطر باشد در قوس قطاع و قطعه دایره را بانطریق
مساحت کنند که از مرکز دایره در نصف قطر بدو
طرف او اخراج کنند با قطاع و مثلثی پیدا شود
و هر یکی را علیحده مساحت کنند پس اگر قطعه کم
از نصف دایره باشد مساحت مثلث از مساحت
قطاع کم کنند تا مساحت قطعه باقی ماند اگر قطعه
بیشتر از نصف دایره باشد مساحت مثلث را
بر مساحت قطاع افزایند تا مساحت قطعه حاصل شود
و درین عمل چاره نباشد از پیدا کردن مرکز دایره
که کجاست و طریقش آنست که نصف قاعده قطعه را

ضرب کنند و حاصل ضرب را بسهم قوس قطعه

در نفس خودش قسمت کنند و بر استقامت سهم
خطی اخراج کنند بمقدار خارج قسمت مجموع آن خط
و سهم قطع قطر دایره باشد و منتصف مرکز دایره
و شکل اهلیلجی را باخراج قطر اطولش بدو قطعه دایره
سازند و مساحت کنند و شکل هلالی را چون
خط مستقیم بدو طرف او وصل کنند دو قطعه دایره
پیدا شود هر دو را مساحت کنند و مساحت قطعه
صغری را از مساحت قطعه عظمی نقصان کنند باقی
مطلوب بود باب دوم در مساحت خطوط
و سطوح غیر مستویه مساحت بسیط مخروط حاصل شود
از ضرب نصف محیط قاعده اش اگر مخروط قایم
بود در خط واصل میان راس او و محیط قاعده

واگر مایل باشد در نصف مجموع اطول واقصر خطوط
واصله میان راس او دو قاعده ومساحت بسیط
مخروط ناقص حاصل میشود از ضرب نصف مجموع
محیط دو دایره علیا وسفلی در خط واصل میان
این دو محیط دایره ازینجهت اگر مخروط قایم باشد
و در نصف مجموع اطول واقصر خطوط واصله میان این
دو محیط دایره اگر مخروط مایل باشد واگر مخروط
مضلع باشد مساحت بسیط او مجموع مساحت
مثلثها بود که محیط باشد باو ومساحت بسیط اسطوانه
مستدیره حاصل ضرب محیط قاعده او در خط واصل
میان دو محیط قاعده او از یک جهة اگر اسطوانه
قایمه یا مایله متوازی القاعدتین باشد و در نصف

مجموع اطول واقصر خطوط واصله میان دو محیط
قاعده او اگر اسطوانه مایله غیر متوازی القاعدتین باشد
واگر اسطوانه مضلع باشد مساحت مجموع سطوح
ذی اربعه اضلاع که محیط اند باو مطلوب باشد
مساحت بسیط کره حاصل ضرب قطر اوست از
محیط دایره عظیمه ومساحت بسیط قطعه کره مساوی
مساحت دایره ایست که نصف قطر او مساوی
خطی بود که از قطب قطعه بمحیط قاعده قطعه آید
باب سیوم در مساحت اجسام مساحت کره
حاصل ضرب نصف قطر او در ثلث بسیط قطعه
ومساحت قطعه کره حاصل ضرب نصف قطر
اوست در ثلث بسیط قطعه ومساحت مجسم متوازی

الاضلاع حاصل ضرب ارتفاع اوست در قاعدهٔ
او مساحت جمیع اقسام مخروط از مستدیر و مضلع
و قایم و مایل حاصل ضرب ارتفاع اوست در
قاعده او مساحت جمیع اقسام مخروط از مستدیر
و مضلع و قایم و مایل حاصل ضرب قاعده اوست
در ثلث ارتفاع او و مساحت جمیع اقسام مذکور را
اسطوانه یعنی مستدیر و مضلع و قایم و مایل حاصل
ضرب قاعده اوست
در ثلث ارتفاع او

تمام شد نسخه مرغوبه موسومه بمیزان الحساب فارسی
در علم مهندسی و مساحت کره ارض من تالیفات
افضل الفضلاء و اعلم العلماء مرحوم مغفور مبرور

جناب ملا علی قوشچی طاب ثراه و جعل الجنة
مثواه حسب الامر عالیجاه میرزا غلام حسین
خان شوشتری ببد بنده درگاه سبحانی
میرزا محمود خراسانی در مطبع عالیشان مشهدی
محمد رضای شیرازی بجهة سهولت طالبان
علوم کثیر النفع حلیه طبع پوشید تحریرا فی

ششم شهر جمادی
الثانی ۱۲۶۶ سنه
هجریه مقدسه
مطابق نوزدهم
اپریل ۱۸۵۰ سنه
ع

بدانکه مراتب حساب اهل هند منحصرست در نوزده لفظ

ایکن (یک)	دهن (ده)	سین (صد)
سهتن (هزار)	ده سهتن (ده هزار)	لکهن (صد هزار)
ده لکهن (هزار بار هزار)	کرورن (ده بار هزار هزار)	ده کرورن (صد بار هزار هزار)
اربن (هزار بار هزار هزار)	ده اربن (ده بار هزار هزار هزار)	کهربن (صد بار هزار هزار هزار)
ده کهربن (هزار بار هزار هزار هزار هزار)	بدمن (ده بار هزار هزار هزار هزار)	ده بدمن (صد بار هزار هزار هزار هزار)
نیلن (هزار بار هزار هزار هزار هزار)	ده نیلن (ده بار هزار هزار هزار هزار هزار)	سنکهن (صد بار هزار هزار هزار هزار هزار)
	ده سنکهن (هزار بار هزار هزار هزار هزار هزار)	

مختصر ترین رسالههای فخر المجتهدین الحاج سیّد محمد باقر سلمه الله تعالی
بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین والصّلوة و
السّلام علی خیر خلقه محمّد و آله اجمعین
امّا بعد بدانکه مکلّف کسی را گویند
که چهار چیز در او جمع باشد اوّل بلوغ یعنی
پسر در سن پانزده سالگی و دختر در نه
سالگی که رسیده باشد تکلیف شود دوّیم
عقل یعنی عاقل باشد و دیوانه نباشد
سیّوم علم یعنی علم بهم رساند
که دین و مذهب هست بگوشش خورده

باشد دین و مذهب چهارم قدرت یعنی
توانائی و قوّت در طاعت و عبادت داشته
باشد که او را بعمل آورد و بعد شخص که
مکلّف شد سه چیز براو واجب میشود
اوّل اصول دین دوّیم فروع دین
سیّوم اخلاق اصول دین یعنی اصل
دین و اوّل گفتیم اصول دین و آن پنج است
اوّل توحید دوّیم عدل سیّوم نبوّت
چهارم امامت پنجم معاد و توحید
یعنی خدا یکیست و دو نیست و توحید
شناخته میشود بهفت چیز اوّل خدا
موجود است دوّیم واجب الوجود است

سیوم بی مثل و مانند است چهارم
صفات او عین ذات اوست پنجم
صفتها بر دو قسم است اول صفات ثبوتیه
دویم صفات سلبیه اما صفات ثبوتیه
هشت چیزند که در جناب الهی ثابت اند
نظم قادر و عالم و حی و مرید و مدرک
هم قدیم ازلی پس متکلم صادق اما قادر
یعنی بر همه چیز قدرت دارد و عالم یعنی
داناست و حی یعنی زنده است و مرید
یعنی اراده کننده اوست مدرک یعنی
درک کننده است همه چیز را و قدیم ازلی
یعنی همیشه بوده و خواهد بود و متکلم یعنی
سخن

سخن گوست بدون زبان و دهان و سخن را
ایجاد میکند در هر چه خواهد مانند درخت
که با حضرت موسی علیه السلام سخن میگفت
و صادق یعنی راست گوست و دروغ بر او
محالست و صفات سلبیه هفت چیزند
که در جناب باری نیستند و بان صفات
نبوده و نیست و نخواهد بود نظم نه
مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریکست
یعنی از چند چیز که جمع بشوند نیست مثل
باد و خاک و آب و آتش که او را عناصر اربعه
میگویند و جسم یعنی جسم ندارد مثل اعضا
که دست و پا و چشم و گوش و زبان و دهان

معانی تو غنی دان خالق

وشکم باشد و مرئی یعنی دیده نمیشود نه
در دنیا و نه در اخرت و محل یعنی مکان
ندارد لامکان است و در همه جا هست و در هیچ
موضع معین نیست و فکر از فهم ان قاصر
البته و بی شریکست یعنی شریک ندارد و
از برای او شریکی نخواهد بود و اگر شریک میداشت
نظام عالم بهم میخورد و معانی یعنی انچه
در ذهن و در خاطر بگذرد جناب باری تعالی
از انها نیست و غنی یعنی بی نیاز است
و احتیاج بچیزی ندارد و خالق یعنی خلق کننده
جمیع مخلوقات و ممکنات است و کسی او را
خلق نکرده است دویم از اصول دین

عدل است یعنی خدا عادلست و ظالم نیست و
بظلم رضا ندارد و شناختن میشود عدل جناب
اقدس الهی بهشت چیز اول انکه خدا لطف
دارد و لطف هم بر دو قسم است محصّل و مقرّب
و محصل انست که باین نوع انسانرا حس
و حرکت داده از قبیل دست و پا و چشم و
غیره و مقرب انست که پیغمبر بسوی ما فرستاده
تا انکه نزدیک کنند مارا بسوی خدا دویم
تکلیف فرموده سیوم پیغمبر فرستاده چهارم
امام تعیین فرموده پنجم معاد قرار داده
ششم انسانرا فاعل مختار کرده هفتم مساوی
هر معصیتی توبه قرار داده است و توبه نیز شفیع شود

دارد تا قبول درگاه باری گردد ۲ اوّل پشیمان شدن
از معصیت دوّیم نکردن معصیت سیّوم
حقّ الناس را ادا کردن چهارم حق الله را ادا کردن
پنجم بدن را ضعیف کردن در عبادت
ششم در صدد تلافی بودن از نافرمانی
بفرمان برداری سیّوم نبوت یعنی پیغمبر ما
که محمد مصطفی است صلی الله علیه و اله
وسلم رسول و فرستادهٔ خدا ست و فهمیده
میشود نبوّت بده چیز اوّل انبیاء برحق اند
دوّیم معصوم‌اند سیّوم بی عیب اند چهارم
افضل اند از سایر مردم پنجم صاحب
معجزه اند ششم معجزهٔ پیغمبر ما بر سه قسم است

هفتم تکلیف نفس فوق نموده

که از برای پیغمبران نبوده صادر ی و
منها بعد از بعثت صادر ی مثل انکه حیات
ان جناب معجزاتی صادر شد مثل شق
شق القمر و مثل سنگ ریزه که در دست
مبارک میگرفت تسبیح میکرد و مثل
مثل انکه بدن شریف انحضرت بوی
مشک میداد و خواب و بی داریش
یکی بود هفتم معراج جسمانی نشستم
ملائکه وحی معصوم‌اند ظهم نبوت
در کتف شریفش جا گرفته بود دهم دین
محمد که اشکار شد همهٔ دینها را منسوخ
کرد چهارم از اصول دین امامت

یعنی علی ابن ابی طالب بعد از پیغمبر بلا
فصل وصی مطلق و جانشین بر حق
اوست با یازده فرزندش که اول ایشان
امام حسن مجتبی است و آخر ایشان
حضرت صاحب العصر و الزمانست
صلوات الله علیهم که الان موجود است
و امام عصر است عجل الله فرجه و واجب است
اطاعت ایشان بر همه کس پنجم
از اصول دین معاد است یعنی عود
کردن عباد در روز قیامت بسوی خدا
بر حق است و در اصول دین که گفته
شد تقلید جایز نیست بلکه حرام است

و در فروع

و در فروع دین واجب است که شخص
تقلید مجتهد جامع الشرایط اگر قوة
اجتهاد نداشته باشد و تقلید یعنی
عمل کردن بقول مجتهد حی بدون
دلیل و حجت از مجتهد خواستن
و مجتهد کسی را گویند که هشت
صفت داشته باشد اول بلوغ
دویم عقل سیوم ایمان چهارم عدالت
پنجم رتبه ششم حلال زاده هفتم
مرد هشتم حی و اخذ مسئله را باید
نمود از مجتهد بسه قسم یا از خود مجتهد
یا از کتاب او یا از واسطهٔ عادل

و مجتهد نیز شناخته میشود بسه
قسم یا علم خود یا بشهادت دو عادل
یا بمظنهء خود و شهادت بلکه بفرموده
جناب سید سلمه الله باخبار عادل
ثقه اکتفا میتوان نمود فصل در بیان
فروع دین و آن شش است اول نماز دویم
روزه سیوم خمس چهارم زکوة پنجم
حج ششم جهاد اوّل از فروع دین
در نمازهای واجب است و نمازهای
واجبی نیز شش اند اوّل نماز یومیه است
دویم نماز جمعه سیوم نماز عیدین
چهارم نماز آیات پنجم نماز طواف
ششم

ششم نمازی که بنذر و شبه آن واجب
شده باشد فصل در بیان مقدّمات
و مقارنات نماز است و مقدّمات نماز
شش است اوّل طهارت دیم ازالهٔ نجاست
سیوم ستر عورتین چهارم وقت
شناختن پنجم قبله شناختن ششم
مکان نماز غصبی نباشد و همچنین
لباس هم غصبی نباشد اوّل طهارت
بود و طهارت عبارت است از وضو
و غسل و تیمم امّا وضو واجب است
از برای نمازهای واجب بغیر از نماز
میّت و واجب است از برای طواف

واجب و از برای مسّ کتابت قرآن اگر
واجب شده باشد بنذری یا عهدی
یا قسم و از برای غیر اینها واجب
نیست و حرام است مسّ کتابت
قرآن بی وضو و از برای نمازهای
مستحب واجب نیست بلکه شرط
نماز است و مقارنات نماز هشت
چیز اند اوّل قیام دوّیم نیّت سیوم
تکبیرة الاحرام چهارم قرآئت حمد
و سوره پنجم رکوع ششم سجود هفتم
تشهّد هشتم سلام و شکنندهای
وضو دوازده چیز اند اوّل بول دیّم
غایط

غایط سیوم باد که از موضع معتاد
باشد چهارم خواب پنجم مستی ششم
بیهوشی هفتم دیوانگی هشتم استحاضه
خواه کثیره باشد یا قلیله یا متوسّطه
نهم حیض دهم نفاس یازدهم مسّ میّت
دوازدهم بیرون آمدن منی بهر حال و
هرگاه کسی یقین در حدث داشته
باشد و شک در وضو باطل و یقین
در وضو و یقین در حدث و شک
در مقدّم و مؤخر باطل و یقین در وضو
و شک در حدث صحیح است و در حالت
تخلّی چهار چیز حرام است اوّل رو بقبله

دویم پشت بقبله سیوم استنجا کردن
رو بقبله چهارم عورت بغیر محرم نمودن
و در غایط شخص مخیّر است میان استنجا
کردن بسنگ یا باب اگر تعدّی
فاحش نکرده باشد باطراف مقعد
والّا باب معیّن است در صورت
عدم تعدی احوط استنجا باب است
امّا در مخرج بول واجب است شستن
باب وامّا مقدّم بر وضو پنج چیز
واجب است اوّل مکان غصبی نبودن
دویم اب غصبی نبودن سیوم اب
نجس نبودن چهارم اب مضاف
نبودن

نبودن پنجم مباشر در وضو نکرفتن
در حال اختیار نه در حال اضطرار
و در خود وضو هفت چیز واجب است
اوّل نیّت بقصد کذرانیدن
دوّیم شستن رو سیّوم شستن
دست راست چهارم شستن دست
چپ پنجم مسح سر و پاها ششم
ترتیب هفتم موالات فصل
در بیان غسلهای واجبی است
بدانکه غسلهای واجبی شش اند

اوّل غسل جنابت دوّیم غسل نفاس
سیّوم غسل مسّ میّت چهارم
غسل حیض پنجم غسل استحاضه
ششم غسل میّت و باعث غسل
جنابت دو چیز است اخراج
منی و ادخال حشفه در فرج زن
و اخراج منی یعنی اگر مرد باشد
از ذکر و اگر زن باشد از فرج
و ادخال حشفه یعنی داخل کردن
سر ذکر تا حدّ ختنه گاه در قبل

یا در دبر بر مرد و زن هر دو غسل
واجب میشود خواه انزال بشود
یا نشود امّا بر جنب هفت چیز
حرام است اوّل نمازهای واجبی
دوّیم طواف واجب سیّوم مسّ کتابت
قران چهارم داخل شدن در مسجد
رسول خدا پنجم درنگ کردن
در ساير مساجد ششم سورهٔ
عزائم خوندن هفتم چیزی در مسجد
گذاشتن، امّا چیزی بیرون اوردن

و هم عددش مثل اینکه در هر ماهی
در اوّلش خون به بیند و عدد
او مثلا پنج روز باشد این ذات
عادت وقتی و عددی گویند
و ذات عادت وقتی بدون عددی
انست که در هر ماهی اوّل ماه
خون به بیند و عددش معلوم
نباشد مثلا در یکماه پنج روز
خون تمام میشود و در ماهی
دیگر شش روز خون تمام میشود

و در ماهی دیگر شش روز
منقطع میشود این را ذات عادت
وقتی گویند بدون عددی و در این
دو قسم بمجرّد دیدن خون باید
ترک عبادت کند هر چند خون
بصفت حیض نباشد و ذات
عادت عددی بدون وقتی
انست که در هر ماهی پنج روز
خون به بیند مثلا در یکماه
در اوّل ماه خون به بیند و در ماهی

جایز است و امّا غسل نیز بر دو
قسم است ترتیبی وارتماسی و
ودر ترتیبی پنج چیز واجب است
اوّل نیّت دوّیم شستن سر وگردن
سیّوم شستن طرف راست
چهارم شستن طرف چپ پنجم
ترتیب ودر غسل ارتماسی دو چیز
واجب است اوّل نیّت کردن
دیّم در آب فرو رفتن ودیگری
غسل حیض است که شناخته میشود
به پنج چیز

به پنج چیز اوّل سیاه است دیّم
غلیظ است سیّوم بد بو است
چهارم از طرف چپ بیرون
میاید پنجم گرم است واندک
سوزشی دارد وامّا عادة زنان
بر سه قسم است اوّل ذات عادت
وقتی وعددی دوّیم ذات عادت
وقتی بدون عددی سیّوم
ذات عادت عددی بدون وقتی
وعددی الثلث که هم وقتش معلوم است

دیکی در وسط ماه خون به بیند
این را از ذات عادت عددی
بدون وقتی کویند واین هم مجرّد
خون دیدن احوط است که ترک
عبادت کند واقلّ ایام حیض
سه روز است که پی در پی
به بیند واکثرش ده روز است
یعنی از سه روز کمتر نیست
واز ده روز بیشتر نیست واما
یکی دیگر از غسلهای واجب
غسل

غسل نفاس است ونفاس خون
خونیست که باز اییدن زنان
بیرون میاید خواه ان سقط شود
یا نه واز برای نفاس اقلّی نمیباشد
مثلاً میشود که ضعیفهٔ خون
نبیند ومیشود که به بیند واکثرش
ده روز است ودیگری از غسلهای
واجب غسل استحاضه است وان
بر سه قسم است قلیله وکثیره
ومتوسطه اما قلیله پس ان

خونیست که روی پنبه را بگیرد
و در میان پنبه داخل نشود و حکمش
اینست که از برای هر نمازی وضو
بسازد و متوسطه انست که هرگاه
ان زن پنبه را بردارد خون ان
پنبه را سوراخ بکند و بلته نرسد
و حکمش اینست که از برای نماز
صبح یکوضو بسازد و یکغسل بکند
و کثیره انست که از پنبه و لته بگذرد
و حکمش انست یکغسل و یکوضوا
از برای

از برای نماز صبح و از برای نماز
ظهر نیز یکغسل با وضوی و از برای
نماز عصر یکوضو تنها و از برای
نماز مغرب نیز یکوضو و یکغسل
و از برای نماز عشا یکوضو تنها
بسازد و اینهایی که گفتیم با تغییر
پنبه و لته میباید باشد و قلیله
خلاصش انست که پنج وضو
بسازد از برای پنج نماز بدون
غسل و متوسطه انست که یکغسل

امر خداوند عالم قربة الی الله و غسل
نفاس و مس میت را نیز چنین بگوید
و مس میت انست که گوشت
بدن زنده ببدن مرده برسد
بعد از سرد شدن شخص و قبل از
غسل دادن او **فصل** در تیمم
و عذرهایی که باعث تیمم میشوند
ده چیزاند **اول** نبودن اب **دیم**
تنگی وقت **سیوم** خوف دشمن
چهارم سرمای بسیار شدیدی
باشد

باشد **پنجم** ناخوشی بسیار شدید
و همچنین چشم دردی که از او مظنه زیادی
کشیدن وجع بهم رساند **ششم** زخمی
که از رسیدن اب ضرر باو رسد
هفتم از برای کسی که قلیل ابی
داشته باشد و راه دوری خواسته
باشد برود هرچند مظنه عطش را داشته
باشد **هشتم** از برای کسی که از برای
او اب پیدا بشود لکن قدرت
خریدن ندارد **نهم** از برای کسی

کند برای نماز صبح و پنج وضو
وکثیره سه غسل دارد و پنج وضو
بطریقی که مذکور شد واستحاضه
پنجوقت دارد اول قلیل از نه سال
دویم کمتر از سه روز حیض سیوم
بعد از ده روز خون حیض چهارم
بعد از ده روز نفاس پنجم بعد از سن
یاسی و از برای زنان قرشی حد
یاس شصت سالست و از برای
زنان دیگر حد یاس پنجاه سالست
وزنان

وزنان نبطی مثل قرشی میباشند
در حد یاس بعضی ملحقند بانها
و نیت غسل جنابت آنست
که بگوید غسل جنابت میکنم
بجهت رفع حدث و مباح بودن
نماز واجب قربة الی الله اگر
وقت نماز باشد و اگر پیش از
وقت نماز باشد مباح بودن
نماز نگوید و در غسل حیض
بگوید غسل حیض میکنم بجهت مشا

عصاره واحوط در عصاره اجتناب است
چهارم آتش است وان پاک میکند
چوب نجس را و عین عذره را
بعد از انکه سوخته شود و خاکستر
شود و در زغالش اشکال هست
پنجم استحاله وان چیزیست که حالی
بحالی گردد مثل سگی که در نمک
زار بیفتد و نمک شود یا انکه
عذره که خاک شود هردو پاکند
ششم انتقال وان مثل خون آدمی
که در شکم

که در شکم شپش یا کیک رود
پاک است هفتم مثل آب انگور
که در غلیان است نجس است
وبعد از ذهاب ثلثان پاکست
هشتم اسلام مثل کافر چون مسلمان
شد پاکست نهم غیبت مثل غایب
شدن نجاست از نظر یا از دهن
حیوانات یا انکه جامه نجسی دیدی
وبعد احتمال شستن با وی دادی
پاکست دهم تابع اسلام فصل

که اب در چاه باشد و ظرفی نداشته باشد که بیرون بیاورد دهم از برای کسی که دستش ترکیده باشد فصل تیمم بچند چیز است اول بخاك دوم بکرد و غبار بغیر از کرد خاکستر سیوم بریك چهارم بسنك [سنك] پنجم بکل اکر قدرت بخشکانیدن ان نداشته باشد و در خود تیمم هفت چیز واجب است اول نیت دوم دست بخاك زدن سیوم

مسح سر چهارم مسح پشت دست راست پنجم مسح پشت دست چپ ششم ترتیب هفتم موالات

فصل در بیان مطهرات است و مطهرات ده چیز اند اولا اب که پاك میکند هر چیز را که قابل شستن باشد دوم افتاب که پاك میکند چیز را که قابل شستن نباشد [نباشد] سیوم زمین است و ان پاك میکند ته کفش [و] ستم چهارپایان را و ته

ششم خون استحاضه هفتم [پنجم] مردار یعنی میت انچه ماکول اللحم باشد یا غیر ماکول اللحم اکر اجزائی از انها با مصلی باشد نمازش باطل است مکر اجزائی که حس حرکت نداشته باشد مثل شاخ و سم و نحو انها نجس نیست هشتم [نهم] سك واك بر دو قسم است بری و بحری و سك بحری ظاهر او پاك و باطن او نجس است نهم [هفتم] [هشتم] خوك و ان نجس است مطلقا دهم کافر و ان نجس است مطلقا و با رطوبت

ملاقات او جایز نیست یازدهم [نهم] مسکر یعنی مست کننده و ان نجس است مثل شراب و فقاع و عرق دوازدهم [دهم] عرق حیوان جلال یعنی ماکول اللحم هر کاه سه روز پی در پی نجاست بخورد کوشت و عرق او نجس است و مراد از سه روز متوالی ان است که بغیر از نجاست چیزی دیکر نخورده باشد و هر کاه نجاست و غیر نجاست چیزی دیکر بخورد نجس نمیشود فصل دیکر در بیان مقارنات غار است و بنای

در بیان نجاسات است وان نیز
ده است اول بول وان نجس است
خواه از مرد باشد وخواه از زن
یا از طفل دویم غایط وان نیز نجس است
از اینهایی که مذکور شد اگر
بقدر حب خشخاشی در بدن
یا در لباس مصلی باشد نمازش
باطل است غیر از کلاه وبند زیر
جامه بجهة انکه هر دو مایتم به
الصلوه نیستند سیوم منی وان
مطلقا

مطلقا نجس است چهارم خون وان بر دو قسم است
اول خونیست که از انسان وحیوان ماکول
اللحم غیر از نجس العین وهر گاه بقدر
درهم بغلی باشد یا کمتر باشد معفو است
چه در رخت وچه در بدن ونماز
بان صحیح است وقسمی دیگر که اگر بقدر
سر سوزنی در رخت یا در بدن باشد
نماز باطل است وانها شش اند اول خون
سگ دویم خون کافر سیوم خون خوک
چهارم خون حیض پنجم خون نفاس

ان هشت چیز است که انها واجبات
نماز وهم افعال واجزاء نماز شان گویند
اول نیت دویم قیام سیوم تکبیرة الاحرام
چهارم قرائت پنجم رکوع ششم سجود هفتم
تشهد هشتم سلام واز برای هشت
چیز که مذکور شد چهار چیز از انها
رکن است وسه چیز دیگر فعل ویکی
دیگر شرط اما چهار رکن اول قیام
دویم تکبیرة الاحرام سیوم رکوع
چهارم سجود که هر گاه در این چهار
چیز

چیز که رکن اند زیاد وکم بشود نماز
باطل است خواه عمدا یا سهوا وان
سه فعل اول قرائت دویم تشهد سیوم
سلام که هر گاه در اینها زیاد وکم
بشود عمدا نماز باطل است وسهوا عیب
ندارد وبعد از نماز بجا بیاورد ودیگری
که شرط نماز است نیت است فصل
در بیان شکیات است وان بر چند
قسم است قسم اول شک در طهارت است
وان اینست که هر گاه شخص قبل از نماز

شك كند كه ايا وضو ساخته ام يا نه
يا غسل كرده ام يا نه اصل نكردن ان
فعل است بايد وضو يا غسل بكند
وبعد مشغول نماز بشود وهركاه در بين
نماز شك كرد كه ايا باطهارت مشغول
نماز شده ام يا نه احتياط تمام كردن
ان نماز است وبعد وضو يا غسل را
بعمل اورده ونماز را اعاده كند وهركاه
در بين صلاتين شك كند در طهارت
نمازي كه كرده نماز اول صحيح است
ونماز

ونماز ديكر را وضو ساخته بعمل آورده
وهركاه شك بعد از هر دو نمازها بكند
كه ايا باطهارت بوده ام يا نه شك
غير معتبر است واكر در وقت شك
بكند اعاده لازم است واكر در خارج
وقت باشد اعتبار ندارد قسم دويم
شك در نفس صلاة است مثل
اينكه در وقت شك كند كه ايا نماز
كرده ام يا نه اصل نكردن است وبجا
اوردن نماز لازم است واكر در وقت

يقين كند در كردن نماز ظهر وشك
كند در نماز عصر بايد كه نماز عصر را
بجا بياورد وهركاه يقين در نماز عصر دارد
وشك در نماز ظهر بجا اوردن نماز ظهر
لازم است واحتياط اعادهٔ نماز عصر است
واكر در خارج وقت شك كند در نماز ظهر
وعصر كه ايا كرده ام يا نه شك اعتبار ندارد
واحتياط عمل اوردن نيست على الخصوص
ازبراي كسي كه عادتش تاخير انداختن
نماز است قسم سيوم در جائيست كه هركاه
شخص

شخص نمازكزارد باطل است نماز
اوان در هشت نماز است اول نماز
صبح دويم نماز طواف خانهٔ كعبه
سيوم نماز عيدين چهارم نماز ايات
پنجم نماز مغرب ششم شك
ميان يك ودو در ركعت اول
از نماز چهار ركعتي پيش از اكمال
سجدتين هفتم نماز مسافر اكر قصر در
حق او معين باشد هشتم شك
در عدد نمازهاي چهار ركعتي

وان پنج قسمست اول شك میان
دو وسه پیش از اكمال سجدتین
بعد از تروی باطل و بعد از ا
كمال سجدتین بنا را بر سه گذارد دو
ركعت چهارم را بعمل میاورد و
تشهد وسلام میگوید و دو ر
كعت نشسته یا یك ركعت ایستاده بعمل
اورد نماز صحیح است دویم شك میان
دو و چهار است قبل از اكمال سجدتین
باطل و بعد از اكمال بنا را بر چهار
میگذارد

میگذارد و بعد دو ركعت نماز
احتیاط ایستاده بعمل اورد نماز
صحیح است سیوم شك میان دو و سه
و چهار پیش از اكمال سجدتین باطل
و بعد از اكمال بنا را بچهار میگذارد
وسلام میدهد و بعد ازان دو
ركعت نماز احتیاط ایستاده و دو
ركعت نشسته بجا میاورد و تقدیم
دو ركعت ایستاده لازم است چهارم
شك میان سه و چهار است در هر جا

که باشد بنا را بر چهار گذارد و نماز
را تمام کند و بعد یک رکعت نماز
احتیاط ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجا میاورد و لکن ثانی
احوطست پنجم شك میان چهار
و پنج است وان بر سه قسم است
اول در حال قیام تا وقتی که دا خل
در رکوع نشده قیام را بر هم میزند
مینشیند وسلام میدهد و بعد از
یك ركعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت

یا دو رکعت نشسته بعمل اورد با دو سجدهٔ
سهو بقصد قربت نماز او صحیح است
دویم شك در حال ركوع میان چهار
و پنج تا سر از سجدهٔ سیوم بر نداشته
نماز باطلست و اعادهٔ نماز لازم است
سیوم شك میان چهار و پنج است
بعد از اكمال سجدتین بنا را بر چهار
میگذارد وسلام میدهد و بعد
دو سجدهٔ سهو بقصد واجب بعمل
اورد نماز صحیح است لکن احتیاط
اعادهٔ نماز است و هر قسمی از شكیات
بر مصلی كه واقع شود تروی واجب
است

یعنی همین که شکّ کرد واجب است که
بایستد و مشغول بر هیچ چیز نشود و داخل
در هیچ فعلی نشود اگر ظنّ یا قطع از برایش
حاصل شود عمل بظنّ یا قطع میکند و اگر
چیزی حاصل نشد عمل بحکم مشکوک
فیه می نماید و اگر تروی ننمود و داخل
فعلی یا رکنی شد و ظنّ یا قطع از برای
صحّت نماز حاصل نشد نماز باطل است
قسم سیّوم (چهارم) از شکّیات غیر مشهور است
وان بر چند قسم است اوّل هرگاه شک
کرد مصلّی میان دو و پنج در هر جا اگر با
نماز باطل و اعادهٔ او لازم است
دویم

دوّیم هرگاه شک کند میان سه و پنج
اگر در حال قیام است آن قیام را منهدم
سازد و سلام گوید بعد دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده بعمل آورد نماز صحیح است
و اگر در حال رکوع یا مابین سجدها یا بعد از
سجدها نماز باطل است و اعاده لازم است
سیّوم هرگاه شکّ کرد میان دو و سه
و چهار و پنج است نماز باطل و اعاده لازم
چهارم هرگاه شک کند میان دو و چهار
و پنج در هر حال نماز باطل و اعاده لا
لازم است پنجم هرگاه شک کند
میان چهار و پنج و شش و هم چنین

چهار و پنج و شش و هفت و هشت
و هم چنین سه و چهار و پنج در هر حال
از این سه صورة نماز باطل و اعاده
لازمست ششم از شکّیات
شکّ در افعال نماز است مثل
اینکه شخص مصلّی داخل در قرائت
شد و شک کرد آیا تکبیرة الاحرام
گفته ام یا نه بگوید گفته ام نماز او
صحیح است و هرگاه داخل در قرائت
نشده و شکّ مذکور عارضش شود
واجب است که اتیان بتکبیرة الاحرام
نماید و هم چنین در هر چه شک بکند
اگر داخل

اگر داخل در مابعد نشده واجب است
که اتیان بمشکوک فیه نماید و هرگاه
شک کند در کلمهٔ که او را گفته ام
یا نه و داخل در مابعد وی شده
شک اعتبار ندارد و اگر داخل
در مابعد وی نشده یا اینکه شکّ
کرد که او را خوانده ام یا نه در هر دو
صورت واجب است که اتیان [illegible]
بنماید بمذکور و هرگاه داخل در مستحبّی
از مستحبّات بشود و شکّ در واجبی
بکند شک اعتبار ندارد و اگر داخل

در مستحبی نشده وشك در واجبی
بنماید اتیان بوی واجب است
وهرگاه داخل رکوع شد وشك کرد
که آیا حمد وسوره یا یکی از ایشان را
خونده ام یا اینکه قنوت خونده ام یا نه
این شك اعتبار ندارد بجهت اینکه
داخل در رکنی شده است وهرگاه
بحدّ رکوع شرعی نرسیده ومتذکر
بشود میتوان برگردد ومشکوك
فیه را بعمل بیاورد وهم چنین است
شكّ در سایر افعال نماز تا اخر

نماز

نماز وکلامی که اینجا هست اینست
که اگر داخل در فعلی شد وشك کرد
در فعل دیگر اگر تا اخر بان شك
باقی باشد نمازش صحیح است واگر
بعد از شك یقین کرد که فعل اول را
بعمل اورده است نماز صحیح است واگر
بعد از شك یقین کند که فعل اول را
بعمل نیاورده است این هم بر دو قسم
یا ان فعلی که بعمل نیاورده است
از افعال رکنیّه است یا غیر رکنیّه
اگر از افعال رکنیّه است نمازش باطل

واعاده لازم است واگر از افعال
غیر رکنیّه بود ان نیز بر دو قسم است
یا داخل در رکنی دیگر شده یا نشده
اگر داخل شده نماز صحیح است وتدارك
ندارد مگر اینکه سجدهٔ واحدی بود
یا تشهّدی که قضا وتدارك ایشانرا
بعد از فراغ از نماز بعمل میاورد بطریقی
که انشاء الله در سهویات مذکور
خواهد شد واگر داخل در رکنی نشده
ویقین کند که در اجزاء غیر رکنیّه بود
برمیگردد وبجا میاورد ونماز صحیح است

ودر اینجا

ودر اینجا که گفتیم داخل در فعل دوّیم نشده
وشك در فعل اوّل که آیا بجا اورده یا نه
قبل از این گفتیم که بجا میاورد انرا وبعد
از انکه بجا آورد ویقین کرد که بجا نیاورده
وبجا اورد نماز صحیح است واگر بعد از یقین
کرد که بجا اورده بوده است ودو مرتبه
بجا اورده است این نیز بر دو قسم است
یا از افعال رکنیّه است یا غیر رکنیّه هرگاه
از افعال رکنیّه بوده نماز باطل است
وهرگاه غیر رکنیّه بوده صحیح است **فصل
نهم** در بیان نماز احتیاط است بدانکه

نماز احتیاطی که بجهت شک واجب میشود
اما در نماز ایستاده شش چیز دارد
و در نشسته هفت چیز **اول** نیت
که قصد کند فلان نماز را میکنم بجهت
شکی که میان نماز فلان و فلان کرده ام
واجب قربة الی الله **دویم** تکبیرة الاحرام
سیوم حمد **چهارم** رکوع **پنجم** سجود **ششم**
سلام و اما شش چیز که در نماز ایستاده
هستند همین شش چیز اند با قیام
و اما طریقهٔ نماز احتیاط نیت و تکبیرة
الاحرام و حمد تنها و بعد رکوع میرود
و بعد رکوع

و سجدتین بعمل میاورد اگر دو رکعت است
رکعت دیگر را نیز باین قسم حمد
بدون سوره و رکوع و سجدتین را بعمل اورد
و سلام دهد و نماز مذکوره جزء نماز
نیست لکن متمم است و ترتیب در ان
شرطست و هرگاه شخص نماز احتیاط را
فراموش کند و داخل نماز دیگر شود
و در میان ان نماز متذکر شود قطع ان
نماز جایز نیست نماز را تمام کند احتیاطها
هر دو را بعمل میاورد و هرگاه بعد از نمازی
که نماز احتیاط برای او واجب شده و قبل

از نماز احتیاط منافی بعمل امده این هم بر دو قسم است
یا از روی عمد بوده یا از روی سهو اگر سهوا
بوده مثل اینکه عمدا از قبله منحرف شده یا تکلم
نموده نماز احتیاط را بعمل میاورد و احتیاط
اعادهٔ اصل نماز است و هرگاه حدثی صادر
بشود در بین دو نماز واجبست که وضو
بسازد و نماز احتیاط را بعمل بیاورد و
اصل نماز را نیز اعاده کند و اگر سهوا بوده
صدور حدث نماز احتیاط را بعمل بیاورد
و احوط اعادهٔ اصل نماز است **قسم دویم**
هرگاه سهوا منافی بعمل آید واجبست نماز
احتیاط را

احتیاط را بعمل بیاورد و احتیاط اعادهٔ
اصل نماز است و هرگاه در ضیق وقت
امر دایر بشود میان نماز عصر و نماز
احتیاط واجب است که اتیان بنماز
عصر نماید و بعد از نماز عصر اتیان
بنماز احتیاط نماید و احتیاط مقتضی
انست که نماز ظهر و عصر را دو مرتبه
بعمل بیاورد **فصل دویم** در بیان سهویاتست
و ایشان بر چند قسم اند **قسم اول** سهو
در طهارتست مثل اینکه داخل در نماز
شد و یقین کرد که بدون طهارت بوده

یا اینکه بعد از فراغ از نماز یقین در حدث
کرده قسم دوّیم سهو در لباس است
بمغصوب بودن ان یا نجس بودن ان
و در میان نماز عالم بغصبیّت یا نجاست
ان شد یا بعد از فراغ از نماز این دو
قسم میشود قسمی اینست که یا پیش
از نماز عالم بوده یا نه هرگاه پیش از
نماز عالم بوده و فراموش کرده فراموشی
هم بر دو قسم است یا تقصیر نموده یا نه
هرگاه تقصیر نموده باین معنی که پیش از
نماز عالم بوده بغصبیّت یا نجاست

ومسامحه نموده و در میان نماز متذکر شد
این نیز بر دو قسم است یا بیرون اوردن
لباس ممکن میشود بدون فعل کثیر یا نه
و هرگاه ممکن نشود نیز بر دو قسم است
یا در ضیق و قلّت یا در وسعت وقت
هرگاه در ضیق وقت باشد نماز را تمام
میکند و قضا هم ندارد نماز صحیح است
و هرگاه در وسعت وقت باشد نماز را
قطع میکند و لباس را تغییر میدهد
و بعد نماز را بعمل میاورد و هرگاه
بعد از نماز عالم شد مصلّی مقصّر است

حکمش هم اینست که مثل کور شد و هرگاه
مصلّی غیر مقصّر بوده باشد و در بین
نماز عالم بشود اگر بیرون اوردن ان
ممکن باشد بیرون بیاورد بدون
فعل منافی و هرگاه ممکن نشود احتیاط
اتمام نماز است و بعد از فراغ تغییر جامه
بکند و نماز را اعاده بکند و هرگاه مصلّی
عالم شود بنجس بودن لباس و یقین
کرد که پنج روز مثلا پیش از این نجس
بوده نمازهائی که کرده است صحیح بوده
و اعادهٔ انها لازم نیست قسم سیوّم

سهو در اجزای نماز است و این بر دو
قسم است یا سهو در اجزاء رکنیه است
یا غیر رکنیه اگر رکنیه است یا محلش
گذشته است یا نه اگر نگذشته است
بجا میاورد و اگر گذشته نمازش
باطل است و هرگاه سهو در اجزای
غیر رکنیه نموده ان نیز یا عوض
و تدارک دارد یا نه اگر اجزاء باشد
که عوض ان مثل فراموشی یکسجده است
یا فراموشی دو سجده از دو رکعت یا
باینمعنی که در رکعت اوّل یکسجده را

فراموش کرده ودر رکعت دویم نیز
یکسجده را ومحلشان گذشته بعد از نماز
بلا فاصله قضای هر یك از دو سجده
یا تشهد می نماید یا دو سجده بجهة هر یك
بنیت وجوب میکند نماز صحیح است
وهرگاه چیزی باشد که عوض وتدارك
ندارد مثل حمد وسوره وتسبیحات
اربعه اگر محلشان باقی است عود
بمنسی عنه مینماید واگر محلشان گذشته
نماز صحیح است وتدارکی ندارد مگر
دو سجده سهو بجهة زیاد وکمی که در نماز

واقع شده است بنیت قربت واما سجده
سهو در پنج موضع واجب میشود اول
سلام بیجا دویم کلام بیجا سیوم فراموشی
یکسجده چهارم فراموشی تشهد پنجم شك
میان چهار وپنج بعد از اکمال سجدتین
وطریقه نیت سجده سهو اینست که قصد
کند دو سجده سهو میکنم از جهة فلان
موضع که فراموش شده واجب قربة الی الله
وسر را بمهر گذارد وبگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وسر بر میدارد
وباز سر بسجده میگذارد واین ذکر را

میخواند وسر بر میدارد وتشهد میخواند
باین نحو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِیكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ
وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ فصل بحث سیوم
در احکام صوم است ونیت صوم را
در شب اول ماه مبارك رمضان از جهة
یکماه تمام میتوان نمود باینمعنی که شب
اول نیت یکماه را بنماید واحوط اینست
که در هر شب تجدید نیت بکند ونیت
صوم اینست که شخص بگوید فردا را روزه

میکنم بجهة فرمان برداری وتقرب
بخداوند عالم واجب قربة الی الله
واز سر شب تا طلوع صبح صادق
نیت را میتوان نمود روزه اینست
که شخص خود را نگاه دارد از مرتکب
شدن هشت چیز که باعث بطلان
روزه میشود اول خوردن واشامیدن
عمدا در روز دویم جماع کردن سیوم
طلب منی کردن چهارم جنب ماندن
تا صبح پنجم کرد وغبار غلیظ فرو
بردن بحلق ششم قی کردن عمدا

هفتم ارتماسی یعنی فرو رفتن
باب هشتم دروغ بستن بخدا ورسول
وائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم
اجمعین

تمام شد مختصر ترین رسالهای فخر الحاج الحاج
شیخ محمد باقر سلمه الله تعالی فی صبح مبارک یوم
الاربعاء دویم شهر رجب المرجب ۵۵ سنه

مسئله هر گاه در شبهای ماه مبارک رمضان
شخص جنب بشود میتواند نیت
غسل و از سر شب تا نصف شب
نیت وجوب نماید و از نصف شب

تا اول صبح

تا اول صبح صادق بنیت وجوب فصل
در بیان زکوة است وان بر دو قسم است
قسم اول زکوة بدنیست که او را فطره
میگویند و فطره واجب میشود بر کسانیکه
قوت سالیانه خود و عیال داشته
باشند یا اینکه کسبی داشته باشد
که وفاء بنفقهٔ ایشان کند و وقت
واجب شدن ان از صبح روز عید
فطر است تا وقت ظهر ان روز و واجب است
که صبح روز عید فطره را از مال خود
جدا کنند و بمستحق برسانند و فطره

است
یکمن و یک تبریزی و چهارده مثقال
و ربع مثقالی و احوط یکمن شاه است
و باید که از هر چه غالب قوت باشد
ازان بدهند و باید مردم ولایت
گندم و اهل دهات جو بدهند و خرما
و مویز و کشک و هر چه غالب قوت
باشد ازان بدهند و در حدیث
وارد شده است از معصوم که اگر
یکفطره خرما بدهم دوست دارم از اینکه
یکفطره طلا بدهم و مستحق فطره کسانی
هستند که قادر بمئونت سال خود

یا سال عیال

یا سال عیال خود نباشند یا اینکه
کسبی نداشته باشد که متحمل انفاق
ایشان بشود قسم دویم زکوة مال است
وان بر نه چیز واجب میشود اول
گندم دویم جو سیم خرما چهارم مویز
پنجم طلا ششم نقره هفتم گوسفند
هشتم گاو نهم شتر و هر یک از اینها
نصابی دارند که هر گاه بحد نصاب
برسند زکوة واجب میشود نصاب
گندم صد و بیست من است همینکه
بحد نصاب رسید ده من از صد من

باید بدهد وزکوة جو وخرما و مویز مثل زکات
گندم است واین بر اشخاصی واجب میشود که ملک
از خودشان باشد یا زارع باشد یا استجاره کرده
باشد وطلا نصاب او بیست دینار است
هرگاه سکه دار باشد وشرط او اینست که
هرگاه یکسال دار باشند از انها یکدینار باید
بدهد ونصاب نقره دویست درهمست
وشرط این مثل شرط طلاست وازدویست
درهم بیست درهم باید بدهد وگوسفند
چند نصاب دارند اول که بصد برسد یکسر
دویم که بدویست برسد دو سر سیوم

که بسیصد

که بسیصد رسید سه سر باید بدهد
واز قرار صد یک باید بدهد وشرط است
در گوسفند وگاو وشتر که یکسال
در صحرا بچرند یعنی سه ماه زمستان
در خانه از قرق نخورند زکاة بر عین
مال تعلق میگیرد پس هر یک از این
نه چیز که مذکور شد هرگاه زکوة
تعلق بگیرد وندهد حرام است
خوردن ان وهرگاه ان مال را به لباس
یا ملکی بدهند نماز در هر دو صورت
باطلست فصل در بیان خمس است

وخمس واجب میشود بر کسانی که از منفعت
سالیانه خود زیاد بیاید پس خمس
واجب میشود بهر قدری که بوده باشد
هر چه باشد بعد از وضع اخراجات سال
گذشته از قرار پنجیک باید بدهد
خواه پول باشد یا غیر پول از صوابها
وخمس نیز بر دو قسم است قسم اول
مال امام علیه السلام است وباید
مال امام ع بامام یا نایب امام
که مجتهدین باشند برسانند قسم
دویم مال مطلق سادات است

که میتوان

که میتوان خود شخص بهر سید که
خواسته باشد برساند بشرط انکه
فقیر ومستحق باشد فصل در بیان
تطهیر چاهست که چند دلو باید
اول یکر آب از برای مردن اسب
وقاطر والاغ وگاو ماده دویم هفتاد
دلو از برای مردن انسان مسلم چه مرد باشد
وچه زن چه بالغ باشد وچه نابالغ سیوم
پنجاه دلو از برای ریختن خون بسیار
از طاهر العین غیر از خون حیض واستحاضه
ونفاس ودر خون ذبح گوسفند اکتفا

بسی وچهل خوب است واز برای غایط
انسان که تر باشد یا از هم پاشیده باشد
اکتفا نمودن بچهل خوبست لکن احوط
بنجاه دلو است چهارم چهل دلو از برای
بول مرد ومردن کربه وشغال وروباه
وخرکوش وسك وشبه ان پنجم سی دلو
از برای وقوع بارشی که در ان بول
وغایط وفضلهٔ سك باشد یا یکی از اینها
ششم هفت دلو از برای غایط خشك
وخون کم هفتم هفت دلو برای مردن
طیر یا غیر طیر تا بشکل مرغ رسد ومردن

موش

موش هرگاه از هم پاشیده یا نفخ کرده
باشد وغسل کردن جنب یا مجرد داخل
داخل شدن در اب وافتادن سك هرگاه
بیرون اید زنده وبول انسان غیر
بالغ بعد از انکه شیرخور باشد واز برای
مردن سام ابرص هرگاه نفخ کرده
باشد پنج دلو از برای مرغ خانگی
جلال بلکه مطلق مرغ چه جلال باشد
وچه نباشد سی دلو از برای وزغ
وعقرب ومار وهمچنین موش اگر از هم
نپاشد ونفخ نکرده باشد یك

یعنی عنکبوت

دلو از برای افتادن مار است ووزغ
که از او جدا میشود در حال حیات
واز برای بول رضیع در بین دو سال
ومردن گنجشك وشبه ان ودر دلو
معتبر است عادت نوع چاه واز چاه
مناسب است اگر بجای دلو کوچك
از دلو بزرك بکشد کفایت میکند
ودر بر بودن دلو چاه بطریق متعارف
معتبر است ودر کشیدن تمام اب
دلو خاصیتی معتبر نیست بلکه
چنانچه در شخص اب کش عدالت

واسلام

واسلام وذکوریة وقصد معتبر
نیست بلکه فرق میان انسان وحیوان
نیز نیست ودر جمیع اقسام اب کشیدن
بعد از بیرون اوردن باعث است
مگر در صورت کشیدن تمام اب چاه
که هرگاه در بر کشیدن بیرون اید
کفایت میکند واگر سبب کشیدن
اب متعدد باشد مثل اینکه دو موش
در چاه بمیرد حکم نیز متعدد میشود
مادامیکه اب باقی باشد در چاه
چه مثل هم باشند مثل افتادن دو موش

یا مثل هم نباشند مثل افتادن یک موش
و یک کربه بد انکه احکام قیامت
بیست و سه چیز اند دنیا و هر چه
در او هست نو ساز است
هر جانوری و جانداری چشنده مو
موتست قابض ارواح حضرت
عزرائیل است عالم برزخ حق است
سؤال منکر و نکیر و فشار قبر
حق است ظهور حضرت قائم
صلوات الله علیه حق است
خروج دجال حق است خروج

یاجوج

یاجوج و ماجوج حق است
حضرت عیسی علیه السلم نزول میکنند
حق است ظاهر شدن دودی
پیش از قیامت حق است
دابة الارض حق است طلوع
افتاب از جانب مغرب و بسته شدن
در توبه حق است رجعت بعضی
از مؤمنین حق است نفخ صور
اسرافیل حق است معاد حق است
میزان حق است
سنجیدن نامهٔ اعمال اهل بهشت حق است

دادن نامهٔ اعمال نیک بدست
ثوابکاران و بدست چپ بدکاران
حق است دوزخ حق است
بعث حق است ملائکة
الکرام الکاتبین حق است
شفاعت پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه
واله وسلم حق است
پل صراط حق است بدانکه
اختلاف در میان شیعه و سنی
شش چیز است شیعیان میگویند
امام در اصول است سنیان میگویند

در فروعست

در فروعست شیعیان امام را
مفترض الطاعة میدانند سنیان
میگویند نه شیعیان میگویند
امام واجب است سنیان میگویند
نه شیعیان قایلند بافضیلت
امام از سایر مردم بعد از پیغمبر سنیان
میگویند نه شیعیان میگویند
تعیین امام از جانب خدا و رسولست
سنیان میگویند نه چند مسئله
از روی سؤال جواب نوشته شده
شخصی مالی را بشخص دیگر منتقل نماید

هذا کتاب مفتاح الایمان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله
علی محمد وآله اجمعین اما بعد این
چند کلمه ایست که کمترین خلق الله
عبد الکریم الموسوی در تحقیق
اسلام وایمان بالتماس بعضی
از مبتدیان نوشته که کم گشتگان

بوادی حیرت وضلالت از چاه
ژرف دوزخ باعلا علیین بهشت
رسند وانرا بمفتاح الایمان
نام نهاد والله الهادی الی
سبیل الرشاد بدانکه اسلام
عبارت است از اقرار بزبان
واعتقاد بدل بلفظ ومعنی
شهادتین اشهد ان لا اله الا الله

یعنی شهادت میدهم انکه نیست
خداوندی که سزاوار پرستیدن
باشد بغیر از ذات پاك یگانهٔ
بی همتا واشهد انّ محمّداً رسول الله
یعنی شهادت میدهم انکه حضرت
محمّد صلّی الله علیه واله وسلم پیغمبر
وفرستادهٔ برحقّ خداست با
انکار نکردن یکی از ضروریات
دین

دین وضروری دین چیزی است
که همه فرقهای اسلام اتّفاق
کرده اند بواجب بودن ان
مانند نماز وروزه وزکوة
وحج یاحرام بودن ان مانند
دُزدی وشراب خوردن
وزِنا یاحلال بودن ان
مانند خوردن جو وگندم

ومجامعت کردن زن بعقد
دائم یامستحب بودن ان مانند
سلام کردن برمسلمانان
وایمان عبارت است از اقرار
بزبان واعتقاد بدل بلفظ
ومعنی شهادتین وانکار نکردن
چیزی از ضروریات دین
واقرار واعتقاد داشتن باصول
خمسه

خمسه وانکار نکردن چیزی
از ضروریات مذهب اثناء
عشریه واسلام تنها فایدهٔ ان
در دنیا ظاهر است چون حکم
کردن بطهارت وزن دادن
وخواستن ومانند آن وامّا
در آخرت فایده ندارد بلکه
صاحب آن مخلّد در جهنم است

وایمان ثمرهٔ دنیا وآخرت هردو را
دارد امّا ثمرهٔ دنیا همان است
که ذکر شد وامّا ثمرهٔ آخرت
آنست که صاحب آن همیشه
در جهنّم نخواهد بود بلکه اگر
گناه نکرده یا شفاعت ادراك
او کند داخل بهشت ابتداءً
میشود والّا اورا بجهنّم میبرند
وبقدر

وبقدر گناهان اورا عذاب
میکنند وآخر اورا بیرون
می آورند واصول خمسه اینست
اوّل توحید وان سه مرحله
دارد مرحلهٔ اوّل اقرار واعتقاد
بوجود واجب الوجود که آفرینندهٔ
زمین واسمان وانچه بالای
انها وپایین انها ومیان انهاست

ودر این مقام کافیست کلام
اعرابی در هنگامی که حضرت
رسول صلّی الله علیه واله وسلّم
از او پرسید که از کجا شناختی
خدای خودرا عرض کرد که پشکل
شتر هرگاه در مکانی دیده
شود دلالت میکند بر انکه
انجا شتری بوده هرچند شتر را
نه بینیم

نه بینیم وجای پای دلالت
میکند بر رفتن کسی هرچند رونده را
نه بینیم پس ایا اسمانی باین
برجها وزمینی باین وسعت
دلالت نمیکند بر وجود صانع
لطیف خبیر حضرت فرمودند
در مقام تحسین بر شما باد بدین
اعرابی مرحلهٔ دوّم اقرار واعتقاد

بصفات ثبوتیه جناب
اقدس الهی یعنی صفات
خوبی که ثابتند از برای
حق تعالی وان ده‌اند اول
انکه حق تعالی قادر و مختارست
قادر یعنی بر همه چیز
تواناست و مختار یعنی
اکر میخواهد میکند واکر
نمیخواهد

نمیخواهد نمیکند دویم انکه
حق تعالی عالم است یعنی
بهمه چیز داناست سیوم
انکه حق تعالی حیّ است
یعنی زنده است بی جان
چهارم انکه حق تعالی مدرکست
یعنی میبابد همه چیزها را
بی آلت مانند بینی و زبان

و دهان پنجم انکه حق تعالی سمیع
و بصیر است یعنی علم دارد
بشنیدنیها و دیدنیها بی چشم
و کوش ششم انکه حق تعالی
مرید و کاره است یعنی
میخواهد بعضی چیزها را
چون طاعت و نمیخواهد
بعضی چیزها را چون
معصیت

معصیت هفتم انکه حقتعالی
قدیم ازلی و باقی ابدیست
یعنی پیوسته بوده و خواهد
بود و نیستی اول و آخر برا او
محالست هشتم انکه حق تعالی
متکلم است یعنی میافریند
سخن را در هر چه خواهد
مانند درخت کوه طور با

حضرت موسی علیه السلام

نهم انکه حق تعالی حکیم است

یعنی هر چه میکند از روی

حکمت ومصلحت میکند وکار

بی فایده وعبث نمیکند دهم انکه حقتعالی

صادق است یعنی راست کوست و

دروغ بر او محالست مرحله سیم اقرار واعتقاد

بصفات سلبیه جناب اقدس الهی است

یعنی صفات کمالیه حق ذات مقدس او نیستند وانها را باید

کرد از حق تعالی دور نمود وان هشتند اول انکه

انکه

انکه حق تعالی جسم نیست یعنی طول

وعرض وعمق ندارد وعرض نیست

ماننده رنگها وبوها وطعمها و نار یکی

وروشنی ونحو انها وجوهر نیست مانند

عقل وروح دویم انکه حق تعالی مکان

ندارد نه بعرش نشسته نه بکرسی نه بزمینست

نه باسمان وهیچ جاه نیست وهمه جاست

یعنی علم وقدرت او بهمه چیزها محیط

کرده سیم انکه حق تعالی به چشم دیده نمیشود

نه در دنیا ونه در اخرت نه از برای ملك

ونه از برای پیغمبر چهار انکه حق تعالی مرکب

نیست نه جزء ذهنی ونه جزء خارجی

مانند دست وپا وسر پنجم انکه حق تعالی

شریك در خداوندی ندارد ششم

انکه حق تعالی محل حوادث نیست

یعنی بگذشتن روزگارها تغیری

بذات

بذات مقدس او راه نمییابد هفتم

انکه صفات ذاتیه حق تعالی عین

ذات اوست پس ذات وعلم وقدرت

وحیوة او همه یك چیز است هشتم

انکه حق تعالی غنی بذات است و

بهیچ کونه احتیاج ندارد دویم از اصول

خمسه عدالت است باین معنی که

حق تعالی عادلست وظالم نیست

ونظلم رضا ندارد اما انکه ظالم نیست برای
انکه هر که ظلم میکند یا محتاجست یا نادان
واحتیاج ونادانی هردو قبیح اند وقبیح
بر حق تعالی محالست واما انکه بظلم راضی
نیست برای انکه ظلم را وعده عذاب کرده
دیکر انکه بندکان افعالی که میکنند از
خیر وشر باختیار خود میکنند ومجبور
نیست اند واکر نه لازم میاید که حق تعالی
ظالم

ظالم باشد سیم از اصول خمسه نبوت است
باید اعتقاد کرد بانکه حق تعالی برای
نظام امور دین ودنیا مصلحت دانسته
که جمعی را بر خلق بفرستد بدین ومذهب
وقواعد هائی که صلاح دانسته وایشانرا
معجزه کرامت فرموده تا راست کو از دروغ
کو امتیاز یابد وایشان یکصد وبیست
چهار هزار نفری باشد وانهائی که نام

مبارک ایشان در قران مجید
مذکوراست بیست وشش اند
ادم ونوح وهود وصالح وشعیب
والیاس وادریس وایوب
وابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب
ویوسف وعزیز وداود و
سلیمان وموسی وهرون
وعیسی وزکریا ویحیی ولوط
والیسع

والیسع وذالکفل ویونس ومحمد
صلوات الله علیهم اجمعین
وواجب است اقرار واعتقاد
به حقیت ایشان بتفصیل ودر
غیر ایشان از انهائی که اسم مبارک
ایشان در قران مجید مذکور
نیست اعتقاد اجمالی کافیست
که همه بر حق ومعصوم یعنی

بی گناهند و گناه نکرده اند
واخر ایشان محمد ابن عبدالله بن
عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف
بن قصی بن کلاب بن مرة بن
کعب بن لوی بن غالب بن
فهر بن مالک ابن نضر بن نزار بن
معد بن عدنان است که پیغمبری
بعد از او نخواهد بود و دین او
هم

همه دینها را برهم زده و تا روز
قیامت باقی است و ولادت
انحضرت در مکه معظمه و مادر
ان حضرت امنه بنت وهب بن
عبد مناف بن زهرة بن کلاب
و مدت عمر شریفش شصت و
سه سال بوده و در مکه معظمه
بچهل سالگی به پیغمبری بر تمام

جن و ادمیان مبعوث شد و سیزده
سال بانجا بعد از بعث ماند انکاه
از بسیاری ازار کردن کفار و مشرکین
بامر الهی بمدینه منوره هجرت
فرمود و تا ده سال بانجا بود
و بسبب زهر دادن زن یهودیه
از عالم فنا بعالم بقاء ارتحال فرمود
و قبر مقدس انحضرت در خانه اش
در مدینه

در مدینه میباشد چهارم
از اصول خمسه امامتست بدانکه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله بعد از مراجعت از حجة ا
لوداع بامر الهی در منزل غدیر
خم در وقت ظهر تمام خلق را
که همراه او بودند از عرب و عجم
و سیاه و سفید جمع کرده و خطبه

لمولائی انشاء فرموده وبعد ازان
فرمود که من از دنیا باین زودی
مفارقت می نمایم وخلیفه وجانشین
ووصی من وهدایت کننده شما
براه راست وامام وبزرگ
وپیشوا ومقتدای شما علی ابن
ابی طالب است علیه الصلوة والسلام
ودر کتب خاصه وعامه در چند
موضع

موضع تصریح شده از حضرت
پیغمبر که ائمه وجانشینان وخلفای
من وهدایت کنندگان شما
بعد از من دوازده کس اند امام
اول علی ابن ابی طالب پدر او
ابو طالب بن عبد مناف بن عبد
المطلب ومادر آنحضرت فاطمه
بنت اسد بن هاشم مدت عمر شریف

امام اول

شصت وسه سال ولادت
در مکه معظمه در میان اندرون
کعبه وقبر مقدس در نجف اشرف
وسبب وفات ضربت عبد الرحمن
بن ملجم مرادی علیه اللعنة والعذاب
بفرق مبارک آن جناب علیه
السلام امام دویم حسن بن علی بن
ابی طالب مادر آنحضرت فاطمه
زهرا

زهراء بنت رسول الله ومادر فاطمه
خدیجه بنت خویلد بن اسد مدت
عمر شریف چهل وهفت سال ولادت
در مدینه وقبر مقدس قبرستان بقیع
وسبب وفات زهری بود که زوجه او
جعده بنت اشعث بن قیس کندی بگفته
معاویه بآنحضرت خورانیده امام سیوم
حسین بن علی بن ابی طالب مادر

هفت

انحضرت فاطمهٔ زهراء مدت عمر پنجاه

سال ولادت در مدینه وقبر مقدس

در کربلای معلا وشمر ملعون سر مبارک

انحضرت را از بدن مطهر جدا ساخت

امام چهارم علی ابن الحسین بن علی بن ابی

طالب مادر انحضرت شهربانو بیر وگفته اند

شاه‌زنان وجهان شاه وسلامه وغزاله

بنت نوشجان وخوله ومشهور اول است

بنت

بنت یزدجرد بن شهریار بن کسری

مدت عمر پنجاه هفت سال ولادت در

مدینه وقبر مقدس در قبرستان

بقیع سبب وفات زهر ولید بن عبد

الملک **امام پنجم** محمد بن علی الباقر مادر

انحضرت ام عبد الله بنت امام حسن

وگفته اند ام حسن وفاطمه مدت عمر

پنجاه وهفت سال ولادت در مدینه

وقبر مقدس در قبرستان بقیع وسبب

وفات زهر ابراهیم بن ولید **امام ششم** جعفر

صادق بن محمد باقر مادر انحضرت ام فروه

بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر وگفته اند قریبه

وفاطمه مدت عمر شریف شصت وپنج سال

ولادت در مدینه وقبر مقدس در قبرستان

بقیع وسبب وفات زهر منصور عباسی

امام هفتم موسی بن جعفر الکاظم مادر

انحضرت

انحضرت کنیزی بوده حمیدهٔ بربریه

وگفته اند اندلسیه مدت عمر پنجاه وپنج سال

ولادت در ابوا که منزلیست مابین

مکه ومدینه وقبر مقدس در مقابر قریش

ببغداد وسبب وفات زهر هرون الرشید

بدست سندی بن شاهک علیه اللعنه

امام هشتم علی بن موسی الرضا مادر انحضرت

کنیزی بوده نجمه وگفته اند ام البنین السبی

وَارَوا وَتکتمُ وخیزران مریسیه
وسکن نوبیه وشقراء نوبیه
مدت عمر پنجاه پنج سال ولادت
درمدینه وقبر مقدس در ارض
طوس بخراسان وسبب وفات
زهر مامون عباسی امام نهم
محمد ابن علی الجواد مادرا وکنیزی
بوده سبیکه نوبیه وسکینه مریسیه
وخیزران

وخیزران نیز گفته اند مدت عمر
بلیست وپنج سال ولادت در
مدینه وقبر مقدس در مقابر
قریش ببغداد نزدیک جد
خود امام موسی کاظم علیه السلم
وسبب وفات زهر معتصم
وگفته اند واثق امام دهم علی ابن
محمد الهادی مادران حضرت

کنیزی بوده سمانه مغربیه و
گفته اند منفرشه مدت عمر شریف
چهل سال ولادت در مدینه
وقبر مقدس در سر من رای
وسبب وفات زهر معتز امام
یازدهم حسن ابن علی عسکری
مادر انحضرت کنیزی بوده نام
او حدیث وایضا سوسن وحربیه
وغزاله

وغزاله نوبیه گفته اند مدت
عمر بلیست وهشت سال ولادت
درمدینه وقبر مقدس در سر
من رای بنزد پدر خود وسبب
وفات زهر معتمد امام دوازدهم
حجة بن الحسن مادرا وکنیزی
بوده نرگس وگفته اند ملیکه
بنت یشوعا قیصر روم وسوسن

وصيقل وحكيمه ومريم بنت
زيد علويه ولادت در سرّ
من رأى ومدّت عمر وسبب
وفات بر ما مخفى وبر علاّم
الغيوب ظاهر است والله يعلم
وواجب است اعتقاد بانكه
پدران حضرت پيغمبر صلى الله
عليه واله تا آدم همه موحّد بوده اند
وكافر

وكافر ومشرك نبوده اند
ومادران او ومادران ائمّهٔ
معصومين عليهم السلم پاك دامن
بوده اند وواجب است دوست
داشتن ايشان وبيزارى
از دشمنان ايشان واعتقاد
بانكه ملائكه معصومند
وبهترين افريدها پيغمبر اخر زمانست

وبعد از او امير المؤمنين على بن
ابى طالب وبعد از او حسن وبعد از او
حسين وبعد از او نه امام معصوم
مفترض الطّاعه از اولاد حضرت
امام حسين وبعد از ايشان پيغمبران
وانكه پيغمبران بهتراند از ملائكه
وواجب است اعتقاد بانكه قران
كلام حق تعالى است ومعجزهٔ پيغمبر
اخر الزمانست

اخر الزمان است وواجب است
تعظيم ان وتعظيم خانهٔ كعبه پنجم
از اصول خمسه معاد است وواجب است
اقرار واعتقاد بانكه حق تعالى اين
بدنها را بعد از مردن وپوسيدن
وخاك شدن زنده خواهد كرد
وهر كس را جزاى اعمال خود خواهد
رسانيد وواجب است اعتقاد

بانکه عذاب قبر و فشار قبر و سؤال
منکر و نکیر در قبر و پل صراط و
حساب و کتاب و میزان و بهشت
و دوزخ و جمیع اخبار و احکامی که
از پیغمبر و ائمه بثبوت پیوسته مانند
واجب بودن نماز و روزه و زکوة
و حج و خمس و جهاد و امر بمعروف
و نهی از منکر و غیر اینها همه حق
وصدقند

وصدقند و شکی و شبهه نیست
در انها و از انجمله انست که امام
دوازدهم بعد از انکه دنیا پر از ظلم
و جور و ستم شده باشد مانند
این وقت ظاهر خواهد شد و دنیا را
پر از عدالت خواهد کرد و ضروری
مذهب شیعه امامیه هر حکمی است
که اتفاق دارند طایفه محقه اثنا

عشریه بر واجب بودن ان چون
نماز ایات یا سنت بودن ان
مانند گفتن حَیَّ عَلَی خَیْرِ العَمَلِ در اذان
یا حرام بودن ان مانند شراب خمر
یا حلال بودن ان مانند وطی زن
بعقد منقطع و غیر اینها از احکام
وَالحَمدُ لِلّهِ ذِی الفَضلِ وَالانعام
وَالصَّلوةُ وَالسَّلمُ عَلَی اَفضَلِ الاَنَامِ
محمد

مُحَمَّدٍ وَالِهِ البَرَرَةِ الکِرَامِ وَسَلَّمَ
تَسلِیماً کَثِیراً
تمت هذه الرسالة فی ظهر مبارک
یوم الثلثاء بیست و یکم شهر
ربیع الثانی سنه ۱۲۵۶

۱۲۵۶

مالكه وصاحبه وكاتبه

هذا رسالهٔ مباحثة النّفس من
مؤلفات علامی اخوند ملا محمّد
طاهر قمی علیه رحمه والسّلام

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین. والصلوة والسّلام
علی افضل المرسلین محمّد واله الطّاهرین.
امّا بعد چون این محتاج فقیر محمّد طاهر
دید که اکثر اهل زمان در قافله گاه جهان
رحل اقامت انداخته وسفر پر خطر خویش
خویش را فراموش ساخته اند ونفس
امّاره را دوست وخیر خواه خویش
پنداشته اند بمشورة ان بیدیانت
بردهٔ خیانت دریده درمیدان آرزو
خواهان کشته ودست اسراف برنقد

عمر گرانمایه کشاده وبتجرید لذات شهوات
مشغول لند لازم دانست که رفیقان وهم سفران
خویش را ذراین غفلت وجهالت نگذاشته
ایشان را از بلیّات وتدلیسات نفس
اگاهی دهد واز خطرهای سفر قیامت
خبر نماید شاید فکری بحال خود نموده
بقیّهٔ عمر را صرف لوازم سفر خویش نمایند
وخود را درورطهٔ هلاک نیندازند بنا
بر این این رساله را تالیف نمود وبنصایح
شافیه ومواعظ وافیه اش مشتمل ساخته
وبمباحثة النّفس انرا موسوم گردانید
والله المستعان ای عزیز من بدان واگاه
باش که ترا از همه دشمنان عظیم تر نفس
امّاره است که گاه وبیگاه بشر وفساد

انداز د واز خیر وصلاحت بی رغبت کرداند
نظم هوش باش ومرو از پی هوا وهوس
بیار کوهر ایمان خویش محکم دار • کر دیو نفس
تو همدست کشته با شیطان • کر از کف تو
ربایند این دُرِ شهوار • و مبادا بدکه رسوا شوی
از این دشمن دوست نما واین بی حرمت و کم
حیا حذر نمائی وباوی در مقام مجاهده
ومجادله باشی و بلجام امر و نهیش محکم داری
و در چرا کاه ارزو بی بند و مهارش نکذاری
و بطپانچه نصیحتش مستی هوا و هوس
از سرش بدر کنی و بسرپنجهٔ ذکر مرک
ریشهٔ غفلت از دلش قلع نمائی و بصفات
کمالش منوّر و مزیّن کردانی واز حضیض
حیوانیّت باوج ملکیتش برسانی آدمی
زاده

زاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته
وز حیوان کر کند میل این شود کم از او
ور کند میل ان شود به ازان و باید
که هر صبح وشام نفس را مخاطب ساخته
بدین سخنانش تنبیه نمائی شاید که رفته
رفته بروی غالب آئی ای نفس چه
نادانیست که دعوی هوا و هوس میکنی
با انکه از همه نادان و کم ادراک و احمق
تری ایا ندانستهٔ که ترا در پیش
بهشت و دوزخ است وعنقریب یکی
ازاین دو منزل و ماوی تو خواهد
بود پس چکونه شاد نشینی و خنده‌ها
بیدردانه زنی با انکه جای خویش را
یقین ندانی ایا ندیدهٔ که مرک را وقتی

ومو سمی ورسولی و پیغامی نمیباشد
وجوانی و پیری منظور نمیدارد بلکه
ناکاه بی اذن وخبر از در در اید و ترا
تکلیف برحلت نماید پس خیز و فرصت
شمار و از برای اسایش سرای عقبی
در این مزرعه تخمی بکار و کار جوانی
به پیری میناداز و از برای سفر پر
خطر خویش زادی مهیا ساز از وادی
معصیت بیا زود که درین مرحله
هست بسی خوف و خطر کوئی که کنم
توبه پس از پیریها از مرک جوانان
مکر ترا نیست خبر وکیرم که ترا
مهلتی دهد و عمرت به پیری رسد
ایا کمان کردهٔ که کاه چوبی که در پای
کوتاه

کوتاه بمرکوب دهی نفعی میبخشد وفایدهٔ
میدهد وکو بیم که جد وجهد کنی در اخر
عمر فایدهٔ میدهد و بدرجات عالیات
میرساند اما چه دانی که اخر عمر تو
کی است شاید امروز روز اخر باشد
پس عاقل ان است که در طاعات پرورد
دکار تاخیر جایز ندارد و فردا را از عمر
خود نشمارد ای نفس کویا که در جوانی
توبه را دشوار دانی وانتظار روزی
کشی که ترک لذات وراحات دشوار
نباشد هیهات هیهات ان روز در
زیست که خدا یتعالی او را نیافریده
ونخواهد افرید بلکه ترک لذة در
همه وقت دشوار است بلکه هر چه

در جوانی ازان عاجز باشی در پیری ازان عاجزتر
باشی چو اگر چوب تر را با قوّت راست نمودن
ممکن است امّا چون خشک شد ممکن نیست
و درخت تازه نهال را با قوّة جوانی از ریشه
کندن چندان دشوار نیست ولیکن چون
بگذاری که سالها بگذرد و ریشه محکم
سازد و ضعف پیری بر تو مستولی گردد
علاج ان نتوان کرد رباعی از ریشه بیا
درخت عصیان برکن • این کار جوانی است
به پیری مفکن • امروز اگر علاج نتوانی کرد •
محکم چه شود چگونه خواهی کندن • ای نفس
اگر جرئت و دلیری تو در معصیت ربّ
العزّة بنا بران است که او را مطلع و واقف
بر حال خویش ندانی پس وای بر تو این چه
کفر

کفر و عماست و این چه جهل و سفاهتست
و اگر چنانچه او را حاضر و ناظر دانی و با این
حال معصیت و مخالفت ورزی پس وای
بر تو این چه بیحیائی و قباحت و چه بی
شرمی و سماجتست گویا که پروردگار
خود را از همه کمتر دانی چرا که بدیهای
خود را از ایشان پوشیده داری و از ملک
جبّار باک نداری ای نفس چون است
که اگر بندهٔ از بندگان تو یا مصاحبی از
مصاحبان تو بر خلاف رضایت عمل نماید
فی الحال بغضب در آئی و او را اهانت
نمائی و با این حال از ملک منّان هیچ باک
نداری و وی را پیوسته بغضب آری
و اگر گمان کردهٔ که تو را تاب عقوبت الهی

خواهد بود ودر عذاب جهنم صبر توانی
نمود پس وای بر تو این چه کفر وحماقت است
اکر خواهی تجربه نمائی وخود را بیازمائی بیا
و یک لحظه انکشت خود را بر آتش بدار یا
یکساعت در آفتاب بایست تا مقدار طاقت
خویش را بدانی و بر تو ظاهر شود که عاجز
و ناتوانی واکر بکرم خدا مغرور شده وبنا
بر این دست از کار آخرت کشیده و کمان
کرده که بی جد وجهد نجات از عذاب
و بی سعی وطلب وصول ثواب میسر است
پس چون است که امور سهل دنیا را
بکرم پروردکار کریم نکذاری و بروی
اعتقاد نکنی واکر دشمنی بتو رو کند
خود در دفع وی فکرها کنی و وسیلها

سازی

سازی و بکرم خدا وانکذاری واکر ترا میل
بلذتی شود که بی دینار ودرهم میسر نکردد
چکونه در تحصیل آن سعیها کنی وآزارها
کشی و بکرم خدا اعتماد نکنی و نکوئی که
شاید بی آنکه سعی کنم بمطلب رساند مرا

رباعی
کوئی که کریم است خدای رحمن •
بخشد بکرم چه بلیند او از عصیان ❁
حق را تو اکر کریم دانی ز چه روی • مانند
سکان دوی پی لقمهٔ نان • وچون است
که اکر کسی در خانهٔ خود نشیند و بلهو
ولعب وعیش کذراند وکوید خدا کریم
است شاید بی آنکه بصحرا روم و ریاضت
کشم وتخم افشانم غله از بهر من سبز
شود بوی تمسخر نمائی واز عاقلان

وخردمندانش نشماری و با این حال خود را
از زیرکان و عاقلان شماری با آنکه در حین
زرع دنیا از بهر آسایش سرای عقبی دانه
نکاری و همین چشم بر کرم پروردگار دا
ری مگر نشنیده که از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم روایت شده که الدنیا
مزرعة الآخرة پس تا در دنیائی که مزرعه
آخرت است که جد و جهد نه بندی و ز
مین دل را بخوف و خشیت الهی تخم نپاشی
و از خوار و خشک کینه و حسد و طمع پاک
نسازی و از صفات خجسته و اعمال صالحه
تخم ننشانی و از چشمه اخلاص آب
یاری نکنی ترا حاصل و محصول نباشد
و در عقبی تهی دست بمانی و از این نقصه
بکرم

بکرم پروردگار نرسد چرا که از کرم او همین
که آن برای تو راهنمایان فرستاده تا ترا
تعلیم دهند که از بهر آخرت چگونه زراعت
نمائی و وعده فرموده که هر چه بکاری
یکی را ده گردانند چنانچه از بهر آسایش دنیا
ترا از روی کرم آب و تخم آفریده و زمین را
قابل زراعت گردانیده و ترا چشم و گوش
و هوش و دست و پا داده و تعلیم کشت
و زرع نموده و چون تخم افکندی هر دانه را
چندین دانه گرداند و اگر گمان کرده که حال
در آخرت کریم است و در دنیا کریم نیست
پس وای بر تو این چه خیال است و غفلت
آیا ندانسته که خدای دنیا و آخرت
یکی است و نفهمیده که تغیر در پروردگا

واقع نمیشود ای نفس این چه نفاق است
که بگفتار اظهار ایمان مینمائی و بکردار
نفاق ظاهر میسازی آیا نشنیده که خدا
وند عالم در قرآن مجید فرموده که وَمَا
مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا
ظاهر معنیش این است که نیست هیچ حرکت
کننده مگر انکه رزق او با خدا است و دیگر
فرموده که وَلَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى
ظاهر معنیش اینست که نیست انسان را
در آخرت مگر انچه سعی نموده پس چگونه
است که انچه پروردگار متعهد وعده
فرموده در تحصیل ان نهایت سعی و اهتمام
مینمائی و بر وعده کریمش اعتماد نمیکنی
و امور آخرت که ملتبس نیست مگر بسعی
در آن

در آن تغافل میکنی و تساهل میورزی
و میگوئی که بر کرم کریم اعتماد نموده ام
ای نفس اگر راست میگوئی که بر کرم
کریم اعتماد داری پس چون است که
بهر زمستان فکر بسیار کنی و همه اسباب
از کسوت و قوت و هیمه جمع نمائی و بر
کرم پروردگار اعتماد نکنی و نگوئی که
شاید بی هیمه و پوشش از سرمای
زمستان نگاهدارد و یا گمان کرده که زمهریر
جهنم از سرمای زمستان کمتر است
یا آن است که مدت زمهریر را از مدت
زمستان کمتر دانسته یا گمان کرده که بی
جد و [illegible] از زمهریر جهنم نجات خواهی
یافت هیهات هیهات بدانکه هیچ انکه

نجات از سرمای زمستان ممکن نیست
مگر بآتش و پوستین هم چنین نجات از
زمهریر جهنم ممکن نیست مگر انکه آتش
محبت الهی را برافروزی و لباس تقوی
و ورع را در پوشی و همچنانکه کرم پروردگار
در دفع زمستان آنست که از بهر تو
آتش افریده و در دل سنگ جای داده
و ترا راه نمائی کرده که چگونه بدست
یاری آهن آتش بیرون کنی و از خویش دفع
سرما نمائی هم چنین کرمش در دفع ز
زمهریر جهنم آنست که ترا چشم و
گوش و هوش و عقل داده که از بهر
اسایش سرای عقبی تخم بکاری و انبیا
تعیین نموده که بتعلیم ایشان زمهریرا

ازخود

از خود دفع نمائی ای نفس وای بر تو که بروز
حساب ایمان نیاورده و بثواب و عقاب
اعتنا نه نموده و گمان کرده که بعد از مردن
زنده نخواهد بود و چون مردی رستی
هیهات این چه تصور باطل و خیال محال است
ایا گمان کرده که ترا از بازیچه افریده اند
یا خیال کرده که آنکه ترا از قطرهٔ منی افریده
و عجایب در بدن تو ترتیب داده عاجز خواهد
بود از انکه بار دیگر خلعت زندگی بر تو
بپوشاند و در سر پر حیاتت بنشاند و اگر
چنانچه ایمان آورده بروز حساب پس چرا
فکری بحال خود نمائی و از معاصی پرهیز
نکنی با انکه اگر حکیم یهودی ترا خبر دهد
و گوید که انواع لذتها و نعمتها بتو زیان

دارند و حرمت زیاده میشود هر آینه دیگر
از نعمتها خواهی کشید و هیچ لذت تمتعها را نخواهی
چشید و اگر طفلی ترا گوید که در پیراهن
تو عقرب است فی الحال پیراهن را از تن
بیرون کنی و دور اندازی آیا قول پیغمبران
معصوم صلوات الله علیهم اجمعین که دا
نستی خدا یکی است و باید هر چه خدا فر
موده است بشنوی آیا قول ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین در تو تاثیرش
کمتر است از قول یهودی و طفل که از روی
ظن و گمان یا قصور فهم و عدم ایمان خبر
دهند یا آن است که عذاب جهنم را سهل
تر از تعب مرض و عقرب تصور نموده وای
بر تو ای نفس این چه جهالت و حماقت است

یقین

یقین که اگر عقل تو بر بهائم ظاهر شود
خندها بر تو و عقل تو خواهند زد ای
نفس این چه دانش و بینش است که بلذات
پر آفات دنیا که دو سه روزی بیش نیست
راضی شده و از راحت بی آفت جنت قطع
نظر کرده و این از سه وجه بیرون نیست
یا آن است که بوعدهای الهی ایمان نیاورده
و اعتماد ننموده و یا آنکه نعمتهای جنت را
سهل دانسته یا آن است که نعمت دنیا را
نقد و لذت عقبی را نسیه و نقد را از
نسیه بهتر دانسته پس اگر باعث بی
میلی تو در آخرت از بی اعتقادی تو باشد
پس وای بر تو این چه حماقت است که پروردگار
خویش را کاذب دانسته و اگر باعث

آن است که قدر لذتهای جنت المأوی را
ندانسته پس وای بر تو این چه جهل ونادا
نیست آیا فکر نکرده که دنیا مزرعه آخرت است
ومزرعه جای لذت وراحت نمیباشد وبا
این حال کریم متعال انواع لذتها ونعمتها را
در وی آفریده پس جای که محض لذت
وراحت از روی کرم آفریده باشد ومؤ
منین را بآن وعده داده باشد وباین بزرگی
شان وقدرت وکرم در کلام مجید مدح
ووصف آن بسیار نموده باشد یقین است
که نعمتها ولذتهای آن بغایت عظیم خواهند
بود وروایت شده که اگر پیرهنی از بهشت
بدنیا آورند همه اهل دنیا بشهوت نگاه
آن کنند بمیرند وباقی نعمتها را بدان قیاس

توان کرد

توان کرد العاقل یکفیه الاشاره واگر بسبب
بی میلی تو بلذت آخرت آن است که نسیه
است ولذت دنیا نقد پس وای بر تو آیا
حکیم حاذقی گوید که اگر سه روز از آب
سرد پرهیز نمائی از مرض پاک گردی
وچنان شود که مدت العمر آب سرد
وباقی لذات ترا موافق باشد واگر چنانچه
در این سه روز آب سرد بیاشامی چنان
شود که بقیه عمر آب سرد وسایر نعمتها
نتوانی خورد آیا در این صورت عقل تو
نسیه را اختیار خواهد کرد یا نقد را
ای نفس اگر دلیری وجرات تو در معصیت
بنا بر آن است که خود را از دوستان
ائمه معصومین علیهم السلام دانسته

پس وای بر تو این چه بی شرمی و بیحیایی است
که لاف دوستی ایشان زنی و شب و روز
در معصیت کذرانی و ارواح طاهر ایشا
ن را رنجانی با انکه اکر با آدم مصاحبی
از مصاحبان خود میلی و محبّتی داشته باشی
او را مخالفت ننمائی و سعی کنی که از تو غباری
بخاطرش ننشیند پس هم چنان محبّتی را
که کمتر از دوستی کمترین مصاحبی بوده
باشد نام نتوان برد و اعتماد نشاید
نمود ای نفس اکر ترک حرص و طمع و
تضیع عمر و جمع مال و وبال ننمائی بنا
بر این که مبادا بعد از تو فرزندان تعب و
آزار کشند و در ورطهٔ افلاس و اضطرار
افتند پس وای بر تو این چه اعتقاد است

مگر نشنیده

مگر نشنیدهٔ که پروردکار در کلام مجید
فرموده که دهندهٔ روزی ها اوست یا
شنیدهٔ و اعتقاد ننمودهٔ پس برو فکری
بحال خویش کن • چارهٔ اینمرض را از پیش کن •
چرا اگر راست اعتقاد بنمودهٔ و کیرم که تو
از بهر ایشان عمر شریف را ضایع نسازی
و خود را در ورطهٔ هلاک نیندازی بعد از تو
تعب و آزار کشند آیا این چه عقلست که
عذاب و الم عقبی را از بهر خود پسندیدهٔ
و با زار دوزهٔ دنیای ایشان راضی نکردی
آیا این حدیث را نشنیدهٔ که بدترین مردم
آن است که آخرت را بدنیا فروشد و بد
تر از وی کسی است که آخرت خود را
بدنیای دیکران فروشد پس اکر راضی

باشی که آخرت خود را بدنیای فرزندان
فروشی و بدترین همهٔ مردمان باشی
پس باید که خود را از عاقلان ندانی و از
زیرکان نشناسی ای نفس اگر حب جاه
تراست و بیهوش ساخته و در گرداب
معصیت انداخته پس وای بر تو آیا
ندانسته که جاه دنیا همین است
که جماعتی بتو مایل کردند و ترا تعظیم
نمایند پس بیا و تصور نما که هر که بر
روی زمین است از مشرق تا مغرب
هم ترا سجده کردند مانند فرعون
و شداد و نمرود و پرستندکان ایشا
آیا نمیدانی که بعد از پنجاه سال نه تو
مانی و نه جماعتی که ترا سجده نموده اند

واین

x

واین در صورتی است که پادشاهی
روی زمین ترا ممکن شود چه جای آنکه
ترا ریاست دهی باحکومت محلهٔ میسر
نیست ای نفس اگر تو دنیا را بواسطهٔ
ثواب عقبی ترک نمائی بنا بر خست شر
کاه و کثرت بلای آن ترک نما آیا بمعشوقهٔ
دل میتوان داد که کبران و یهودان
شریکان غالب باشند یقین که هر چند
در تحصیل مال و لذات دنیا سعی نمائی
باز جمعی از کبران و یهودان خواهند
بود که در مال و لذات بر تو زیادتی
کنند پس این چه همت و چه هوش است
که از صدرنشینی قرب باری تعالی
و یاری و آشنائی انبیاء و ائمهٔ

معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
نفرت نمائی وسعی کنی که در کفش کن
مجلس خسیسان وسفیهان دوسه
روزی قرار کیری وای برتو ای
نفس این چه ذلت وخواری است
واین چه زیان کاریست باری بیا
وازاین وادی زود در کذر ولحظه
از مرگ خویشتن یاد اور رباعی
ازوادی راه خویشتن یادی کن ؛
اماده زبهر سفرت زادی کن ؛ از
بیکسی مردن خود یاد اور ؛ در ماتم
خود نشین وفریادی کن ؛ ای نفس
عنقریب خانهٔ تو قبر است وفراش
تو خاک وانیس تو مار وعقرب ایا

ندا لشته

ندا لشته که قافلهٔ مردکان بر در شهر
هلکی منتظر قدم تواند وقسم خورده اند
که از جای خود حرکت نکنند تا ترا
بهمراه نبرند وپیوسته آرزوی
این دارند که بدنیا باز کردند ودر
تلافی ایام کذشته کوشند وایشا
نرا میسر نیست وراضیند که اکر تمام
دنیا وما فیها از ایشان بوده باشد
بتو بدهند ویک لحظه از عمرت
خریداری نمایند پس چرا قدر عمر
خویش را ندانی واوقات شریفه را
در تحصیل مال وجاه ومخالفت حضرت
اله کذرانی وخانهٔ اصلی خویش
خراب کنی ومحاصل او را صرف خانهٔ دنیا

سازی که دو روزی درانجا بر سم عاریت
نشسته غافل ایا نظری بر اهل قبور
نمیکنی و فکری در احوال ایشان نمیکنی
که چگونه در تحصیل مال بودند و قصرها
بنا نمودند و عاقبت با هزاران حسرت
بفرزندان و شوهران زن گذاشتند
و تهی دست در ظلمت کده قبرها با مار
و مور هم خانه گردیدند پس از ایشان
عبرتی بگیر و فکری بحال خویش کن
ایا گمان کرده که این مصیبت ترا رو
نخواهد داد و تو در دنیا جاویدان
خواهی ماند هیهات هیهات تا چشم
رباعی تا چشم زنی رسید وقت سفرت
فردا ست کرد رجهان نماند اثرت

بر روی

بر روی زمین حرام و غفلت تا کی
از زیر زمین مگر نباشد خبرت ای
نفس عاجز بیا و از مصیبت روز حساب
که طولش پنجاه هزار سال راه است
حذر نما و هول و عظمت ان روز در
قرآن مجید بچندین جا مذکور است
روایت شده که کسی بحضرت سید المرسلین
صلوات الله علیه عرض کرد که یا رسول الله
پیر شده حضرت در جواب فرمود
که پیر کرده است مرا چهار سوره
از قرآن هود والواقعه و عم یتسائلون
واذا الشمس کورت و در این سورها
هول و عظمت روز قیامت مذکور است
پس ای نفس مجرم در چنین روزی

که یادش سید المرسلین را بیکری داینده
حال تو چگونه خواهد بود که مانند
مستان با دل سوزان وجگر بریان
ودیدهٔ کریان وسر وپای برهنه
وبر وابی عریان بعرصهٔ قیامت درآئی
وملائک غضب الهی که زبان از وصف
هیبتشان عاجز است ترا کرفته
کشان کشان بمحل حساب وبمقام
عرض بر ملک جبار حاضر سازند
واعضایت از بیم خجالت وترس
عذاب وعقاب بلرزش درایند
وزبانت لال کشته اعضایت بنطق
درایند از قلیل وکثیر ونقیر و
قطمیر سؤال نمایند ایا بکدام پا

خواهی

خواهی ایستاد وبکدام دل فهم توانی
نمود وبکدام زبان جواب خواهی داد
پس بیا وفرصت غنیمت شمار وتتمهٔ
عمر را بغفلت مکذران واز بهر سؤال
جوابی مهیا ساز وخود را در ورطهٔ
هلاک میند از روایت است که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند حاسبوا انفسکم قبل ان
تحاسبوا یعنی محاسبه نمایید نفسهای
خود را پیش از انکه در روز حساب
شما را حساب نمایند پس اکر بقول ان
عالیجناب عمل نموده امروز با نفس
محاسبهٔ نمائی فردا بجنت حساب
وبمصیبت عذاب وعقاب بجنت الماوی

درآئی وطریق محاسبهٔ نفس ان است
که درموضع خلوتی نشینی ونفس
خود رامخاطب سازی ازاوقات
گذشتهٔ عمرخویش تفحّص کنی پس
هرساعت راکه بمعصیت وترک
طاعت گذرانیده باشی بتوبه و
استغفار تدارک وتلافی ان نمائی
وطاعت های ترک شده را ازنماز
وروزه قضا کنی واگرد رذمّهات
حقّی باشد ازدین وزکوة وخمس
وغیره ادانمائی واگرکسی راازخود
رنجانیده باشی عذرخواهی کرده
باشی ازخویشش راضی نمائی
واگرساعتی صرف خورد وخوابی

وسایر

وسایرمباحات شده باشی ازهران
حسرتهاخوری وپشیمانی هاکشی
وهرساعتی که بطاعت وعبادت گذشته
خدا راشکرکنی وچون بران طریق از
حساب گذشتهٔ عمرخویش فارغ شوی
بایدکه هرصباح مانندتاجری که
حزدورخویش رادرهنگام تسلیم
سرمایه سفارشات نماید نفس را
سفارش نمائی وبگوئی ای نفس
مرابغیرازبقیهٔ عمرسرمایهٔ نیست
وهرنفسی ازنفسهای ان جوهری
قیمتی است که عوض ندارد وبدان
نعمتهای غیرمتناهی وتاج وتخت
پادشاهی میتوان خرید وهرنفس

كه ازان تلف وضايع كردد باعث
خسارهٔ عظيم شود امروز روز نيست
كه پروردكار تفضل خويش بتو
ارزانى داشته واز روى كرم
انرا از عمرت كردانيده واكر چنانچه
در سلك مردكان ميبودى هم اينه
ارزوها مينمودى كه يك روز باز
كردى وعمل خير نمائى پس بيا
وانكار كن كه مرده بودى وتورا
پروردكار بكرم خود زنده كرده
پس فرصت شمار واين دو روزهٔ
عمر كران مايه را ضايع مكذار وبدانكه
تمامى روز وشب بيست وچهار
ساعت است در حديث امده

كه پروردكار در روز قيامت بيست
چهار خزانه به بندهٔ خويش نمايد
در برابر ساعتهاى روز شب پس
از بهر وى خزانهٔ كشايند پر از نور
وان در برابر ساعتى است كه بحسنات
وطاعات مشغول بوده واز ديدن
ان نور اينقدر فرح وسرور اورا
حاصل شود كه اكر بر جميع اهل جهنم
قسمت شود الم آتش را در نيابند
وخزانهٔ ديكر از بهر وى كشايند
تيره وتاريك واز او بوى عقوبت
ابد وبر او فرا كيرد واين ساعتى است
كه دران معصيت نموده واز مشاهدهٔ
ان خزانه وى را انقدر هول وترس

حاصل شود که اگر بر جمیع اهل بهشت
قسمت کرده شود نعیم بهشت را بر ایشان
ناخوش گرداند و خزانهٔ دیگر را
بگشایند خالی از اسباب الم و سرور
و این ساعتی است که بخورد و خواب
گذرانیده باشد و مباحی دیگر از مباحات
دنیا پس در این هنگام حسرتها
خورد و پشیمانی کشد که چرا این
خزانه خالی مانده و این باعث غم
و الم بسیار خواهد بود هم چنین
بعدد ساعات عمر بر او عرض نمایند
پس وای بر تو ای نفس بیا و از لهو
و لعب دوری نمای و آخرت خود را
معمور ساز و خود را در ورطهٔ هلاک

میندار

میندار رباعی یارب تو ز خوف
پر ستم فارغ ساز در توبه
اخلاص دلم را بگداز ز ازین
پرم رشتهٔ غفلت بردار
شاید که کنم بر اوج هجرت پرواز

تمام شد رسالهٔ محاسبة النفس
بتاریخ عصر مبارک یوم
الاحد [illegible]
الحرام [illegible]
[illegible]
کار [illegible]
عالم [illegible]
محمد [illegible]

[illegible] توفیق عبادت و بندگی [illegible]

مالكه وصاحبه وكاتبه